

کارگران جهان متحد شوید

پیک انترناسیونالیستی ۲

سال اول - تابستان ۱۳۷۶

• پیک انترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری

• صف آرابی بورژوازی درمقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران

• معرفی چند سند از بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی

• اتحادیه ها برعلیه طبقه کارگر

• پول، بحران و اعتبار

فهرست مطالب

۳	 مقدمه
۴	 پیک انترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری
۶	 صف، آرایشی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران
۱۲	 معرفی چند سند از بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی
۱۳	 نقش سازمان انقلابی
۱۸	 اتحادیه ها بر علیه طبقه کارگر
۱۹	 از نشریه انقلابی حمایت کنید
۲۰	 پول، بحران و اعتبار

نشریه پیک انترناسیونالیستی که هر فصل یکبار انتشار می یابد به تحلیل و تشریح مسائل تئوریک - سیاسی جنبش جهانی کمونیستی و کارگری اختصاص دارد . مقالات ترجمه شده مندرج در این نشریه از میان مطبوعات "جریان کمونیست بین المللی" و "بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی" انتخاب گردیده است .

مسئولیت گزینش و انتشار این مطالب بعهده هیئت مسئولین پیک انترناسیونالیستی و مسئولیت مسائل مربوط به ترجمه ، بعهده مترجمین مقالات میباشد . تنها مطالبی که به امضای پیک انترناسیونالیستی درج میگردد منعکس کننده نظرات رسمی نشریه است .

Peyke Anternasionalisti
(Internationalist Messenger)
No: 2 Summer 1997

بها برای اشتراک چهار شماره سالانه معادل ۱۲ دلار امریکا

آدرس :

P.A
P.O. Box 4118
M . P . O
Vancouver, B . C
V6B 3Z6
Canada

دومین شماره پیک اترناسیونالیستی اینک در دست شما است. مضمون مطالب این شماره مبتنی بر اهداف و مواضعی است که به اختصار در اولین شماره نشریه طرح گردید. **رئوس عمده** این مواضع جایگاه ثابتی در هر شماره از نشریه خواهد داشت. پیک اترناسیونالیستی خود را ملزم میداند تا آشکارا اهداف و مواضع خود را اعلام دارد، بر تعلق تاریخی خود به جنبش سیاسی پرولتری یعنی اتحادیه کمونیست ها، اترناسیونال های اول، دوم و سوم و بویژه استمرار سیاسی تاریخی جناح چپ بین الملل کمونیستی تاکید ورزد. حضور در چنین مکانی است که پیک اترناسیونالیستی را قادر میسازد تا از فضای زهرآگینی که چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری برجانبش ما تحمیل کرده است عبور کند، مخاطبین خود را بیابد و تبدیل به سلاح مبارزه گراشی شود که در مبارزات روزمره و پلاتفرم عینی خود در این راه میرزد. بدین ترتیب شرط اولیه پیشروی در این راه دشوار اینست که این نشریه بتواند کیفیت مطلوب و درخور هدف خویش را کسب کند، سیمای جنبشی را که بدان تعلق دارد بروشنی ترسیم نماید و بالاخره امکان ایجاد یک گروه بندی کمونیستی در جنبش کارگری ایران را فراهم سازد.

زمینه های تاریخی جهت گیری کنونی فعالین پیک اترناسیونالیستی چیست و مخاطبین این نشریه چه کسانی هستند؟ این سوالی است که ما در اولین گام با آن مواجه گشته ایم. مقاله **"پیک اترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری"** که در این شماره آمده، جمع بندی فشرده بحثی است که هینت مسئولین نشریه در پاسخ به این سوال داشته اند.

"صف آرای بی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران" مقاله ای است که بوسیله یکی از رفقای ما و بنسبست هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در ایران، نگاشته شده است. این واقعه بداندلی چند برای جناح های بین المللی سرمایه، حکومت اسلامی و جناحهای مختلف اپوزیسیون بورژوازی رژیم اسلامی جایگاه ویژه ای داشت. رفیق الف دیدبان کوشیده است تا با اتکا بر مواضعی کمونیستی، از ماهیت نیروهای سیاسی درگیر در این واقعه و مکانی که هریک احراز کرده اند تصویر روشنی بدست دهد و تاثیرات این واقعه را بر روند مبارزه طبقاتی در ایران برشمارد.

در این شماره به معرفی **"چند سند از بوروی اترناسیونال برای حزب انقلابی"** پرداخته ایم. این اسناد میتوانند نقش روشنگرانه ای در رابطه با مواضع کمونیستهای اترناسیونالیست در قبال برخی وقایع مربوط به ایران - نظیر ماهیت نیروهای درگیر در تشکیل حزب کمونیست ایران و نقد مواضع ضدانقلابی این جریان، جنگ ایران و عراق و غیره - داشته باشد. امروز میتوان با گذشت بیش از یکدهه به ارزیابی مواضع و پیش بینی های رفقای ما در بوروی اترناسیونال پرداخت و صحت و سقم آنرا در پرتو محک تجربه دریافت.

مقالات ترجمه شده در شماره اول نشریه را در اینجا نیز بی گرفته ایم. **پول، بحران و اعتبار** نام مقاله ای است که توسط رفقای سازمان کارگران کمونیست (COW) در سال ۱۹۷۷ در نشریه چشم اندازهای انقلابی بچاپ رسید. در این شماره بخش دوم و پایانی مقاله را دنبال میکنیم. امیدواریم تا در شماره های آتی پیک اترناسیونالیستی مباحث دیگری از این رفقا حول بحران اقتصادی در عصر زوال سرمایه داری و دیگر مسائل اساسی مبارزه طبقاتی داشته باشیم.

"اتحادیه بر علیه طبقه کارگر" قسمت دوم از سلسله مقالاتی است که بصورت جزوهای تحت همین نام بوسیله جریان کمونیست بین المللی (ICC) در سال ۱۹۷۶ منتشر گشت. این مقالات تصویر روشنی از جایگاه اتحادیه های کارگری بنیاده سازمانهای مبارزه طبقاتی در مرحله صعود سرمایه داری و چگونگی تبدیل شدن این تشکلهای به نهادهای کنترل مبارزه طبقاتی در دوران کنونی ارائه میکند. تلاش ما این خواهد بود تا ترجمه و انتشار این مقالات در شماره های آتی نشریه نیز تداوم یابد.

"نقش سازمان انقلابی"، مقاله ای است درباره کارکرد حزب در دوران کنونی. از آنجا که در مقاله "حزب و رابطه آن با طبقه" مندرج در شماره اول نشریه به این سند مراجعه شده بود، نشر آنرا در این شماره ضروری دیدیم و رفیق س میکانیلیان به ترجمه آن همت گماشت.

درج ادامه مقاله **"ملت و طبقه"** بدلیل تراکم مطالب این شماره میسر نگشت. ضمن پوزش از خوانندگان نشریه، نظر شما را به پیگیری این مطلب در شماره آتی نشریه جلب میکنیم.

پیک اترناسیونالیستی
شهریور ۱۳۷۶

پیک انترناسیونالیستی و جریان انتقادی درون جنبش کارگری

نیم قرن پس از سلطه چپ سرمایه بر جنبش کارگری در ایران، پیک انترناسیونالیستی اولین نشریه انقلابی است که بر مبنای مواضع و چشم انداز روشن انترناسیونالیستی منتشر می‌گردد. بیان این حقیقت هرگز به معنای نادیده انگاشتن تلاشهایی که عناصر و گرایشات مختلف سیاسی در این راستا کرده اند نیست. نکته مهم اینست که این تلاشها بدلالی چند، از جمله غیاب سنن کمونیستی در ایران و انزوای جنبش سیاسی پرولتری در سطح جهانی هیچگاه نتوانست به رهایی از بختک دستگاه فکری چپ سرمایه استالینسم، مانوینسم و تروتسکیسم بیانجامد. چپ در ایران مکان روشنی در معبر تحولات تاریخ بعد از قیام ۵۷ احراز کرده است. تحولاتی که امروزه تبدیل به جزئی از حافظه تاریخی مردمی شده که با پرداخت بهایی گراف از کوران دردناک جنگ و کشتارهای عمومی عبور کرده اند و همچنان در حال تجربه سرکوب حکومت سیاه اسلامی هستند. نسلی که هنوز بدلیل دنباله روی خود از روحانیت سخت تأسف می‌خورد، هرگز نقش فدایی، حزب توده و مجاهد و غیره را در تبلیغ و تطهیر "روحانیت مبارز" در مقطع ۵۷ فراموش نخواهد کرد.

چه میزان از استثمار شدگان این نسل سهمی را که احزاب تحت عنوان کمونیست در سرکوب و کشتار مخالفین استبداد مذهبی داشته اند فراموش کرده اند؟ احزاب و گروههای استالینی فدایی اکثریت و حزب توده، حزب مانوینیستی رنجبران، و جریان تروتسکی موسوم به "حزب کارگران انقلابی" به

هسکاری شبانه روزی با دستگاه مخوف اطلاعات جمهوری اسلامی پرداختند و حتی از لو دادن دوستان حزبی خود که می‌خواستند با اتکا بر همان دستگاه فکری در اپوزیسیون بنانند دریغ نورزیدند. کسانی که ایستادگی شان در صف مخالفان حکومت اسلامی نه بدلیل تعلق شان به طبقه کارگر، بلکه ناشی از مخالفت با استبداد سیاه مذهبی و در دفاع از دموکراسی بورژوازی بود. بربریت و وحشیگری حکومت اسلامی ملعبه ای بوده است در دست اینگونه احزاب جهت انقلابی جلوه دادن خود. با این حال اما

کمترنمونه ای در میان احزاب چپ سرمایه یافت میشود که به طور رسمی مبلغ سیاست خارجی این یا آن دولت نبوده و یا به بندوبست پنهان و آشکار با این یا آن نهاد دولتی و بورژوازی پرداخته باشد. علاقه و تمایل شدید روشنفکران بورژوا در کشورهای پیرامونی و از جمله ایران به مارکسیسم و تزئین نمودن خواست ها و شعارهایشان به القاب و عناوین کمونیستی ریشه در ضعف و عجز تاریخی بورژوازی پیرامون در ایفای نقش خود و همچنین عدم کارایی لیبرالیسم بورژوازی در اینگونه کشورها دارد. این پدیده تاریخی همواره بشابه مانع موثری در مقابل رشد و شکوفایی جنبش کارگری و ابراز وجود مستقل طبقه کارگر در مبارزاتش علیه سرمایه عمل نموده است. برای این سازمانها توسل به مارکسیسم این امکان را فراهم می‌سازد که در سطح تنوری، آن نقشی را برای طبقه خود قابل شوند که در تاریخ واقعی "میهن شان" نفی شده است.

علاوه برآن نباید از نظر دور داشت که استبداد عریان و شبه فاشیستی همواره قادر گشته است تا مرزهای روشن میان طبقات درگیر را مخدوش سازد و زمینه را برای تسلط جناحهای مختلف سرمایه بر جنبش کارگری فراهم سازد. این امر بویژه در بعد از شکست اولین موج جهانی انقلاب کارگری در اروپا و انحطاط حکومت کارگری در روسیه، ضایعات عظیمی را برای پرولتاریای جهانی ببار آورده است.

در تاریخ جنبش طبقه ما کم نبوده اند آندسته از مبارزین و گرایشاتی که ثمره مبارزه جمعی طبقه ما بوده اند اما بدلیل غیاب حزب و سنن کمونیستی و با توهم به انقلابی بودن این یا آن حزب چپ سرمایه در صفوف آنان جای گرفته و سپس در جدال میان دشمنان طبقاتی ما به خاک افتادند. این یک ضایعه بزرگ تاریخی برای جنبش جهانی پرولتاریا است. جنبشی که جهت بازپس گیری مواضع خود ناگزیر شد و می‌گردد تا همچنان قربانی دهد. صرفنظر از آندسته از احزاب و سازمانهایی که نماینده و آلتراتیو جناح چپ سرمایه داری جهانی در مقابل بحران روزافزون نظام موجود هستند، کم نبوده اند عناصر و گرایشاتی که در درون موج سهمناک ضدانقلاب راه خلاف جریان را گزیده اند و علیرغم مسلح نبودن به آلتراتیو و پلتفرم کمونیستی کام های بزرگی را در این مسیر برداشته اند. این پدیده در کشورهایی چون ایران که بنا بدلائل تاریخی تحت سیطره شدید ضدانقلاب بوده اند بصورت یک تراژدی تاریخی جبران ناپذیری وقوع یافته است.

اغلب گروهها و گرایشاتی که در این مسیر گام نهاند، از آنجا که متکی بر همان شالوده های فکری بودند یا سر از ناکجا آباد درآوردند و یا اینکه با جابجایی صوری در کمپ طبقه حاکم در اسارت گذشته خویش باقی ماندند. نگاهی به تغییرات تحولات آن بخش از چپ ایران که شامل شکل گیری و رشد قارچ گونه چنین گروههایی در بعد از قیام ۵۷ بوده است، سیما ناگوار این اسارت و یا سردرگمی تاریخی را در برابر چشمان ما قرار میدهد.

شکل گیری بخش اعظم گروهها و جویانهای سیاسی موسوم به خط ۲ در بعد از قیام ۵۷ را میبایست دراصل حاصل درماندگی و ناتوانی چپ سرمایه در کنترل و به انحراف کشاندن مبارزان جنبش کارگری تلقی کرد. سیر بحران فزاینده و تجزیه پرشتاب این گروهها و انتقاد امپریستی برخی از آنان به چپ با اتکا بر رادیکالیسم صوری و بالاخره قطب بندی های ناپایدار بعدی این طیف نمایانگر عجز چپ سرمایه در مهار محافل معترضی بود که در جستجوی بدیل انقلابی بودند.

از همان ابتدا واضح بود که تحركات این طیف در نهایت دو راه بیشتر در پیش روی ندارد. یا گسست یکباره از انتقاد تجربی و رادیکالیسم صوری و در نتیجه بازسازی مبانی فکری چپ استالینیستی، و یا اینکه اصرار به انتقاد تجربی و عدم تمکین به گذشته و در نتیجه تلاش برای فراتر رفتن از سنن و چارچوب شناخته شده دستگاه فکری چپ. تحولات سیاسی درون نیروهای اصلی طیف موسوم به خط ۲ نیز به تجزیه آنان در دوراهی فوق منتهی شد.

اگر موضع گیری جریانی چون سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر در قبال جنگ ایران و عراق، نمایانگر عدم قابلیت این جریان در ایستادن درکمپ ضدانقلاب بود، شکل گیری حزب کمونیست ایران عبارت بود از اقدام موفقیت آمیزی در جناح افراطی چپ سرمایه جهت مسدود نمودن پروسه تجزیه طیف موسوم به خط ۲. زمینه های مادی این پیشروی عبارت بود از وجود یک تشکیلات نظامی متکی بر جنبش ناسیونالیستی در کردستان ایران و قابلیت ضد انقلابی گروه اتحاد مبارزان کمونیست جهت بازسازی مبانی فکری استالینیستی از طریق سرهم بندی خردو ریز گرایشات متعدد سیاسی چپ سرمایه. نئو استالینسم وطنی میخواست ضمن حفظ بنیادهای فکری خود اونیفورم (چینی یا روسی و...) از تن درآورد تا در نقش زانده سیاست خارجی این یا آن دولت چپ سرمایه ظاهر نگردد.

بحران و تجزیه حزب کمونیست ایران به دو حزب و سپس مشاجرات رهبران آن حول موضوع مرکزی بحران یعنی دیپلماسی حزب کمونیست با عراق نقطه پایانی بود بر روند بازسازی نئو استالینیسم وطنی. مجادلات کارگردانان دیپلماسی حزب با عراق، "رهبران" را در وضعیتی قرار داد که هردو طرف به نقش خود در معاملات پنهانی با دولت عراق جهت پیشبرد همکاری های سیاسی نظامی و مالی و حتی معامله جنایتکارانه برسر گردانهای نظامی شان که در جریان بمباران عراق از بین رفته بود، اعتراف نمودند. نئو استالینیسم وطنی در پایان راهی قرار گرفت که توسط دیگر احزاب و سازمانهای چپ سرمایه پیموده شده بود. **بدین ترتیب مطمئناً در آینده شاهد تجزیه بیش از پیش دو جناح سابق حزب کمونیست ایران و سربرآوردن آئین سازی های متأثر از سنت ضد انقلابی - نئو استالینیستی وطنی - خواهیم بود این معنای شتاب یافتن پروسه نزول قطعی است که در مقطع معینی سیر فروپاشی جناح افراطی چپ سرمایه در ایران را مسدود ساخته بود.**

در سوی دیگر، اما این تجربه تکرار نشد. اکثریت تجزیه شده سازمانهای چون پیکار (جناح چپ انقلابی پیکار) و رزمندگان و... بعلاوه گرایشات موسوم به خط ۵ راه دوم را برگزیدند. یعنی تداوم انتقاد تجربی همزمان که خود در جنبه چپ سرمایه گرفتار بودند) و عدم تسکین به تکرار تجارب و سازمان سازی های گذشته. صرف نظر از آن بخش که سیاست را برای همیشه به کناری نهادند، شاهد شکل گیری محافلی بودیم که علیرغم دوران طولانی پراکندگی و سردرگمی در نهایت انتخاب خویش را صحیح یافت و با اتکا بر دخالت کوری در جنبش کارخانه و کار مطالعاتی کام در راه دیگری نهادن، یعنی پیوستن به **جریان انتقادی درون جنبش کارگری**. جریانی که ناقوس شکل گیری آن پیشاپیش بوسیله، گروه موسوم به **مشورت** نواخته شده بود.

نوشته های پلاتفرمی رفقای مشورت، ادعای ضعیف و آبیخته به خطایی بود علیه گذشته خودشان، علیه چپ بنحوی که تجربه کرده بودند. ادعای علیه "دزدانی که با چراغ آمده بودند تا کالا را کزیده تر برند". ادعای علیه "بوروکراتیسم" که قطعاً نمیتوانست ادعای ضعیفی علیه کلیت سرمایه باشد. پس از نخستین حزب کمونیست ایران، مشورت اولین گروه در تاریخ جنبش کارگری بود که پلاتفرم خود را بر خصلت جهانی طبقه کارگر قرار میداد و سخن از لزوم سازمانی اترانسینوالیستی برای پرولتاریای جهانی میراند. این موضع وضدانقلاب قلمداد کردن روشنفکران اما مانع از آن نمی گشت تا آنها نیز در قبال برخی از مسائل اساسی مبارزه طبقاتی همچنان در کنار "ضدانقلاب" بایستند. مواضع پلاتفرمی رفقای مشورت تجلی درکی ناقص و بسیار محدود از کمونیسم شورایی اروپا بود. گرایشاتی که بعد از وقایع دهه هفتاد به انتهای راه خود رسیدند و بالاخره با شکل گیری جریان کمونیست بین المللی بر بن بست تاریخی راه خویش اعتراف نمودند.

اگر متون و نوشتجات رفقای مشورت انعکاس برداشتی ناکامل از شوراکرایی بود، پراتیک و نحوه فعالیت این "تشکل شورایی" یکجا در قالب سنن چپ پیرامونی جای داشت. مشورت نسخه پیرامونی جریان شوراکرا در درون جنبش طبقه ما بود. با اینحال مواضع و جهت گیری های این رفقا از یکسو و شرایط دردناک حاکم بر جنبش کارگری ایران از سوی دیگر نشانگر حقیقتی بمراتب مهمتر بود. جایگاه معینی که در مقطعی از تاریخ جنبش کارگری ایران به جریانی بنام مشورت اختصاص داشت تنها بیانگر لحظاتی بود از پروسه برش محافل مبارز کارگری از چپ سرمایه.

تجارب تاریخی جنبش ما در دوران سلطه ضدانقلاب نشان میدهد که اتخاذ مواضع آوارشیستی و شوراکرایی مرحله ابتدایی برش محافل و گرایشات مبارز کارگری از چپ سرمایه است که آنان را بسوی اتخاذ مواضع کمونیستی سوق میدهد. از همین رو با اندک احتیاطی میتوان گفت که مشورت در صورت

تداوم راه خود و مواجه با جنبش سیاسی پرولتاری ناکزیر میکشت تا راه خود را برگزیند. یا آکادمیسم بالغ شوراکراییه و یا مطالعه جدی علل واقعی شکست انقلاب اکبر و پذیرش آلترناتیو کمونیست های اترانسینوالیست. اختناق موجود در جنبش کارخانه ها و عقب نشینی جنبش کارگری، عدم تمایل رفقای مشورت به آکادمیسم و در نتیجه فعالیت دخالت گرایانه در مبارزات کارگری، آنها را وامیداشت تا برخلاف مواضع خود به مرکزیت "بوروکراتیک" و حتی فراتر از آن "تدارکات تشکیلاتی" به شیوه پیرامونی تن دهند و به سبک فدایی راه روند. بدین سان، عدم برخورداری از یک پلاتفرم کمونیستی اترانسینوالیستی از یکسو و فشار گسترده دستگاه امنیتی بورژوازی از سوی دیگر، تلاشی مشورت را رقم زد. با اینهمه این به مفهوم محو گرایش شوراکرایی در جنبش کارگری ایران نخواهد بود.

محافل و گرایشات دیگر تجزیه شده از نیروهای موسوم به خط ۲ و یا خط ۵ نتوانستند در انسجام جریان انتقادی درون جنبش کارگری کام موثری بردارند. برخی از این گرایشات تجزیه شده، به تکرار شتابزده تجارب پیشینیان خود پرداخته و سپس از صحنه حذف شدند.

سازمان سوخ کارگران اقدام عجولانه سازمان سازی سابق خط ۲ با شکل و شمایی "رادیکال" بود و بی آنکه مجال ابراز وجود یابد طعمه دستگاه اطلاعات حکومت اسلامی گشت.

جریان انقلاب سوسیالیستی علیرغم تهاجم صوری خود بر "کلیت چپ" تشبیه بود در همان جبهه که به یمن سرکوب رژیم اسلامی در نیمه راه از میان رفت **گروه کارگران آگاه** (موسوم به محفل مستقل کارگری) پس از انتشار جزواتی و علیرغم انتقاد به چپ ایران و جهان، کماکان مضمون و کاراکتر "خط سه ای" خویش را حفظ کرد. پراتیک بعدی آنها در خارج از کشور (**کمینه پناهندگان ترکیه و سپس تلاش جهت سازمانی "آلترناتیو کمونیستی" از طریق انجمن کارگران پناهنده و مهاجر**) نشان داد که چگونه آنها حتی از سطح همان مباحث برنامه ای خود در ایران نزول کرده اند و مواضع سیاسی را در پای ساخت کارگری قربانی نمودند. با این وجود ترازنامه این رفقا از حرکت خود در انجمن کام بزرگی در رهایی از کابوس ضدانقلاب بود که پژواک آن در نیمه راه به خاموشی گرائید.

محافل دیگری چون **ضرورت** و مبلغین **سندیکا گرای** نیز هریک بشیوه خود این راه را پیمودند. برخی از اینان در بلوغ خود ناچار بودند تا به ناشرین بی ثبات مکتب فرانکفورت جهت فلسفی کردن علم شرایط رهایی پرولتاریا تبدیل شوند. همه این تجارب حاکی از این حقیقت بودند که فاصله گرفتن از چپ ضدانقلاب به خودی خود نمیتواند به آلترناتیو کمونیستی منتهی شود. **چگونه ممکن بود تا از غلافی خالی شمشیر برای بیرون آید؟ چگونه ممکن بود تا از درون جنبشی که بیش از نیم قرن زیر سلطه ضدانقلاب قرار داشته است و نطفه اش با ضدانقلاب درآمیخته است، بطوری که هیچ اثر و سنتی کمونیستی نتوانسته بود در آن نشو و نما یابد، پلاتفرمی اترانسینوالیستی و انقلابی رشد کند؟** ظهور و سپس از میان رفتن تدریجی محافل و گرایشات مذکور، کورمال، کورمال کردنی بیش، جهت یافتن آلترناتیو کمونیستی در تاریکی ضدانقلاب نبود.

تمام تجارب تاکنونی نشان دادند که شرط شکل گیری آلترناتیو انقلابی عبارت از برش قطعی از دستگاه فکری چپ طبقه حاکم، نقد بنیادی آن و توجه به استمرار تاریخی جنبش پرولتاری که همواره خصلتی جهانی و اترانسینوالیستی دارد، میباشد.

گروهبندی در حال انتشار نشریه پیک اترانسینوالیستی خود این جریان انتقادی را تجربه کرده و مصم است تا بمشابه قطب نمای سیاسی در مقابل آن ظاهر گردد.

این اتفاقی نیست که امروز در بحبوحه تبلیغ "تشکلهای مستقل کارگری"، بوسیله چپ سرمایه و به صف ایستادن گروهها و احزاب ریز و

صف آرایی بورژوازی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران

هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در دوم خرداد ماه به گزینش محمد خاتمی به سمت رئیس جمهور جدید رژیم انجامید. این انتخابات، در مقایسه با نمایشات مشابه دوره های قبل در فضای سیاسی متفاوتی برگزار شد. خبرهای مربوط به جزئیات برنامه های تبلیغاتی کاندیداهای پست ریاست جمهوری از مدتها پیش با آب و تاب فراوان در رده اول گزارشات مربوط به ایران قرار داشت و بخش قابل توجهی از تقاسیر سیاسی مطبوعات و دیگر رسانه های دستگاه ایدئولوژیک طبقه حاکم در اروپا و در صفوف اپوزیسیون حکومت اسلامی به "نقش سرنوشت ساز انتخابات" در حاکمیت جمهوری اسلامی در شرایط کنونی اختصاص یافته بود. خلق این فضا بوسیله ابزارهای تولید افکار عمومی در آستانه سیرک مضحک انتخاباتی یکی از وحشی ترین حکومت های سرمایه داری، حکایت از اهمیت این نمایش انتخاباتی در نزد کلیه جناح های طبقه حاکم داشت. آمریکا که از تبدیل شدن ایران به یکی از بازارهای پرسود اتحادیه اروپا خشنود نبوده است اهرم های متعددی را برای تشدید اعمال فشار محدود (سیاست مهار) بکار گرفت. با ظهور علانم احتمال حذف جناح میانه رو رفسنجانی توسط جناح راست سنتی رژیم، اتحادیه اروپا از طریق محکوم نمودن جمهوری اسلامی در پارلمان اروپایی و مراجعه به یکی از پرونده های معامله خود با رژیم برای ترور عناصر اپوزیسیون، دادگاه میکونوس را تبدیل به اهرمی در "سیاست گفتگوی انتقادی" خود نمود. برمتن چنین فضایی بود که مسئله "نتایج تعیین کننده انتخابات" مبدل به یکی از سوره های مهم سیاسی مربوط به آینده حکومت اسلامی گشت.

هم برای دول اتحاد اروپا و هم برای احزاب راست و چپ اپوزیسیون بورژوازی روشن بود که پیروزی ناطق نوری در انتخابات میتواند نتیجه منطقی پیشروی جناح راست سنتی باشد که از مدتها قبل آغاز شده بود. برای اینان آشکار بود که قبضه شدن قدرت در دست "جناح راست سنتی" در نمایش انتخابات یعنی محروم شدن دولت از کادرهای تکنوکرات و گرداننده سرمایه داری دولتی در ایران، یعنی تشتت بی سابقه در بالا و فلج دستگاه اداری- نظامی حکومت. این همه مفهومی جز رها شدن دولت ناتوان از سرکوب در میان حلقه محاصره خیزش های خشم آگین استثمار شونده گان و کارگران و تمکین بورژوازی جهانی به تشدید مبارزه طبقاتی در ایران نداشت.

صف آرایی جناح های مختلف سرمایه در مقابل انتخابات دست ردی بود بر سینه جناحی که مدعی سازماندهی مجدد سرمایه داری دولتی با اتکا بر فقه سنتی و شبکه انتمه جمعه و طایفه های مذهبی تجار بازار بود. این صف آرایی زنگ خطر آمادگی جناح های بین المللی سرمایه برای معامله بر سر جمهوری اسلامی را بصدا درآورد. جهت گیری خامنه ای با "آزوی سی میلیون رای" برای تضمین امنیت نظام و تاکید وی بر پارلمانناریست بودن جمهوری اسلامی پرچم سفیدی بود که "جناح راست سنتی" در پیش از مضحکه انتخاباتی برافراشت. ائتلاف خاتمی - رفسنجانی تنها در سایه این عقب نشینی میسر گردید. بدین سان پیروزی چشمگیر خاتمی در انتخابات اگر چه بشدت ناپایدار و گذراست اما یک پیروزی برای کل جناح های طبقه حاکم در شرایط فعلی بود. شرایطی که مبارزه طبقه کارگر روبه رشد بود و تشدید مبارزه دوطبقه اصلی جامعه به معنی زیر ضرب رفتن همه جناح ها و احزاب دستگاه سیاسی جامعه بورژوازی است. این یک پیروزی برای کل بورژوازی بود، چرا که آنان قادر گشتند تا با بزرگ کردن چهره رژیم درنده خویی چون جمهوری اسلامی بشیوه ای پارلمانناریستی در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی بایستند و زمینه را جهت دنباله روی جنبش های اعتراضی آتی از باندهای حکومتی و تبدیل شدن این جنبش ها به سکویی برای قبضه قدرت توسط این یا آن جناح از بورژوازی آماده تر کنند.

هیچیک از احزاب راست و چپ سرمایه داری، جز آنها که هریک بطریقی بازندگان معاملات پشت پرده بودند، وجد و سرور خود را از این پیروزی کتمان نکردند. اینان با توسل به تملق گویی های هذیان آمیز سیاسی در باره "تاکتیک سیاسی مردم" و "تشخیص صحیح مردم" این دروغ بزرگ مطبوعات مزدبگیر بورژوازی جهانی را تکرار کردند که گویا در عصر گندیدگی سرمایه داری، در عصر بن بست همه جناح های طبقه بورژوازی برای نجات سرمایه داری جهانی از بحران امکان پیشروی طبقه کارگر در مبارزاتش از طریق شرکت در سیرک های انتخاباتی موجود است. پیروزی خاتمی با تکیه برژست پارلمانناریستی جمهوری اسلامی نشان داد که در عصر حاضر پارلمانناریسم و شیوه های پارلمانناریستی تنها ابزار غیر مستقیم برای سرکوب مستقیم طبقه کارگر و تمام استثمار شونده گان است. این پیروزی ثبت نزدیک به دو دهه کشتار مردم به نام مردم بود. این پیروزی یک رسوایی بزرگ برای کلیه مدافعین دموکراسی پارلمانناریستی. تجدد طلبان راست و چپ اپوزیسیون حکومت اسلامی بود.

جمهوری اسلامی و جناح ها

این خصوصیت دولت، با روی کار آمدن جمهوری اسلامی و پروسه ملی کردنهای صنایع جهت بازسازی نظام ضربه خورده ناشی از قیام ۵۷ برجستگی بیشتری یافت.

خمینی و روحانیت شیعه با قابلیت ضد انقلابی لازم جهت به انحراف کشاندن و سرکوب اعتراضات توده ای بمثابة آلترناتیو مطلوب امپریالیسم در مقطع فروپاشی نظام ظاهر گشت. مخالفت خمینی و شبکه مساجد روحانیت با رژیم

ورود ایران به مدار سرمایه جهانی از طریق رفرم امپریالیستی در دورانی صورت گرفت که کلیه جناح های طبقه بورژوا به حکم شرایط عینی از ماهیتی ارتجاعی برخوردار بودند. دولت در ایران که حلقه ادغام جامعه در بازار جهانی بود، خود مبدل به جناح اصلی طبقه سرمایه دار ایران گشت. بعبارت دیگر دولت مالک اصلی وسایل تولید و منابع سرمایه شد.

شاه ناشی از ماهیت بغایت ارتجاعی و واپسگرایی ایشان و ضدیتشان با صنعتی شدن از بالا بود. شعارهای ضد غربی خمینی در اصل بیانگر تضاد این اقشار با تجددطلبی و مدرنیسم طبقه ای بود که مبدل نمودن ایران صنعتی و مدرن به بازار پرسودی برای انحصارات بین المللی را از طریق "دروازه تمدن بزرگ" آرزو میکرد.

روحانیت با رانده شدن بر اریکه قدرت در آغاز راهی قرار گرفت که در مقابل هرجناح دیگری در صورت تسخیر قدرت قرار داشت. یعنی بازسازی ماشین دولتی سرمایه داری در ایران. خمینی بمثابة رهبر جناح اصلی جمهوری اسلامی با شعارهایی چون حاکمیت خدا (اتنوکراسی)، خدامالکیتی دولتی شدن یکجانبه اقتصاد، فقه پویا (درتسایز با فقه سنتی که مخالف جمهوری بود) و پان اسلامیسیم (اصدور انقلاب اسلامی) سکان هدایت ماشین سرکوب سرمایه و بازسازی سرمایه داری دولتی را بدست گرفت.

لیبرالیسم معیوب الخلقه ایران که همواره یک پای در حوزه علمیه داشته است با تبدیل شدن به عصای دست این جناح در مقطعی معین و پرتاب شدن به صف اپوزیسیون عجز تاریخی خود را در تثبیت موقعیت خویش در درون قدرت حاکمه تکرار کرد. عجزی که ریشه در ضعف تاریخی بورژوازی بومی، نقش استبداد و دیکتاتوری در قدرت سیاسی حاکم در پیرامون، خصلت باندی و ملوک الطوائفی احزاب و دسته های غیر مدرن دارد.

جناح راست سنتی (اجامه روحانیت مبارز، جامعه مدرسین حوزه علمیه، انجمن حجتیه جمعیت فدائیان اسلام، اتحادیه اسلامی بازار و...) بواسطه نفوذ خود در میان اقشار روحانی و شبکه مساجد و طایفه های مذهبی بازار به تثبیت خود در حاکمیت پرداخت و تضاد قدیمی میان بخش دولتی و خصوصی طبقه حاکمه در ایران در قالب اسلامی حکومت جدید متبلور شد. این جناح با شعارهایی چون مقدس بودن مالکیت در اسلام ادر مقابل خدا مالکیتی جناح خمینی (فقه سنتی و حکومت فقهاتی ادر مقابل فقه پویا و جمهوری) آغاز به تثبیت خود در ارگانهای کلیدی حاکمیت نمود. علیرغم مخالفت صریح خمینی با ایشان تحت عنوان "صاحبان اسلام مرفه و متحجر" پیشروی گام به گام شان در بدست گرفتن ارگانهای حکومت ادامه داشته است با پایان یافتن رسالت ننگین جناح خمینی جهت سرکوب قطعی اعتراضات و سازماندهی دستگاه اداری سیاسی نظامی با بهره گیری از "نعمت الهی جنگ" قشر جدیدی از تکنوکراتها و بوروکراتها شکل گرفت. رفسنجانی (رهبر و سازمانده این قشر) که براستی نیز خدمتگذار انحصارات بین المللی است، برنامه "خدمتگزاران سازندگی" را بواسطه به حاشیه راندن جناح خط امام تدوین کرد. این قشر توانست با تثبیت خود در مناسبات کارتل ها و انحصارات سرمایه داری نقش موثری در گرداندن و برپا نگه داشتن یکی از وحشی ترین و هارترین حکومتهای تاریخ سرمایه داری ایفا نماید. از همین رو نیز به افتخار کسب عناوینی چون "میانه رو"، "منطقی و مدرن" از جانب جناح های بین المللی سرمایه نائل گشت. جمهوری اسلامی اما در اصل محصول درماندگی بورژوازی جهانی در ارائه یک آلترناتیو مطلوب جهت بازسازی نظم درهم ریخته سرمایه در ایران بود. این درماندگی ریشه در خصلت جهانی بحران سرمایه داری و بن بست همه جناحها و کارشناسان طبقه حاکم در حل این بحران دارد. از همین رو این رژیم هم بلحاظ مضمون ارتجاعی خویش و هم در شکل اعمال حاکمیت خود بازتاب تناقضات شرایطی بود که از آن بر خاسته بود. قانون اساسی که بدست نزدیکان خمینی و با تائید وی تدوین شد در تعریف نوع و شکل حکومت اسلامی از همان آغاز پایه جدال باندهای حکومتی را بنیان نهاد. حکومت جدید از یکسو بعنوان حکومتی جمهوری تعریف شده بود که دارای پارلمان، دوره های انتخابات صوری مقامات و قوانین یک جمهوری بود. از سوی دیگر حاکم جدید یعنی ولی فقیه را بعنوان نماینده خدا و رسول آن مافوق تسلیم مقامات و ارگانهای

حکومتی اعلام نمود. حاکمیت جدید جمهوری بود چرا که مشخصات و خصوصیات آنرا داشت، شبه سلطنتی بود زیرا که ولی فقیه جانشین شاه "سایه خدا" از بالای سر مقامات حرف نهایی را میزد. بدین ترتیب شدت یابی جنگ قدرت در بالا در صورت عدم مهار میتوانست - و مادام که حیات آن تداوم دارد میتواند- به ارائه آلترناتیو هریک از جناحها برای رفع این تناقض بنفع خود منجر شود. یا قدرت محدود ولی فقیه و تبدیل شدن این ارگان به شورای فقاقت و اعمال حکومت بشیوه ای پارلمانتاریستی و البته از نوع پیرامونی و یا اعمال قدرت مطلق خدا و نماینده آن در حکومت اسلامی. لذا اوج گیری جنگ قدرت در میان جناحهای اسلامی در شرایطی که طبقه کارگر بدلیل ضعیف بودن جنبش جهانی کمونیستی قادر به ارائه آلترناتیو خود و کسب حمایت بین المللی نیست میتواند زمینه مناسبی را برای بورژوازی جهانی فراهم سازد تا با توسل به ابزارهای مختلفی چون فرایند و "آشتی ملی" به سازماندهی مجدد ماشین دولتی پرداخته و جنبش های اعتراضی را در این مسیر هدایت کند. اهمیت این دوره از انتخابات ریاست جمهوری رژیم برای جناح های بین المللی بورژوازی را نیز مبیایست در همین جا جستجو کرد. در واقف بودن بورژوازی و جناحهای آن به خصوصیت و ویژگی های شرایط کنونی هم در پایین (خیزش های کارگری) و هم در بالا (آشتت درمیان جناح ها).

پایان دوران ریاست جمهوری رفسنجانی در آستانه خیزش های کارگری نه فقط بن بست "برنامه های سازندگی رژیم، بلکه آغاز عمق یابی تشتت جناحهای آن و قبضه شدن قدرت بدست ناتوان ترین جناح این رژیم منفور بود.

جناح های بین المللی سرمایه

نیازی به مراجعه به آمار و ارقام برای توصیف ابعاد دانا فراینده بحران اقتصادی در ایران نیست. فشار خرد کننده اقتصادی و استثمار وحشیانه طبقه کارگر همراه با سرکوب دانشی و اختناق به بالاترین حد خود رسیده است. اوضاع ایران امروز بگونه ای است که حتی مؤسسات بیمه های سرمایه گذاری انحصارات بین المللی نیز به سرمایه گذاران و شرکت های چند ملیتی توصیه میکنند تا از سرمایه گذاری های میان مدت در کشورهای ناامن چون ایران خوداری نمایند. موسسه بیمه دولتی فرانسه که پرداخت بهای کالاهای صادراتی شرکتهای چند ملیتی بزرگ را در این کشور و سرمایه گذاری ها و وام های پرداختی به خارج را تضمین میکند در اسفند ماه گذشته ایران را در رده کشورهای بی سرمایه گذاری میان مدت در آن خطرناک است بشمار آورد. بیشک رشد خیزش های توده ای و بویژه غلیان روبه اوج جنبش کارگری در سالهای اخیر از یکسو و بی آیندگی جمهوری اسلامی در اوج تضادهای درونی اش از سوی دیگر در عدم اطمینان انحصارات بین المللی به شرکای خود در ایران و پیشاپیش آنها نهادها و اقشار تکنوکرات حکومت اسلامی فاکتور تعیین کننده ای بوده است. همین بی اطمینانی به تداوم حیات حاکمیت است که موجب تحرکات اخیر حامیان و همدیفان حکومت اسلامی در سطح بین المللی برای تاثیر در روند تحولات از بالا در ایران شده است.

امریکا که از تبدیل شدن ایران به یکی از بازارهای عمده اتحادیه اروپا خشنود نبوده است با صدور فرمان بیل کلینتون جهت برقراری وضعیت ملی اضطراری در مورد جمهوری اسلامی به سیاست اعمال فشار سیاسی محدود خود معروف به "سیاست مهار" صراحت بیشتری بخشید. امریکا امیدوار بود و هست که با اتکا بر پیشبرد این سیاست از یکسو و کوشش جهت شکل دادن آلترناتیو مطلوب از سوی دیگر ابتکار عمل را در تغییر و تحولات آتی

ایران در دست داشته باشد. حرکت متحدانه آمریکا و انگلیس جهت به بازی گرفتن بخشهایی از اپوزیسیون ایرانی و تلاش برای نزدیکی آنان به یکدیگر و روی دست قرار گرفتن مترسک سیاسی چون "شورای ملی مقاومت" از سوی جناح های بین المللی در همین راستا قابل توضیح است. آمریکا همزمان با این اقدامات سازمانیافته مدتی پیش از داغ شدن بازار انتخابات انگشت بسوی پرونده انفجار بمب در نزدیکی ظهران دراز کرد و سخن از احتمال حملات تلافی جویانه به ایران "در صورت اثبات" دخالت ایران راند. مسئله اختلافات امارات متحد عربی و ایران بر سر جزایر ابوموسی نیز بعنوان برگي برنده روی میز گذاشته شد. بالاخره در آستانه انتخابات و البته احتمال جدی جنگ قدرت در بالا بود که ۲۰ فروند جنگنده آمریکایی در دوحه پایتخت امیرنشین قطر مستقر شدند. مقامات آمریکا این اقدامات خود را عملی جهت واکنش احتمالی در مقابل "بحران خلیج فارس" در دفاع از منافع ملی خود قلمداد کردند. لیکن برای هر دو طرف این نزاع دوستانه روشن بود که اضافه شدن سی فروند جنگنده به ۲۰۰ فروند جنگنده مستقر در آن ناحیه تاثیر چشمگیری بر قدرت نظامی آمریکا نداشت و مسئله عبارت بود از اجرای يك مانور سیاسی با اهدافی معین.

جمهوری اسلامی نیز با تدارک "مانور عظیم نظامی طریق القدس" به ابتکار خامنه ای و سخنرانی وی در این مانور پیام خود را در پاسخ به آمریکا اعلام نمود. خلاصه پیام خامنه ای این بود که امکان جدال و جنگ قدرت و هرج و مرج منتفی است و جناحهای اسلامی در حفظ قدرت و امنیت نظام وحدت دارند. فرمان اسفند ماه خامنه ای جهت انتصاب رفسنجانی بعنوان رئیس شورای تشخیص مصلحت نظام و افزایش قدرت این ارگان با انتصاب ۱۵ عضو دیگر بیانگر صحت ادعای خامنه ای مبنی بر ائتلاف جناحهای حکومت اسلامی و توافق حول سازمان دادن ماشین دولتی در دوران پیش از انتخابات بود. علاوه بر آن لاریجانی نیز رسماً در گفته های خود اذعان نمود که "ایران و آمریکا در حفظ امنیت خلیج فارس منافع مشترکی دارند". باین وجود اما بروس لینکستن کاردار سابق سفارت آمریکا در ایران متذکر شده بود که:

"رهبری دوباره برگزیده شده آمریکا در واشینگتن باید به سیاست خود در مورد ایران بعنوان بخشی از ارزیابی منافع آمریکا در منطقه نگاهی جدیدی بیاندازد. و تهران در حالیکه مبارزه انتخابات ریاست جمهوری احتمالاً از هر تغییری جلوگیری میکند، نباید امید اینکه نتایج ارزیابی بموقع در آنجا ظاهر شود، زیاد باشد." ایران تایمز جمعه ۱۰ اسفند ماه

اتحادیه اروپا اما نشان داد که در حفظ منافع خود قدرت عمل و آینده بینی دقیق تری دارد. این جناح توانست در تداوم "سیاست گفتگوی انتقادی" با جمهوری اسلامی ابتکار عمل را در دست گیرد و از طریق آلمان که بزرگترین شریک تجاری ایران است بر روند انتخابات نیز تاثیر بگذارد. آلمان کشوری است که در سال گذشته نزدیک به ۷۰۰ میلیون دلار از ایران واردات داشته است و صادرات آن به ایران به رقمی بیش از ۹۹۰ میلیون دلار رسیده است. اتحادیه اروپا و در پیشاپیش آن آلمان که در سازماندهی دستگاههای اطلاعاتی ایران به وسایل و تجهیزات مدرن و بانک اطلاعات نقش منحصر بفردی داشته است بخوبی دریافته بود که قبضه شدن قدرت بوسیله جناح سنتی و کناره گیری "خدمت گذاران سازندگی" یعنی از هم پاشی و درهم ریختگی این مناسبات تجاری. آلمان با مراجعه به پرونده معامله خود با دولت ایران جهت ترور عناصر اپوزیسیون که میهمانان احزاب دولتی در اروپا بودند نه تنها بر نقش خود در سهمیم بودن دستگاه اطلاعات آلمان در عملیاتیهای تیم های ترور سرپوش نهاد بلکه حکم تعقیب سران حکومت اسلامی را نیز

صادر کرد. تلاش جمهوری اسلامی برای عملی مشابه با قربانی کردن یکی از عناصر چپ در اپوزیسیون بورژوازی (سردبیر نشریه آدینه) با هوشیاری آلمان و شاخک های اطلاعاتی آن بموقع افشا گردید. جمهوری اسلامی در شرایطی قرار گرفته بود که میبایست راه خود را برمیگزید. چرا که اکنون دیگر توپ در زمین "جناح راست سنتی" بود. اهمیت سرنوشت ساز انتخابات ریاست جمهوری و هیاهوی تبلیغاتی مطبوعات و رسانه های مختلف حول امکان انتخاب "وزیر تجدد طلب و لیبرال" نه فقط با هدف کشاندن توده ها به پای صندوقهای رای بلکه در عین حال برای سرپوش نهادن بر ماهیت واقعی کشاکش های دیپلماتیک بود.

با این حال فراخوانده شدن سفیران اتحادیه اروپا از ایران و واکنش های متفاوت رفسنجانی و خامنه ای به این اقدام از یکسو و روند تحولات از سوی دیگر نه تنها دست این جناح بلکه کل جناحهای طبقه حاکم را در این بازی کثیف سیاسی رو کرد. این تحولات روشن ساختند که اهرم های بکار گرفته شده اتحادیه اروپا جهت عقب راندن جناح راست سنتی و حفظ توازن قوا میان جناحهای اسلامی اگرچه منجر به ائتلاف ناپایدار گشت اما به هرحال موثر واقع شدند.

توازن قوای موقت

تاکید خامنه ای بر پارلمنتاریست بودن حکومت اسلامی و آرزوی ۲۰ میلیون رای جهت حفظ امنیت نظام چندان هم بی حساب نبود. وی قادر به درک این معادله ساده ریاضی بود که ناطق نوری نمیتواند آرزوی وی را تحقق بخشد، چرا که علیرغم اینکه نام او در اکثریت فهرست های انتخاباتی مجلس پنجم قرار داشت و علیرغم ممنوع نشدن تقلب توسط رفسنجانی در آن مقطع، ناطق نوری تنها ۸۷۰ هزار رای از میان ۲/۵ میلیون رای بدست آورده بود و پرواضح است که حتی تهدیدها و شایعات مرسوم چون "کنترل شناسنامه و مهر آنها در مراکز کار و تحصیل، چنین چهره منفوری نمیتواند با جلب آراء ۲۰ میلیونی امنیت نظام را تضمین سازد. بعلاوه انتصاب رفسنجانی به ریاست "شورای تشخیص مصلحت نظام" و دستکاری ترکیب آن با فرمان ولی فقیه حکایت از آن داشت که خامنه ای بر "امکان پیروزی" ائتلاف خدمتگزاران سازندگی و جناح خط امام" واقف بود. شورای تشخیص مصلحت نهادی است که در آخرین سالهای حیات خمینی ایجاد شد و بعد از مقام رهبری مهمترین مرجع تصمیم گیری در مسائل قانونگذاری و استراتژیکی رژیم اسلامی است. در صورت بروز اختلاف شدید میان جناحها و بویژه بروز بن بست قانونی بدلیل کشاکش شورای نگهبان و مجلس اسلامی این ارگان میتواند از تبدیل شدن این بن بست به فلج رژیم ممانعت بعمل آورد. افزایش اعضای این ارگان به ۲۵ نفر که همگی عناصر کلیدی حکومت هستند نه تنها نشان از ائتلاف اضطراری و موقت جناحها داشت بلکه نمایانگر این حقیقت بود که جناحهای جمهوری اسلامی برای مقابله با کشاکش و درگیری در آینده نزدیک بعد از انتخابات آماده شده اند.

اپوزیسیون بورژوازی و انتخابات

انتخابات ریاست جمهوری وضع مضحکی را بوجود آورد. رژیم اسلامی و اپوزیسیون بورژوا، هر دو ادعای پیروزی بزرگ کردند و به وجد و شادمانی پرداختند. علیرغم اینکه نیروهای هر دو جناح راست و چپ اپوزیسیون بدو دسته تحریم کنندگان و شرکت کنندگان در انتخابات تقسیم شده بودند، پس از پیروزی چشمگیر خاتمی جهت گیری نسبتاً همگونی نشان دادند. تحریم کنندگان سابق اظهار پشیمانی نمودند و برای اثبات این پشیمانی در "ستایش حرکت شکوهمند مردم و پیروزی بزرگ" مبالغه کردند.

اینان همچنین برای توضیح بطالت پیش بینی شان مبنی بر قطعیت گزینش ناطق نوری به سمت ریاست جمهوری، دلایل و تفاسیر خود را ارائه کردند. عده ای، همانند "شورای ملی مقاومت"، "تقلب گسترده ملایان" را عامل پیروزی خاتمی دانستند وعده ای دیگر، چون "حزب کمونیست کارگری" و جمهوری خواهان، "عدم امکان تقلب و تشخیص صحیح مردم" را عامل پیروزی خاتمی قلمداد کردند. اما همه این نیروها، باستانهای آنانکه بازندگان معاملات بودند، وجدوسرور خود را از پیروزی خاتمی کتمان نکردند.

این پیروزی نمیتوانست بدون تحریک عمومی طبقه حاکم میسر گردد. کلیه نیروهای طیف اپوزیسیون نیز هریک به حد توان خود سهم معینی در این "تحریک سیاسی" داشتند حتی تحریم کنندگان نیز با تبلیغ وسیع درباره انتخابات سرنوشت ساز (الته تحریم انتخابات) شیوه های پارلمنتاریستی و انتخاباتی را در مرکز تحولات سیاسی - اجتماعی قرار دادند و بدینوسیله در سرکوب مبارزه طبقاتی کارگران در ایران سهم خود را ادا نمودند.

شورای ملی مقاومت پشتاز شعار تحریم در صف اپوزیسیون بود و با اتکا بر امکانات وسیع تبلیغی گام های موثری در توضیح اهمیت این انتخابات برداشت. این جریان همانند دیگر نیروهای طیف راست اپوزیسیون نشان داده است که از مدعیان جدی قدرت و سازمان دادن نظم در صورت ناتوانی و فلج کامل جمهوری اسلامی است. شورای ملی مقاومت بنابر ماهیت ارتجاعی و ضدانقلابی خود از همان بدو تولدش بسرعت دریافت که برای حضور در صحنه سیاست باید خود را با نیازهای سرمایه داری جهانی منطبق سازد، در مناسبات میان انحصارات مالی و نظامی جهان مکان مشخصی را احراز نماید، و بالاخره با تدارک سیاسی- تشکیلاتی لازم صلاحیت و قابلیت ضدانقلابی خود را برای ایستادن در چنین مکانی اثبات کند.

علیرغم ناکامل بودن این پروسه، این جریان مدتهاست که بعنوان برگی برنده روی میز جناحهای بین المللی سرمایه داری قرار گرفته است. نمایش قدرت دیپلماتیک شورا و مقامات آن در پیش از انتخابات بمثابة جزئی از اهرم فشار "سیاست گفتگوی انتقادی" و مهره "سیاست مهار" نشانگر حرکت موفقیت آمیز مجاهدین در این مسیر می باشد. وجود چنین قطب قدرتی در میان اپوزیسیون بورژوازی حکومت اسلامی نشان از لاعلاجی تاریخی بورژوازی درحل بحران فزاینده اقتصادی و سیاسی و ایجاد آلترناتیو سیاسی مطلوب خود دارد.

تشتت فلج کننده ای که امروز در میان صفوف **سلطنت طلبان** به چشم می خورد گویای همین امر است. نابسامانی سیاسی گروههای این قطب ارتجاعی تا بدان حد است که اینان قادر به اتخاذ سیاست منسجی نگشته و به پیام **شهریارخوداکفا** کردند. با این وجود کیهان لندن در انتقاد از بی لیاقتی "روضة خوانان" در ملکوت داری، ابتکار عمل را در دست دارد و مدام درحال کوششزد کردن عواقب این ناتوانی یعنی احتمال وقوع "هرج و مرج و آشوب" در ایران است.

نهضت آزادی، جبهه ملی و دیگر متحدانشان در رأس اپوزیسیون بورژوازی علیرغم اعلام آمادگی و ابراز التزام چندباره خود به قانون اساسی و نظام اسلامی اینبار نیز در نقش پامنبری خوان توسری خور به میدان سیاست آمدند و دست ازپا درازتر به نقطه اول بازگشتند. این طیف جهت کسب پیروزی های موقت نیز نیازمند نمایندگان شایسته تری است. نورسیدگان به آستان سوسیال دمکراسی اروپا میکوشند تا این رسالت را - اگرچه در عصر احتضار و پوسیدگی سوسیال دموکراسی - به عهده گیرند. اینان که متشکل از همکاران سابق رژیم اسلامی درصف چپ پروروسی هستند رسالت رهایی لیبرالیسم وطنی از سلطه حوزه علمیه و بازار را به عهده گرفته اند و تلاش دارند تا به اشتگتی موجود درصف اپوزیسیون بورژوا پایان دهند. بیژن حکمت درمصاحبه با راه آزادی نشریه **حزب دمکراتیک مردم** گفت که

"معیار ما اینجا فراهم آمدن زمینه بهتری برای مبارزه است. اگر ارزیابی ما این باشد که نامردها چنان از صافی گذشته اند که نتیجه انتخابات هیچ تاثیری از این دیدگاه نخواهد داشت میتوان انتخابات را تحریم کرد. در انتخابات دوره هفتم با نامردی خاستی و حتی بدون توجه به نامردی دکراندیشان تحریم انتخابات شعار درستی نیست." (راه آزادی شماره ۵۱)

ایده ناصحیح بودن شعار تحریم همانند ایده ناصحیح بودن قهر و خشونت در تقابل طبقات، بروی گروههایی که بطور تعصب آمیزی به دستگاه فکری جناح چپ پایبند هستند تاثیر چشمگیری نهاد، اما اصرار جمهوری خواهان بر حمایت ضمنی از خاتمی نشان داد که سوسیال دمکراتهای جوان کماکان اسیر گذشته خود (حزب توده فرتوت) هستند و دیدار با خط امام موجب رجعت به گذشته گشت. **جمهوری خواهان** علیرغم موقعیت چشمگیر خود در جداسازی لیبرالیسم از مذهب به یکباره بر "اصول منشور خود یعنی دفاع از پارلمنتاریسم و ارکان جمهوری و مردم سالاری" در همان آغاز پشت پا زدند. شورای نگهبان نشان داد که سر سازش با جمهوری و پارلمنتاریسم ندارد و ژست پارلمنتاریستی اش برای "امنیت نظام" بوده است. جمهوری خواهان اما با سازش با حکومت اسلامی حتی وظیفه اولیه خود یعنی حمایت از متحدین حذف شده خود از نمایش انتخابات سرباز زدند و بدفاع از خط امام پرداختند. بدین سان طیف جدید سوسیال دمکرات ناتوانی خود را در سروسامان دادن به جناح دوراندیش اپوزیسیون بورژوازی حکومت اسلامی عیان کرد. معضل این بخش از اپوزیسیون اما به همین جا ختم نمیشود. این کم لطفی به متحدین با تعلق گویی شتابزده بالابیا توأم شد. **دفتر همکاری جمهوریخواهان آزادبخواه که متشکل از حزب دمکراتیک مردم، سازمان جمهوریخواهان ملی و سازمان فدائیان خلق اکثریت** است طی نامه ای به وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا به تمجید و تعلق گویی در باره حکم دادگاه میکونوس پرداخت. در این نامه که به تاریخ ۱۹۹۷/۲/۲۵ نگاشته شده پیشنهاداتی در باره چگونگی تنظیم و تدوین سیاست نوین پارلمان اروپا در قبال دولت جمهوری اسلامی ارائه شدو درپایان آمده است که:

"عالیجنابان! قصد ما منزوی کردن جمهوری اسلامی و یا تحریم اقتصادی یا قطع کامل روابط دیپلماتیک نیست. خواست ما کاهش روابط دیپلماتیک و خودداری از اعطای کمک های مالی و گشایش اعتبارات جدید و مشروط کردن بهبود آن به وضعیت حقوق بشر در ایران است. دفتر همکاری جمهوری خواهان آزادی خواه با این امید که خواست های ما مورد توجه و قبول شما باشد آماده است برای توضیح پیشنهادات و جستجوی راه های عملی دیگر با شما ملاقات نماید" راه آزادی شماره ۵۱

این زبان مشمنز کننده، دمدمی مزاج بودن و نوکر صفتی بورژوازی پیرامون را آشکار میکند. اینان هنوز دریافته اند که تصرف مقامات معتبر در مناسبات بین المللی جناحهای سرمایه مستلزم پایبندی به اصول و قواعد ضدانقلابی در مکان معینی است. با این وصف برخلاف تصویری که اینان در نشریات و تبلیغات خود نشان میدهند، این ارگانها و نهادهای بین المللی نیستند که موضوع کار و فعالیت این طیف هستند، برعکس دسته های متعدد اپوزیسیون هستند که موضوع کار جناح های بین المللی سرمایه میباشند. اینان میکوشند تا برچگونگی سوخت و ساز دستگاه سیاسی بورژوازی جهانی و جایگاهی که درآن دارند سرپوش نهند. اما در هر واقعه ای، حتی يك مضحکه انتخاباتی بی رمق، دست خود را رو میکنند.

جناح چپ اپوزیسیون بورژوازی

عمیقی در حکومت ببار می آورد. * اطلاعیه در مورد انتخابات رئیس جمهور اسلامی
دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری ایران ۲۸ مه ۹۷

اظهارات فوق تکرار عوامفریبی ها و دروغهای طبقه حاکم از زبان جناح چپ این طبقه است. بدیده کارگران و کمونیست ها هیچ تفاوتی میان مرتجعین حاکم در ترکیه، پاکستان و ایران و حتی اروپا نیست. همه آنها به یک اندازه ارتجاعی و ضدانقلاب هستند. حتی آزادترین انتخابات هم بیانگر اعمال اراده مردم نیست چرا که وسایل تولیدات ذهنی و ایجاد آراء در دست طبقه مسلط است. امروز در آزادترین کشورهای صنعتی حتی براساس موازین و قوانین پارلمنتاریستی، "مشروعیت متکی بر اکثریت" این حکومت ها زیر سوال است. دموکراسی پارلمانی زیر آوار عظیم یک تاریخ جنایت و جنگ و نسل کشی سرمایه داری مدفون گشته است. انتخابات ریاست جمهوری اسلامی نه تنها موجب تشنگی بیشتر صفوف رژیم و تنها ماندن جناح سنتی در سازماندهی ماشین دولتی نکشت بلکه به لطف تحریک بموقع جناحهای بین المللی سرمایه و یاری جناح چپ یک ائتلاف اضطراری میان جناحها نیز ایجاد شد. اساساً امکان گشوده شدن پیشروی مبارزه طبقاتی از طریق انتخابات رژیمهای سرمایه در عصر حاضر یک دروغ عوامفریبانه است. تنها راه برای پیشبرد اهداف مردمی و کارگری عبارت است از تشدید مبارزه طبقاتی و فراهم شدن زمینه برای تشکیل حزب بین المللی طبقه کارگر. حزبی که برای نجات بشریت از سقوط به بربریت و فلاکت باید مبارزه جهانی علیه طبقه حاکم را رهبری کند.

حزب کمونیست کارگری نیز همانند نزدیکان اپوزیسیونی خویش سخن از فراهم شدن زمینه مبارزه از طریق این انتخابات میراند. این راست است. حقیقتی است که همه نیروهای طیف اپوزیسیون بنابر ماهیت طبقاتی خود تکرار میکنند. اما طبقه کارگر و مردم باید بدانند که "مبارزه مورد نظر این احزاب نه مبارزه کارگران و مردم بلکه رقابت سیاسی این نیروها جهت کسب قدرت و سازماندهی ماشین دولتی است. مبارزه مورد نظر حزب کمونیست کارگری مبارزه ای است علیه طبقه کارگر.

برای پیشبرد چنین مبارزه ای وجود احزاب شایسته ضروری است، احزابی که شاهرگهای حیاتی آنان از بنگاههای تجارتی و بانکهای سرمایه داری میکند و قادرند در بمباران تبلیغاتی "مردم" و جلب آراء، حریفان خود را مغلوب سازند. این احزاب همچنین به بهره گیری از تکنیک های جاری روابط عمومی برای ارتقاء شهرت "چهره های انتخاباتی" و کسب مقبولیت در سیستم سیاسی موجود و نهادهای بین المللی آن نیاز دارند. حزب کمونیست کارگری که نسخه چپ سازمان مجاهدین درکمپ ضد انقلاب است نمونه بارز چنین احزابی است.

بنجل فروشان بازار بی رونق جناح چپ به همان اندازه نیروهای طیف راست در پیشبرد اهداف ضدانقلابی خود درمانده اند. علت واقعی این درماندگی ریشه در تعمیق بحران سرمایه داری و تشدید مبارزه طبقاتی در سطح جهان دارد. واقعیتی که ناتوانی تمامی جناح های سرمایه را در مواجه با آن برملا میکند

چه کسانی پیروز شدند؟

در سالهای پایانی قرن بیستم و در دورانی که نقش پارلمان بمثابة عرصه ای جهت تحمیل رفرمهای سیاسی - اجتماعی به جناحهای مختلف بورژوازی به موزه تاریخ سپرده شده، در دوران ارتجاعی بودن همه جناحهای سرمایه و تبدیل شدن پارلمان به ابزار غیر مستقیم سرکوب طبقه کارگر، در چنین

"دامنه بسیج و هیجان بی سابقه شما جای تردید نمیگذارد که شما نه برای انتخاب خاتمی به ریاست جمهوری، بلکه برای اعتراض به ولایت فقیه به پا خواستید. اهمیت حرکت شما در این نبود که کسی را میخواستید بلکه در این بود که اعتراض تان را به بلند ترین فریادی که طنین آن در چهار گوشه جهان پیچیده است، بیان کردید. این حرکت عظیم شما انقلاب بهمن سال ۵۷ را به یاد می آورد و با آن شباهت های زیادی دارد."

نقل قول بالا نه از پیام منتظری بمناسبت انتخابات خاتمی به سمت رئیس جمهوری رژیم اسلامی، بلکه از **راه کارگر** شماره ۱۴۵ نشریه "سازمان کارگران انقلابی" نقل شده است. سخنان بالا نمونه ای است از اظهارات هذیان آمیز نیروهای چپ در باره انتخابات مزبور. انتخابات ریاست جمهوری درنزد راه کارگر "بلندترین فریاد اعتراض آمیز مردم بود که در چهار گوشه جهان پیچید" این بدین معناست که موضع "تحریم" راه کارگر در عمل مفهومی جز خفه کردن "طنین این اعتراض بلند" و ممانعت از "حرکتی مشابه انقلاب ۵۷" نبوده است. اینگونه درهم و برهم گویی های مضحک ربطی به ماهیت ضدانقلابی این سازمانها ندارد. این تشبیهات نمایانگر فقر سیاسی جریانهایی است که در پیشبرد مواضع ضدانقلابی جناح چپ سرمایه گرفتار لکننت اندیشه شده اند.

استدلال تحریم کنندگان انتخابات در جناح چپ، همانا استدلال طیف راست بود. یعنی عدم امکان برگزاری یک "انتخابات آزاد" و در نتیجه عدم قابلیت جمهوری اسلامی در تبدیل شدن به حکومتی پارلمنتاریستی. **کومله** و **اقلیت فدایی** با تکرار این ایده بزبان های متفاوت اعلام کردند که در انتخابات راه تحریم را در پیش میگیرند و از مردم خواستند تا آنرا تحریم کنند، چرا که این انتخابات آزاد نیست. به بیان دیگر درصورت امکان شرکت کومله و اقلیت، اینان نیز کاندیدای مورد نظر خود را برای ریاست جمهوری معرفی میکردند و یا از کاندیدای نزدیک به خود حمایت مینمودند. جناح چپ حتی از اعلام وفاداری به مواضع صوری خود، در رد پارلمنتاریسم خودداری کرد. در مقابل، سخن از عدم امکان اعمال اراده مردم از طریق پارلمان در حکومت اسلامی راند. "**حزب کمونیست کارگری**" که سهم بسزایی در به ابتذال کشاندن مفاهیمی چون کمونیسم، کارگر و انترناسیونالیسم داشته است در اطلاعیه خود نوشت که:

"روشن است که گذاشتن نام انتخابات و اعمال اراده مردم به این مضحکه تف کردن به روی حقیقت و بی حرمتی به شخصیت و شعور ملیونها مردمی است که در دو دهه تحت حاکمیت ارتجاع اسلامی زیسته اند" حقیقت مورد نظر حزب کمونیست کارگری چیست؟ انتخابات و اعمال اراده مردم از طریق پارلمان. این جریان به همان میزان ضدپارلمنتاریسم است که جمهوری خواهان بدان وفادارند.

اعتراض حزب کمونیست کارگری به انتخابات همانند دیگر نیروهای راست و چپ اپوزیسیون بر موضعی ضدانقلابی استوار است. این اعتراض اعتبار خود را از غیرپارلمنتاریست بودن، غیر مدرن بودن و بانندی بودن حکومت میکبرد. از همین روست که در اطلاعیه این جریان آمده است:

"مردم وسیعاً به خاتمی رای دادند، اما خاتمی منتخب هیچ مردمی نیست. در یک انتخابات آزاد که سهل است، حتی در انتخاباتی از نوع انتخابات ترکیه و پاکستان، امثال این موجودات صد رای نمی آوردند. ... این تشخیص مردم از بسیاری جهات درست است. نتیجه انتخابات نه فقط سرکوب و پس راندن مردم را برای رژیم فورا و در میان مدت دشوار کرده است، بلکه توازن جدیدی میان جناحهای رژیم اسلامی برقرار میکند شکاف

طبقه را طبقه مسلط میکند و بنابراین توجیه کننده تسلط آن طبقه است نمیباشد افرادی که طبقه حاکم را تشکیل میدهند دارای شعور نیز هستند و لذا فکر میکنند بنابراین مادام که آنها بعنوان یک طبقه حکومت میکنند و حدود و دایره یک دوران تاریخی را تعیین مینمایند، بدیهی است که این کار را در همه ابعاد آن بعمل میآورند، لذا بعنوان متفکران، بعنوان تولیدکنندگان افکار نیز حکومت میکنند و تولید و توزیع اندیشه های عصر خویش را تنظیم مینمایند؛ بدین سان افکار آنان افکار حاکم آن دوران است."

مارکس ایدئولوژی آلمانی

دردورانی که سیستم سرمایه داری هنوز به مرحله گنبدیکی نرسیده بود و انتخابات عرصه رقابت جناحهای نسبتاً مترقی بورژوا بود، احزاب کارگری تلاش می نمودند تا از طریق دخالت در انتخابات و تحمیل رفرم به سرمایه داری زندگی طبقه خود را بهبود بخشند. این دوران اما با ورود سرمایه داری به مرحله گنبدیکی خود به پایان رسید. از همین رو بود که کمونیستها در بعد از جنگ جهانی اول اعلام کردند که طبقه کارگر دیگر نمیتواند حول مبارزات انتخاباتی متمرکز شود و هر گونه دخالتگری در سیرکهای پارلمنتاریستی تنها با هدف افشای کلیه جناحهای بورژوازی و با انهدام پارلمان از درون صورت میگیرد. در دومین کنفره بین الملل کمونیستی همه کمونیستها یکصدا بانگ برآوردند که عصر فعلی عصر جنگها و انقلابات است و طبقه کارگر تنها میتواند از طریق انقلاب کمونیستی و برقراری حکومت شوراهای خود در سطح جهانی یک زندگی انسانی را سازمان دهد.

با اینحال اما جناح چپ بین الملل کمونیستی مخالفت خود را با هر گونه تاکتیکی که پارلمان یا انتخابات را در مرکز تحولات مبارزه طبقاتی قرار دهد اعلام کرد و عصر حاضر را دوران تهاجم همه جانبه به کلیه نهادهای سرمایه داری نامید. فعالیتهایی که احزاب مختلف بورژوا تحت نام کمونیست در قبال انتخابات بورژوایی پیش میبردند گواه صحت مواضع کمونیستهای اترانسینوالیست مبنی بر تبدیل شدن تاکتیک پارلمنتاریستی به مانعی در مقابل پیشروی طبقه کارگر است.

کارگران! بحران سرمایه داری بضایه یک پدیده جهانی درحال تعمیق و گسترش است. هیچ یک از جناحهای حکومتی و احزاب راست و چپ سرمایه قادر به ارائه آترناتیوی جز تعرض به حقوق شما برای حل بحران نیستند تداوم وضع کنونی سرانجام به یک بربریت آشکار و هولناکی میانجامد که بورژوازی برای حل بحران بدان نیاز دارد تنها راه حل بحران تشدید مبارزه طبقاتی و گسترش آن و فراهم شدن زمینه جهت تشکیل حزب بین المللی طبقه کارگر است. حزبی که انقلاب کمونیستی را سازمان میدهد و پشتوانه اتحاد بین المللی کارگرانی خواهد بود که با پیشبرد مبارزه طبقاتی قادر به تسخیر قدرت سیاسی از طریق شوراهای مسلح خود میگردند یا انقلاب کمونیستی و تلاش برای برپایی جامعه شایسته زندگی انسانی و یا سقوط بشریت به بربریتی هولناک، هیچ راه دیگری وجود ندارد

الف - دیدبان

اتحادیه ها بر علیه ...

بقیه از صفحه ۱۹

پرولتاریا فقط میتواند از تجارب تاریخی خویش درسهای مبارزه را فرا گیرد. امکان عمل انقلابی به توانایی طبقه در هضم و بکارگیری درسهای تجربیات اش بستگی دارد. برای اینکه بتوان به این سوالات اساسی پاسخ گفت میبایست به آن جوانب مرکزی توجه کنیم که تکامل اتحادیه ها را هدایت میکند. و به مفهوم گسترده تر به آن اشکالی که مبارزه کارگری طی صدسال گذشته به خود گرفته است.

ادامه دارد

دورانی، حکومت سیاهی چون جمهوری اسلامی قادرگشت تا به یاری جناحهای بین المللی طبقه خود یک پیروزی انتخاباتی را درحال اختلافات باندی اش سازمان دهد و مردم بستوه آمده را به پای صندوقهای رای بکشاند. مردم و همه آثانی که به بلندگوها، مطبوعات اپوزیسیون حکومت اسلامی اعتماد کردند و به امید یک تحول اساسی و جهت تحمیل شکست به یک جناح در پشت جناح دیگر ایستادند بزودی در مییابند که اپوزیسیون، حتی چپ ترین جناح آن همچنان در حال خاک پاشیدن برپشم کارگرانی است که در زیر حکومت سرنیزه بطور مکرر به مبارزه قهر آمیز علیه جمهوری اسلامی دست زده اند.

انتخابات جمهوری اسلامی ثبت نزدیک به دوده کشتار و سرکوب مردم به نام مردم بود. انتخابات جمهوری اسلامی یک رسوایی بزرگ دیگر برای مدافعین دمکراسی پارلمانی "اعمال اراده مردم" بود. انتخابات ریاست جمهوری رژیم اسلامی نشان داد که چگونه طبقه حاکم قادر است با ژست پارلمنتاریستی وجشی ترین حکومت سرمایه به جنگ قدرت درونی خود فائق آید. این انتخابات ماهیت ضدانقلابی اپوزیسیون حکومت درنده خوی اسلامی را برملا کرد و عمق گنبدیکی پارلمنتاریسم در عصر کنونی را بنمایش گذاشت. این انتخابات نشان داد که در مبارزه انتخاباتی مادام که وسائل تولیدات ذهنی و تنظیم افکار عمومی در دست طبقه مسلط است طرف های برنده و بازنده در صف دشمنان طبقه کارگر هستند.

کارگران و مردم به چشم خود دیدند و تجربه کردند که شیوه رژیم اسلامی در سازمان دادن این انتخابات تفاوت چندانی با گذشته نداشت. چهار تن از مهره های کلیدی ماشین سرکوب در صحنه این نمایش ظاهر شدند. رژیم اسلامی حتی به نمایندگان و مجیزگویان دست چپم خود نیز مجال ابراز وجود در این نمایش را نداد. با اینحال این سیرک مضحک انتخاباتی به پیروزی چشمگیر رژیم اسلامی و انتالف درونی آن انجامید. کارگران دیدند که چگونه سپاه پاسداران و بسیج در سازماندهی این انتخابات عمل کردند و فروشگاهها و مراکز تولید و حتی نانوايي ها را تبدیل به ستاد انتخاباتی رژیم اسلامی نمودند، چگونه شایعه تحول اساسی در صورت گزینش خاتمی را دامن زدند و از تبلیغات رادیو ها و مطبوعات بین المللی در این مسیر برخوردار گشتند. آینده نزدیک نشان خواهد داد که هیچ تحولی که بیانگر بهبود اوضاع زندگی کارگران باشد در کار نیست مگر عقب راندن مبارزه طبقاتی و تضعیف مبارزه طبقه کارگر از طریق در مرکز قرار گرفتن کشاکش جناحهای مختلف بورژوازی.

کارگران!

همه آثانی که از پیروزی انتخاباتی خاتمی به وجد آمدند، همه آثانی که شرکت شما در انتخابات را ستودند، در اصل از انحلال صفوف مبارزات متشکل شما و تبدیل شدن طبقه ما به شهروندان دارای حقوق دروغین مساوی با سرمایه داران خشنود شدند. جشن پیروزی انتخاباتی عبارت بود از شادمانی همه جناح های بورژوازی بدلیل اعلام ایست به مبارزه تحول ساز طبقه ما به شیوه ای پارلمنتاریستی. سخنگویان و مبلغین آراء عمومی در شرایطی که تولید کنندگان هیچ قدرتی در این میدان ندارند، مدافعین حاکمیت طبقه ای هستند که وسایل و ابزار تولیدات ذهنی و ایدئولوژیک را در دست دارد. مارکس پاسخ مدافعین آراء و افکار عمومی در جامعه سرمایه داری را در ۱۵۰ سال قبل چنین داد:

"افکار طبقه حاکم در هر دوران افکار حاکم هستند، یعنی طبقه ای که نیروی حاکم مادی جامعه است، در عین حال که نیروی حاکمه معنوی آن نیز هست. طبقه ای که وسایل تولید مادی را در اختیار دارد، در نتیجه وسایل تولید ذهنی را تحت کنترل خواهد داشت، بنحوی که افکار آثانی که فاقد وسایل تولید ذهنی هستند در کل تابع آن است. افکار حاکم چیزی بیش از بیان اندیشه وار مناسبات مادی مسلط یعنی مناسبات مادی مسلط ادارک شده بصورت ایده ها نیست، و لذا چیزی بیش از بیان فکری مناسباتی که یک

در معرفی چند سند

دفترهای انترناسیونالیستی نام جزواتی است که توسط بوروی انترناسیونال در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ منتشر گشت. اسناد و مقالات مندرج در این دفترها مربوط به مواضع بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی در قبال یکی از نیروهای چپ ایران (حزب کمونیست ایران) میباشد. نگارش مطالب و مقالات این جزوه به وقایعی برمیگردد که بعد از ۱۹۸۲ و حول و حوش جست و خیزهای گروه اتحاد مبارزان کمونیست و اظهار تمایل اینان به مطالعه مواضع بوروی و سمتگیری بدان سو مربوط میشود.

این عده تحت عنوان هواداران اتحاد مبارزان کمونیست با تظاهر به سمتگیری بسوی اردوی کمونیستی و همسویی با مواضع چپ کمونیست قادر میشوند تا در یکی از کنفرانسهای بین المللی نیروهای چپ کمونیست شرکت جویند. جریان کمونیست بین المللی (ICC) که با اوجگیری مجادلاتش با بوروی انترناسیونال (بدلیل اختلافات اساسی این دو نیرو حول نقش حزب و تحلیل از اوضاع جاری) ناچار به کناره گیری از کنفرانس های جهانی بود براساس شناخت خود از اتحاد مبارزان کمونیست ضمن تاکید برماهیت بورژوایی این جریان به کشوده شدن در کنفرانس های بین المللی بروی ضد انقلاب اعتراض میکند.

این مسئله، یعنی ماجرای چگونگی راهیابی اتحاد مبارزان کمونیست به کنفرانسهای جهانی چپ کمونیست، تبدیل به یکی از موضوعات مجادله میان این دو نیروی جنبش سیاسی پرولتری گشت. در پاسخ به انتقاد جریان کمونیست بین المللی به این مسئله بود که سازمان کارگران کمونیست (CWO) در توضیح علل اشتباه خود یعنی دعوت از این گروه، در ششمین شماره ارکان خود "چشم اندازهای انقلابی" نوشت که:

"با آگاهی، پس از عاجزا، این دعوت یک خطا بود. اما ما تا آنوقت هرگز با وضعیتی روبرو نشده بودیم که یک گروه بگوید با عیران سیاسی مان موافق است، ولی در واقع این از حقیقت فاصله بسیاری داشته باشد در این مورد ضعف برمیگردد به هواداران اتحاد مبارزان کمونیست که چون "هوادار" گروه خود بودند درنظر نگرفتند که مبیایست به مواضع گروهشان بچسبند و در وهله دوم [ضعف متوجه] ICC است. آن موقع هواداران اتحاد مبارزان کمونیست بدون اطلاع ما و بطور مخفی بمدت چندماه جلساتی با انقلاب جهانی [نشریه واحد ICC در انگلستان] در لندن داشته است. این گفتگوها هرگز در نشریات به اصطلاح آزاد گزارش نشدند. این به رهبران "هواداران اتحاد مبارزان کمونیست" فرصت ارزیابی مواضع سیاسی ما را میداد بدون آنکه ما چیزی درباره مواضع آنان بدانیم. اکثر اسناد بزبان فارسی بوده و آن چندتا که به انگلیسی بودند بحثهای مبهمی با گروههایی بودند که هرگز از آنان چیزی نشنیده بودیم"

چشم انداز های انقلابی شماره ۶ اقدام اغتشاش آفرین اتحاد مبارزان کمونیست و پیامدهای آن موجب گشت تا رفقای بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی واکنش هوشیارانه تری در قبال به اصطلاح مکاتبات و نظرخواهی های این گروه که در جای دیگری مشغول ساختن حزب با کومه بود نشان دهند. اینچنین بود که این رفقا با نقد و بررسی برنامه حزب کمونیست ایران و افشای تناقضات و ماهیت بورژوایی این برنامه نوشتند که:

"حزب کمونیست ایران با مواضعی که امروزه چپ افراطی بورژوازی آنرا نمایندگی میکند، در جبهه ضدانقلاب قرار دارد. وقت آنست که رفقای کمونیستی که احتمالا هنوز در "حکا" وجود دارند با استفاده از باز کردن بحث برسر روسیه، با شیوه واقعا نقادانه بر وقایع سیاسی که باعث به انحطاط کشاندن انترناسیونال و ایجاد ضدانقلاب در روسیه و جهان شده است، به پاسخ صحیحی که امروز کمونیستها بدان میدهند، برسند"

نقد برنامه حکا دفترهای انترناسیونالیستی شماره ۲

شیوه های نئوستالینیستی رایج درحزب کمونیست، سرکوب و به انزوا کشاندن عناصر و محافل متمایل به اردوی کمونیستی موجب انتشار اطلاعاتی ای توسط هواداران حزب در ایتالیا و سپس واکنش بوروی انترناسیونال بدان گشت.

غلام کشاورز نیز با مقاومت اگر چه محافظه کارانه و غیرانقلابی با ارائه یک سمینار حزبی و سپس تحمیل مباحثات و انتشار بولتن مباحثات "مارکسیسم و شوروی" به این جریان، گام هایی در این مسیر برداشت. تلاش جهت تبیین پروسه تسلط ضدانقلاب برحزب بلشویک و مقاومت در برابر تز استالینی سوسیالیسم دریک کشور، ترجمه اسنادی چون پلاتفرم ۲۶ نفر، بیانیه ۱۲ نفر و بیانیه ۸۲ نفر از جمله اقدامات او در این راستا بود. این اقدامات اما نه در راستای برش از "حکا" و دستگاه فکری چپ ضدانقلاب بلکه بمنظور "اصلاح" آن بود.

تجربه مباحثات بوروی انترناسیونال با این نیرو علیرغم نتایج آن نشان داد که امکان شکل گیری یک کرایش انقلابی در هیچیک از نیروهای این طیف - حتی افراطی ترین آن - وجود ندارد. و اساسی ترین شرط در این مسیر عبارت است از برش قطعی از این دستگاه فکری و روی آوردی به مطالعات و پراتیکی کمونیستی جهت نقد آن.

دوره حال پیک انترناسیونالیستی وظیفه خود میداند که جهت معرفی مواضع بوروی انترناسیونال در قبال وقایع مربوط به ایران، به انتشار تدریجی اسناد مزبور مبادرت ورزد. خوانندگان نشریه و دیگر علاقه مندان میتوانند از طریق تماس با ما و پرداخت هزینه تکثیر و پست، این مقالات و اسناد را دریافت نمایند.

فهرست مطالب دو شماره از دفترهای انترناسیونالیستی بدین شرح میباشد:

دفترهای انترناسیونالیستی شماره اول

مقدمه بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی
پول، اعتبار و بحران سازمان کارگران کمونیست
نامه به هواداران اتحادمبارزان کمونیست .. حزب کمونیست انترناسیونالیست
انقلاب دموکراتیک برنامه ای برای گذشته سازمان کارگران کمونیست
بیانیه در رابطه با جنگ ایران و عراق
اطلاعیه هواداران حزب کمونیست در ایتالیا
اطلاعیه بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی در رابطه با "حکا"
نقد برنامه حزب کمونیست ایران (۱)

دفترهای انترناسیونالیستی شماره دوم

سرخن
نقد برنامه حزب کمونیست (۲)
ترهایی در باره تاکتیک های کمونیستی در کشورهای پیرامونی
پلاتفرم سیاسی حزب کمونیست انترناسیونالیست

پیک انترناسیونالیستی جولای ۱۹۹۷

آدرسهای تماس با بوروی انترناسیونال برای حزب انقلابی، سازمان کارگران کمونیست، حزب کمونیست انترناسیونالیست:

P C Int	COW
C:P. 1753	P.O. Box 338
Milano 20101	Sheffield
Italy	S3 9YX
	U K

نقش سازمان انقلابی

سرعت گسترش رویدادها و معنای عظیم "سال حقیقت" انقلابیون را مجبور میسازد که برداشت خود را درباره سازمان پیشتاز پرولتاریا، در باره ماهیت و کارکرد آن، در باره ساختمان و شیوه تأثیرگذاری اش دقیقتر کنند. این نوشته، در باره ماهیت و کارکرد تشکیلات، در کنفرانس جهانی جریان کمونیست بین المللی در ژانویه ۱۹۸۲ بتصویب رسید.

طبقه در طی قرن نوزدهم، وجود داشته است و هنوز هم یک نیاز زنده میباشد. هر طبقه تاریخی که امکان متحول کردن جامعه را در درون خود حمل میکند، میبایست دید روشنی از هدفها و متدهای خویش در مبارزه ای که منتهی به پیروزی اهداف تاریخی اش خواهد شد داشته باشد.

— اهداف کمونیستی پرولتاریا منشاء پیدایش سازمان سیاسی است که در تنوری (یک برنامه) و در پراتیک (فعالیت خود) از اهداف تاریخی عمومی کل پرولتاریا دفاع میکند.

— سازمان انقلابی بعنوان محصول مداوم طبقه، تقسیم بندیهای طبیعی و مصنوعی طبقه را نفی کرده فراتر از آن میرود. سازمان انقلابی بیانگر حضور دانی و روبه رشد آگاهی متجانس در درون طبقه است که خود را از طریق مخالفت با تمام تقسیم بندی های طبقه نشان میدهد.

— در مقابل تمام تلاشهای سیستماتیک بورژوازی برای تخریب و نابود کردن آگاهی پرولتاریا، سازمان انقلابی سلاح تعیین کننده ای در مبارزه بر علیه تأثیرات زیانبار ایدئولوژی بورژوازی است. تنوری سازمان انقلابی (برنامه کمونیستی) و حضور مبارزه جویانه آن در درون طبقه پادزهر نیرومندی در مقابل تبلیغات بورژوازی میباشد.

۵— برنامه کمونیستی و پرنسپ های فعالیت مبارزاتی شالوده هر تشکیلات شایسته نام سازمان انقلابی است. بدون تنوری انقلابی نمیتواند هیچ عمل انقلابی وجود داشته باشد. بدین معنی که هیچ سازمانیابی برای تحقق برنامه نمیتواند وجود داشته باشد. به همین دلیل مارکسیسم همیشه کلیه انحرافات خودبخودی و اکونومیستی را که در جهت دفرمه و نفی نمودن نقش تاریخی سازمان انقلابی عمل میکند رد کرده است.

۶— سازمان انقلابی ارگانی است برای طبقه. منظور از ارگان یک بخش زنده از یک تن زنده میباشد. بدون این ارگان هستی طبقه از یکی از کارکردهای اصلی اش محروم خواهد بود، و در نتیجه برای دوره ای کوتاه تنزل یافته و معیوب میشود. به همین جهت است که این کارکرد بطور مداوم مجدداً متولد میشود، رشد میکند و خود را می گستراند و ناگزیر ارگان مورد نیازش را بوجود میآورد.

۷— این ارگان، ضمیمه فیزیکی ساده طبقه نبوده و خود را محدود به تحرکات خودبخودی آن نمیکند. سازمان انقلابی بخشی از طبقه است. نه جدا از طبقه و نه خود طبقه. سازمان انقلابی نه واسطه میان وجود طبقه و آگاهی آن، و نه حاصل جمع آگاهی طبقاتی است. سازمان انقلابی شکل ویژه ای از آگاهی طبقاتی است، آگاه ترین بخش آن است. بنابر این سازمان انقلابی نه کل طبقه را بلکه فراکسیون آگاه و فعال آن را، سازمان میدهد. همانقدر که طبقه حزب نیست حزب نیز طبقه نیست.

۱— از زمانی که جریان کمونیست بین المللی (ICC) تشکیل شد، ما همواره بر ضرورت یک سازمان بین المللی از انقلابیون، در اوجگیری جهانشمول جدید مبارزه طبقاتی تأکید کرده ایم. در پراتیک، از طریق دخالت گری مان در مبارزه، اگرچه در مقیاسی کوچک، از طریق تلاش مصرا نه مان در کار بوجود آوردن یک مرکز واقعی بحث بین گروههای انقلابی، نشان دادیم که وجود ما نه غیر ضروری و نه غیر واقعی است. با اعتقاد به اینکه فعالیت ما به یک نیاز عمیق در طبقه کارگر گره خورده است، هم بر علیه سطحی گری، فعالیت تفننی و هم بر علیه جنون خودبزرگ بینی، این مشخصه آشکار بی مسئولیتی و نابالغی، که در محیط انقلابی وجود دارد مبارزه کرده ایم. این اعتقاد نه بزرگ ایمان مذهبی بلکه بزرگ متد تحلیلی (یعنی) تنوری مارکسیستی بنا شده است. خارج از این تنوری دلائل پیدایش سازمان انقلابی، نقش، فرم، هدف و اصول آن را نمیتوان درک کرد. تنوری که بدون آن نمیتواند هیچ جنبش واقعی انقلابی وجود داشته باشد.

۲— جدایی هایی که اخیراً (ICC) از سرکدراند را نمیتوان نوعی بحران مهلك برای تشکیلات پنداشت. این جدایی ها کلاً بیانگر ناتوانی در درک موقعیت و جهت جنبش طبقه کارگر میباشد، [جنبشی] که منشاء وجود سازمان انقلابی است؛

— اینکه خط سیر انقلاب پدیده ای جهانشمول است نه محلی
— اینکه عمق بحران و مبارزه طبقاتی ناگزیر مستقیماً به یک دوره انقلابی منتهی نمیشود.

— اینکه ضرورت سازمانیابی نه نیازی موقتی یا محلی بلکه یک دوره تاریخی کامل تا پیروزی کمونیسم را در برمیگیرد.

— در نتیجه اینها، کار تشکیلات باید درازمدت در نظر گرفته شود و اینکه تشکیلات میبایست از خود در مقابل تمام راههای میانبر مصنوعی ناشی از ناشکیبایی آتی محافظت کند.

۳— ناتوانی در درک کارکرد سازمان انقلابی همواره به نفی ضرورت آن منجر شده است؛

— بدیده آنارشیمستها و شوارگراها، سازمان که تجاوز به حیطه فردیت هر کارگری است، به اتحاد موقتی عناصر منفرد تنزل میابد.

— بوردیکسیسم کلاسیک که حزب را جانشین طبقه میکند، ضرورت سازمان انقلابی و تشکیلات عمومی طبقه را بطور غیر مستقیم نفی مینماید.

۴— ضرورت سازمانی از انقلابیون، امروز نیز همانند گذشته پر اهمیت است. نه [سلطه] ضدانقلاب و نه انفجار عظیم مبارزه طبقاتی همچون لهستان امروز که در آن هیچ فراکسیون سازمانیافته حضور نداشت، این ضرورت را نفی نمیکند.

— گروهبندی انقلابیون، درست پس از شکل گیری پرولتاریا بعنوان یک

۸- سازمان انقلابی بعنوان يك بخش از طبقه، نه حاصل جمع بخش های خویش (مبارزینش) و نه اتحادی از اقشار اجتماعی (کارگران، کارمندان، روشنفکران) است. سازمان انقلابی مانند يك کلیت زنده تکامل میابد که سولهای مختلف آن فعالیتی جز اینکه تضمین نمایند تا سازمان به بهترین شکل ممکن کار کند ندارند. سازمان انقلابی هیچ برتری به افرادی گروه خاصی نمیدهد. سازمان در حضور طبقه خود را چون يك پیکر جمعی نشان میدهد.

۹- شروط لازم برای بارور شدن کامل سازمان انقلابی، همان شروطی است که پروسه بلوغ انقلابی در پرولتاریا طلب میکند:

— بعد جهانی آن: سازمان در حضور پرولتاریا، از طریق درهم شکستن چارچوب های ملی که توسط بورژوازی برپا شده است، متولد میشود و زنده است. در تضاد با ناسیونالیسم سرمایه، سازمان از جهانی شدن مبارزه طبقاتی در تمام کشورها دفاع میکند.

— بعد تاریخی آن: سازمان بعنوان پیشرفته ترین بخش طبقه در مقابل طبقه مسنولیت تاریخی دارد. از آنجائیکه سازمان حافظه تجربیات غیرقابل جایگزین قبلی جنبش کارگری را در اختیار دارد آگاهانه ترین بیان اهداف عمومی تاریخی پرولتاریاست.

اینها هستند آن فاکتورهایی که شکل یکپارچه ای، هم به طبقه و هم به سازمان سیاسی آن میبخشد.

۱۰- فعالیت سازمان انقلابی را تنها میتوان به عنوان يك کلیت یکپارچه که بخشهای آن نه جدا از هم بلکه وابستگی دوجانبه به یکدیگر دارند، درك نمود:

— فعالیت تنوریک، که توسعه آن مبنایست تلاشی دائمی باشد که هرگز نباید آنرا پایان یافته ویا کامل دید. فعالیت تنوریک هم ضروری است و هم غیرقابل جایگزین.

— فعالیت دخالت گرایانه، دخالت در مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه مهمترین پراتیک سازمان است، جایی که تنوری از طریق تبلیغ و ترویج تبدیل به سلاح مبارزه میگردد.

— فعالیت تشکیلاتی، که منتهی به گسترش و استحکام ارگانهای مختلف سازمان و حفظ دستاوردهای تشکیلاتی آن میگردد. چیزی که بدون آن، گسترش کمی (اعضاء جدید) به مفهوم گسترش کیفی نخواهد بود.

۱۱- بسیاری از بدفهمی های سیاسی و تشکیلاتی، که در جریان ما بروز کرد را میتوان از این نتیجه گرفت که، آن چارچوب تنوریکی که (ICC) از آغاز پذیرفت به فراموشی سپرده شده است. مبنای این بدفهمی بر درکی ناقص از تنوری سقوط سرمایه داری و نتایج پراتیکی آن در دخالتگری ما استوار است.

۱۲- درحالی که ماهیت اساسی سازمان انقلابی تغییر نکرده است، مشخصات کارکرد آن بین مرحله بالندگی سرمایه داری و مرحله سقوط، تغییر کیفی نموده است. موج انقلابی پس از جنگ جهانی اول موجب کهنه شدن بسیاری از فرمهای سازمان انقلابی گردید، همزمان فرمهای دیگری تکامل یافتند که در گذشته، طی سده نوزدهم فقط در مرحله جنینی وجود داشتند.

۱۳- مرحله صعود سرمایه داری، به سازمان سیاسی انقلابی فرم ویژه و ازاین رو گذرایی بخشید:

— فرم ترکیبی: تعاونها و اتحادیه ها همانند حزب توانستند دريك سازمان سیاسی وجود داشته باشند. با وجود تلاشهای مارکس فعالیت سیاسی سازمان به پشت صحنه و مبارزه اتحادیه ای به جلوی صحنه رانده شد.

— تشکیل سازمانهای توده ای که فراکسیونهای ویژه ای از گروههای اجتماعی مجزا از یکدیگر (جوانان، زنان، فعالین تعاونی) و همچنین اکثریت طبقه کارگر را در کشورهای بخصوصی سازمان داد، به سازمان سوسیالیستی شکل

بازی بخشید که به سوی تنزل دادن فعالیت اصلی آن بعنوان يك سازمان انقلابی سوق یافت.

امکان رفرفهای اقتصادی و سیاسی، صحنه مبارزه سازمان سوسیالیستی را تغییر داد. مبارزه خودبخودی و تدریجی میدان را در مقابل چشم انداز عمومی ترکمونیسم که درمانیفست کمونیست تصویب شده بود، از آن خود کرد.

۱۴- نارس بودن شرایط عینی انقلاب منجر به اتمیزه شدن کارکرد سازمان و تخصصی شدن وظایفی گشت که مبنایست به شکل ارگانیک وابسته به یکدیگر باشند:

— اینکه وظایف تنوریک به متخصصین اختصاص یافت (مدارس مارکسیسم، تنوریسین های حرفه ای)

— اینکه وظایف تهیهی و تبلیغی توسط مستخدمین اتحادیه ای و نمایندگان پارلمانی (انقلابیون حرفه ای) پیش برده میشد.

— اینکه وظایف تشکیلاتی توسط کارکنانی انجام میگرفت که از حزب حقوق دریافت میکردند.

۱۵- عدم بلوغ پرولتاریا، دراینکه بسیاری به تازگی از روستاها مهاجرت کرده بودند یا از کارگاههای پیشه وری آمده بودند و توسعه سرمایه داری در چارچوب ملتهایی که تازه تشکیل شده بود، کارکرد واقعی سازمان انقلابی را مبهم نمود:

— تعداد توده های پرولتر افزایش یافت، آنها فاقد سنتهای سیاسی و سازمانی بودند، هنوز زیر نفوذ سردرگسی های مذهبی قرار داشتند، هنوز بردگان غربی بودند که برای گذشته، برای زندگی قبلی خود بعنوان تولیدکنندگان مستقل دلتنگی میکردند. و اینها موجب شد که، کار آموزش دادن و سازماندهی کردن پرولتاریا نقش بیش از اندازه ای بخود بگیرد.

بنظر میرسید که کارکرد سازمان، این باشد که آگاهی و "دانش" را در طبقه ای که هنوز فاقد فرهنگ بود و از "بیماری کودکی" در تخیلات خویش رنج میبرد تزریق کند.

— افزایش پرولتاریا در چارچوب ملتهای صنعتی شده ماهیت اترناسیونالیستی سوسیالیسم را تیره کرد (اغلب در باره "سوسیالیسم آلمانی" و "سوسیالیسم انگلیسی" سخن رانده میشد تا سوسیالیسم اترناسیونالیستی).

اترناسیونال اول و دوم بیشتر به عنوان فدراسیونی از بخشهای ملی عمل کردند تا بعنوان يك سوسیالیسم متمرکز جهانی.

— کارکرد سازمان، ملی در نظر گرفته میشد: انسان سوسیالیسم رادهر کشور بنا میکرد، کمال کار، فدراسیون متحدی از دولتهای "سوسیالیستی" بود. (اکائوتسکی)

— سازمان، تشکیلاتی برای مردم "دمکرات" در نظر گرفته میشد، که وظیفه آن گردآوری مردم برگرد برنامه سوسیالیستی از طریق انتخابات هگانی بود.

۱۶- طبیعت گذرای این دوره تاریخی رابطه بین حزب و طبقه را

جعل نمود: — بنظر میرسید، نقش انقلابیون رهبری باشد، بدین روش که نوعی ستاد مرکزی تشکیل میشد. مهمترین شایستگی پرولتاریا، دیسپلین نظامی و تسلیم در مقابل رهبران بود، همچون هر ارتشی این (نظم) نمیتوانست بدون "افسرانی" که نمایندگی داشتند تا وظایف پرولتاریا را

(جانشین گرابی) و حتی شیوه های مبارزه آنرا (تریدیونیسم) پیش برند، وجود داشته باشد. حزب، حزب "کل مردم" بود، بدین طریق در نظر داشتند تا به "سوسیال دمکراسی" دست یابند. بدین شکل کارکرد طبقاتی حزب در

باتلاق دمکراسی محو شد. این انحطاط در کارکرد حزب بود که چپ، با آن در اترناسیونال دوم و در ابتدای اترناسیونال سوم مقابله نمود. این حقیقت که کمیتن تنوعی از برداشت های اترناسیونال ورشکسته قدیم احزاب

توده ای، جانشین گرابی، جبهه گرابی را بدست گرفت، واقعیتی است که

نباید به عنوان نوعی الگو برای انقلابیون امروز شمرده شود. بریدن از این گونه ها در مسئله کارکرد سازمان ضرورتی است که توسط مرحله تاریخی سقوط تحمیل میشود

۱۷- دوره انقلابی پس از جنگ جهانی اول، به معنی يك دگرگونی پایه ای برگشت ناپذیر در فعالیت انقلابیون بود :

— سازمان چه هنوز در اندازه کوچک یا يك حزب گسترده، دیگر وظیفه آماده کردن و سازماندهی نمودن طبقه، و بدین ترتیب انقلاب را بعهدہ نداشت، بلکه این کار کل طبقه است .

— سازمان نه نوعی معلم است نه نوعی ستاد فرماندهی که مبارزین طبقه را آموزش میدهد و رهبری میکند. طبقه خود را در مبارزه انقلابی اش "آموزش" میدهد و "معلمین" میبایست خود از این مبارزه آموزش ببینند.

— سازمان، دیگر گروههای ویژه ای همانند جوانان، زنان، فعالین تعاونی و غیره را دربر نمیگیرد .

۱۸- از اینرو سازمان انقلابی، بلافاصله دارای ماهیت یکپارچه ای است . گرچه سازمان انقلابی همانند، تشکیلات یکپارچه طبقه، شوراهای کارگری نیست . سازمان انقلابی واحدی است در يك واحد بزرگتر پرولتاریای جهانی که موجبات آنرا فراهم آورده است :

— سازمان دیگر نه درمقیاسی ملی، بلکه در مقیاسی جهانی بوجود میآید. کلیتی که دیگر از طریق مرزهای ملی اش شناخته نمیشود .

— برنامه آن در کلیه کشورها یکی است، درغرب همانند شرق، درکشورهای پیشرفته سرمایه داری همانند کشورهای کمتر توسعه یافته . حتی اگر امروز "ویژگی های" ملی به عنوان محصول توسعه ناموزون سرمایه داری هنوز به حیات خود ادامه میدهند، و هنوز نشانه های قدیمی پیشا سرمایه داری، باقی مانده اند، یگانگی برنامه را درهم نمیریزد . برنامه یا جهانشمول است یا هیچ چیز .

۱۹- از آنجائیکه شروط عینی برای انقلاب به بلوغ خود رسیده است انترکمز بزرگترین پرولتاریا، هسانی بیشتر آگاهی طبقه، طبقه ای متحدتر، لایق تر، باسطح فکر روشن و بلوغی که برتر از صدسال گذشته است! هم فرم و هم اهداف سازمان انقلابی عمیقاً دگرگون گشته است :

الف - فرم آن :

— سازمان انقلابی عبارت است از مبارزینی که نسبت به گذشته بیش از پیش محدودتر اما آگاهترند که از طریق برنامه سازمانی و فعالیت سیاسی گزیده شده اند . سازمان انقلابی در قیاس با قرن نوزدهم هم سطح تر است و دیگر آن سازمانی نیست که رهبر، درحال کارگردانی انبوه ای از مبارزین باشد . دوران رهبران برجسته و تنورسینههای بزرگ سپری گشته است . کار تنوریک وظیفه واقعاً جمعی شده است . درحضور ملیونها مبارز "گمنام" پرولتاری، آگاهی سازمان از طریق تکمیل آگاهی فردی و فرا رفتن آن در يك آگاهی جمعی، گسترش میابد.

— سازمان انقلابی در روش کار خود، برخلاف انترناسیونال اول و دوم که در بعد بزرگی، موقعیتی جز در کنار بخش های ملی نداشت، متمرکزتر است . این بیانگر يك گرایش جهانشمول در گروهبندی انقلابیون در دوره تاریخی ای است که انقلاب میتواند تنها درمقیاس جهانی بوقوع بپیوندد. این تمرکز برخلاف دید منحنی کمینترن پس از ۱۹۲۱، بدین معنی نیست که فعالیت جهانشمول انقلابیون به يك حزب ملی خاصی سپرده میشود. این به معنی تنظیم خودکار فعالیت ها دريك پیکر یکانه است که در چندین کشور وجود دارد، بدون اینکه هیچ بخشی از این پیکر بربخش دیگر آن مسلط شود . تقدم کل بربخش ها شرط لازم ادامه حیات بعدی است .

ب- اهداف آن :

— دردوران تاریخی جنگها و انقلابات، سازمان انقلابی به نهایت خودپی میرسد :

اینکه دیگر نه ازطریق تبلیغ عوامانه برای هدفی دوردست، بلکه ازطریق مداخله مستقیم درمبارزه برای انقلاب جهانی، برای کمونیسم مبارزه کند .

— همانطور که انقلاب روسیه نشان میدهد، انقلابیون فقط از طبقه برمخیزند و در درون آن هستی میابند، طبقه ای که انقلابیون هرگز نمی توانند از آن حقی مطالبه کنند یا خود را برتر از ان بشمارند. آنها جانشینی برای طبقه نیستند و قدرت را نه برای خود کسب میکنند و نه به نیابت از طبقه قدرت دولتی را بدست میگیرند.

— نقش پایه ای انقلابیون این است که درکلیه مبارزات طبقه دخالت نمایند و تا پیش و بعد از انقلاب وظایف غیر قابل جایگزین خود را ، که کانالیزوری در پروسه بلوغ آگاهی پرولتاریا باشند، بطور کامل دنبال کنند.

۲۰- پیروزی ضدانقلاب وسلطه تمامیت گرای دولت موجب گردید تا تداوم حیات سازمان انقلابی دشوارگردد و ازدامنه مداخله آن کاسته شود. در این دوره از عقب نشینی بزرگ، فعالیت تنوریک سازمان انقلابی برکار دخالتگری آن غلبه کرد، امری که نشان داد برای حفظ اصول انقلابی حیاتی بود. دوره تسلط ضدانقلاب نشان داده است :

— که سازمانهای انقلابی به عنوان محافل کوچک، هسته ها، یا اقلیت های محدود و ایزوله شده ازطبقه، تنها بعد از کشایش یکدوره تاریخی جدید بسوی انقلاب توانستند گسترش یابند.

— که سربازگیری بهرقیمت ممکن، به بی اثر شدن فعالیت سازمان میانجامد، از این طریق که انسان اصول را قربانی رویای تعداد میکند. کسانی که خود را سازمان میدهند میبایست این کار را برپایه ای داوطلبانه، با عزیمت از توافق آگاهانه با يك برنامه انجام دهند .

— که وجود سازمان تنها میتواند ازطریق پیوستگی بسیار دقیق و حیاتی بر بنیاد تنوریکی مارکسیسم حفظ شود. آنچه تشکیلات از نظر کسی از دست میدهد، درکیفیت ازطریق گزینش دقیق تنوریک، سیاسی ومبارزاتی بدست آورد .

— که تشکیلات بیشتر ازگذشته ، مکان مناسبی برای مقابله کردانهای ضعیف پرولتاری برعلیه فشار عظیم بورژوازی است که با تسلط پنجاه سال ضدانقلاب، مستحکم شده است .

به همین جهت اگرچه تشکیلات هدفی درخود نیست! بسیار مهم است که، سازمان را که توسط طبقه بوجودآمده، با عزم راسخ حفظ کرد و برای گروهبندی از انقلابیون در مقیاسی جهانی فعالیت نمود .

۲۱- پایان دوره ضدانقلابی، شرایطی را که گروههای انقلابی درآن وجود دارند دگرگون کرده است . دوره جدیدی که برای گسترش گروهبندی انقلابیون مساعد است آغاز شده است . این دوره جدید هنوز دوره میانی است که درآن شروط ضروری برای بوجودآمدن حزب از طریق يك گام کمی واقعی تابحال تبدیل به شروط کافی نشده است .

به همین دلیل طی يك دوره زمانی ، شاهد گسترش گروههای انقلابی، ازطریق برخورد عقاید، اقدامات مشترک و سرانجام از طریق وحدت، خواهیم بود. این پیشروی، روند تشکیل حزب جهانی را آشکار میکند. واقعیت بخشیدن به این روند به کشایش دوره ای بسوی انقلاب و به آگاهی انقلابیون بستگی خواهد داشت .

با وجوداینکه پس از سال ۱۹۶۸ گامهای مطمئنی برداشته شده است، با وجوداینکه دسته بندیهایی در درون محیط انقلابی بوقوع پیوسته است، باید روشن باشد که نشو و نمای حزب به دلیل گسترش آهسته مبارزه طبقاتی و کاراکتر هنوز نابالغ جنبش انقلابی، نه اتوماتیک وار بوقوع می پیوندد و نه ثمره ولنتاریسم است .

۲۲- پس از بیداری مجدد تاریخی پرولتاریا درسال ۱۹۶۸ جنبش انقلابی نشان داد که برای درک دوره جدید بسیار ضعیف و نابالغ است .

محوشدن یا کھولت چپ کمونیست قدیم که طی دوره ضدانقلابی برخلاف جریان مبارزه کرد، یک فاکتور منفی برای تکامل سازمانهای انقلابی بود. فقدان حلقه تشکیلاتی چپ کمونیست بمراتب اهمیت بیشتری از فقدان یاری تنوریک آن که بعداً از طریق هضم و جذب این تنوری جبرأت شد، داشت، چیزی که بدون آن تنوری حرف بیجانی میگردد. مسئله کارکرد تشکیلات و حتی نیاز بدان، زمانی که مسئله بطور جدی مطرح بود، اغلب بد تعبیر میشد.

۲۳- در فقدان پیوستگی سازمانی، گرایشاتی که پس از سال ۱۹۶۸ از درون جنبش سر برآوردند، سخت تحت فشار دانشجویان و جنبشهای بدیل در اشکال زیر قرار گرفتند:

— تنوری های اندویدوالیستی در باره زندگی عادی و تحقق فردیت.

— آکادمیسم محافل مطالعاتی، جایی که در آن مارکسیسم تنها به عنوان یک "علم" یا به عنوان نادری برای کاراکتر فردی در نظر گرفته میشود.

— اکتیویسم / Immediatism (تصمیم گیری با برداشت لحظه ای و مداخله در هر مبارزه مجزا) جایی که در آن گرایش کارگرا آشکارا تلاش میکند که بازگشت به چپ را پنهان نماید.

تجزیه جنبش دانشجویی، پندارهای واهی آن در مقابل آهنگ آهسته و ناموزون مبارزه طبقاتی، بیان تنوریک خود را در مدرنیسم یافت. اما جنبش انقلابی واقعی خود را از گرایشات بی ثبات و غیرجدا، کسانی که برایشان فعالیت مبارزاتی مضحک یا بزرگترین شکل بیگانی است مجزا نمود.

۲۴- صرفنظر از تانید قطعی اینکه بحران راه را برای یکدوره گسترده تر مبارزه طبقاتی (بویژه پس از واقعه لهستان) خواهد گشود، سازمانهای انقلابی و ICC توانسته اند از خطر دیگری که کمتر از مدرنیسم و آکادمیسم ویران کننده نیستند (در واقع Immediatism) که برادران دوقلوی آن اندویدوالیسم و Dilettantism (فعالیت سطحی گرایانه و تفننی) دوری گزینند. امروز اگر سازمان انقابی بخواهد آنها را بطور قطعی ریشه کن کند، باید بتواند در مقابل این ضربات بایستد.

۲۵- در طی سالهای اخیر ICC از تاثیرات ویران کننده ای

Immediatism آسیب دید، Immediatism. تپیک ترین شکل ناشکیبایی خورده بورژوازی و تجسم نهایی روح پریشان جنبش ۱۹۶۸ است. موثرترین شکل Immediatism عبارت بوده است از:

الف) - اکتیویسم، که خود را در دخالتگریها نشان داد و در برداشت اراده گرایانه درباره "سربازگیری" تنوریزه گشت. این [مسئله] فراموش شده است که سازمان نه به روشی مصنوعی بلکه بروشی ارگانیک، از طریق انتخاب دقیق، برپایه پلاتفرم تکامل یافته است. رشد آماری نه نتیجه اراده پاک، بلکه نتیجه بلوغ در طبقه و افرادی که طبقه تولید میکند، میباشد.

ب) - اگونیسم، که لنین در گذشته دور بر علیه آن مبارزه کرد، خود را در گرایشی بیان کرده است که هراعتصابی را عملی درخود میبیند، بجای آنکه آنرا با درکی اترناسیونالیستی از مبارزه طبقاتی بپذیرد. (بدین سان فعالیت سیاسی ICC اغلب به پشت صحنه رانده شده است. برپایه این نگرش (انقلابیون به عنوان "خدمتکار" یا "کارشناسان فنی" مبارزه، در خدمت طبقه) افراد بدانجا میرسند که سخن از آماده نمودن مادی مبارزات آینده برانند.

پ) - محلی گرایی، که در بعضی از دخالتگریها ظهور کرد. ما شاهد بوده ایم که برخی افراد در ICC بخش محلی "خود" را طوری معرفی میکنند که گویا دارایی شخصی و یک وجود مستقل، است. در حالیکه مسئله تنها میتواند درباره یک بخش از یک کلیت باشد. حتی ضرورت یک سازمان جهانی نفی یا غیرجدا شده شد، و فقط بعنوان یک بلوف یا در بهترین حالت بعنوان حلقه هایی ناروشن در بین بخشها در نظر گرفته شد.

ت) - گرایش دنباله روانه، تجسم نهایی عدم درک کارکرد سازمان و نقش

آن بود. (این انحراف) شکل گرایشی را بخود گرفت که ضمن همراهی با اعتصابات نقطه نظرات ما را مخفی میکرد. در محکوم کردن روشن و صریح تمام اشکال پوشیده تریدیونیسم تردید وجود داشت. اصول به کناری نهاده شد، به این دلیل که بتوان با جنبش بود و بلافاصله مورد استقبال آن قرارگیرد، برای اینکه بهر قیمت ممکن از طرف طبقه برسمیت شناخته شود.

س) - گرایش کارگرا، سنتز نهایی این توهمات بود. دقیقاً همانند چپ، برخی افراد در درون تشکیلات بزرگترین تبلیغات بی ربط تحریک آمیز درباره "کارگر" و "روشنفکر" درباره "رهبری" و "اعضای معمولی" گسترش میدادند.

کناره گیری تعداد معینی از رفقا از تشکیلات نشان میدهد که (Immediatism) یک بیماری جدی است و ناگزیر به نفی فعالیت سازمان سیاسی، به نفی اساس تنوریکی و برنامه ای آن، منتهی میشود.

۲۶- تمام این انحرافات چپگرایانه، نتیجه کمبود در پلاتفرم تشکیلات نیست. اینها یک برداشت ضعیف از چارچوب تنوریکی ما، را بیان میکنند. و بویژه از تنوری سقوط سرمایه داری که به شکل تعیین کننده ای اشکال فعالیت و دخالتگری سازمان انقلابی را تغییر میدهد.

۲۷- اینها دلیل است بر اینکه ICC میبایست قدرتمند با هرتلاشی که چارچوب پلاتفرم را رها میکند مقابله نماید. تلاشی که تنها میتواند به یک تحلیل سیاسی Immediatism منتهی شود. با اینها میبایست مصانه مبارزه گردد:

— بر علیه تجربه گرایی، (زمانی که انسان بر مبنای وقایع و یا پدیده های خود بخودی تصمیم گیری میکند) که بناگزیر به برداشت قدیمی درباره مورد های "ویژه" منتهی میشود، و این سرچشمه ابدی اپورتونیسم است

— بر علیه کلیه گرایشات، سطحی گرایانه، که بصورت عادات مرسوم یا تنبلی روشنفکرانه تجلی میابد.

— بر علیه برخی بدگمانی یا تردید در کار تنوریک. تنوری "خاکستری" نباید در تضاد با نور "سرخ رنگ" دخالتگری قرار داده شود. تنوری نباید بعنوان چیزی که برای متخصصین مارکسیسم کنار گذاشته شده است درک گردد. تنوری محصول فعالیت فکری جمعی و محصول شرکت همه در این فعالیت فکری است.

۲۸- بمنظور حفظ پیشرفتهای تنوریک و سازمانی مان میبایست با نشانه های فعالیت سطحی و تفننی، این شکل ناپخته اندویدوالیسم تسویه حساب کنیم:

— کار کردن گام به گام، بدون متد و بدون چشم انداز.

— کار انفرادی، مظهر دیلتانتیسم خوره بورژوازی.

— بی مسئولیتی سیاسی، با تشکیل گرایشات مصنوعی یا نابالغ.

— تن به قضا سپردن یا گریز از مسئولیت

تشکیلات در خدمت مبارزین در زندگی روزانه شان نیست، برعکس برای مبارزین هر روز تلاشی است که خود را وارد کل، وارد فعالیت تشکیلات نمایند.

۲۹- درکی روشن از کارکرد سازمان در مرحله سقوط سرمایه داری شرط ضروری برای گسترش خود ما در طی دهه ۸۰ است. اگرچه انقلاب یک مسئله تشکیلاتی نیست، اما مسائل تشکیلاتی نقایصی را حل و برطرف مینماید، که اقلیتهای انقلابی بتوانند بعنوان ارگانهای طبقه به حیات خود ادامه دهند.

۳۰- حیات ICC تنها میتواند با بازیافتن مجدد متد مارکسیستی که مطمئن ترین قطب نما برای درک وقایع و دخالت در آنهاست تضمین شود. تمام فعالیتهای تشکیلاتی فقط میتواند بر اساس یک چشم انداز دازمدت درک شود و گسترش یابد. بدون متد، بدون روح جمعی، بدون تلاشهای مداوم

همه مبارزین، بدون پیگیری نظری، که تمام بی صبری سطحی گرایانه و لحظه ای را حذف کند، یک سازمان انقلابی واقعی نمیتواند وجود داشته باشد. در ICC پرولتاریای جهانی ارگانی را بوجود آورده است که حیات آن یک فاکتور ضروری در مبارزات آینده میباشد.

۳۱- برخلاف قرن گذشته، وظایف سازمان انقلابی بسیار دشوار است. سازمان انقلابی از هر عضو کار بیشتری طلب میکند. سازمان انقلابی از آخرین عواقب ضدانقلاب، و از یک مبارزه طبقاتی که هنوز با پیشروی و عقب نشینی مشخص میشود، رنج میرد. سازمان انقلابی تا یکدوره طولانی اغلب مجبور خواهد شد که تحت شرایط دشوار، برخلاف جریان مبارزه کند. اگرچه دیگر نیازی نیست که سازمان در فضای خفه کننده و مخرب ضدانقلاب زندگی کند، اگرچه فعالیت های کنونی در دوره ای انجام میگیرد که برای مبارزه طبقاتی و برای آغاز مبارزه توده ای در مقیاس جهانی سودمند است، با اینهمه سازمان میبایست بداند که چگونه با نظم عالی در شکست موقتی مبارزه طبقاتی عقب نشینی نماید.

به همین دلیل است (و تا مقطع فرا رسیدن انقلاب) که سازمان انقلابی میبایست بداند، چگونه بر علیه امواج ناپایمانی و تردید که میتواند در درون طبقه پیچید راسخانه مبارزه نماید. مهمترین وظیفه، دفاع از تمامیت تشکیلات، اصول و فعالیت آن است. اینکه بیاموزیم که در مقابل فشار بدون ضعف، بدون اینکه منزوی شد، بایستیم، بدین روش است که انقلابیون میتوانند، ملزومات پیروزی های آینده را مهیا کنند. این، مبارزه سختی را بر علیه انحرافات Immediatism طلب میکند، تا اینکه تنوری انقلابی بتواند توده گیر شود.

تشکیلات با رها کردن خود از نشانه های "سطحی گرایانه و لحظه ای" و بادرک سنت زنده مارکسیسم که توسط چپ کمونیست حفظ شده و غنا یافته، در پراتیک نشان خواهد داد که ابزاری است غیرقابل جایگزین که توسط پرولتاریا تولید شده است تا او بتواند به وظایف تاریخی خود پاسخ گوید.

ضمیمه *

در دوره های عمومی شدن مبارزه و دگرگونیهای انقلابی است که فعالیت انقلابیون نفوذ مستقیم و حتی تعیین کننده ای دارد، بسته به اینکه :

— طبقه کارگر میبایست مستقیماً با دشمن مهلك خود مقابله نماید. طبقه یامیبایست چشم اندازه های خود را عملی کند یا تسلیم سردرگمی ها و اجبارها شود و اجازه دهد که توسط بورژوازی درهم کوبیده گردد.

— طبقه در گردهمایی های همگانی اش و در شوراهای کارگری، در معرض خرابکاری و اعمال تضعیف کننده عوامل بورژوازی قرار دارد، که تمام وسائل در دسترس را بکار میگیرد تا مبارزه را متوقف و منحرف نماید.

حضور انقلابیون که میبایست جهتگیری سیاسی روشنی را در دفاع از جنبش پیش برده و پروسه یکی شدن آگاهی طبقاتی را سرعت بخشند، میتواند فاکتور تعیین کننده ای باشد که توازن را به این یا آن سو جابجا کند، چیزی که خود را در انقلاب روسیه و آلمان نشان داد. ما مخصوصاً باید دوباره نقش اساسی را که بلشویکها در این حوزه ایفا کردند و لنین در ترزهای آوریل آنرا توضیح داد یادآوری کنیم:

"اعتراف شود که حزب ما در اکثر شوراهای نمایندگان کارگران در برابر کلیه عناصر اپورتونیست خورده بورژوا که به نفوذ بورژوازی تن در داده و نفوذش را در بین پرولتاریا بسط میدهند ... در اقلیت و آهم فعلاً فقط در اقلیت ضعیفی است. به توده ها توضیح داده شود که شوراهای نمایندگان کارگران یگانه شکل ممکنه حکومت انقلابی است و بدین جهت مادام که این حکومت به نفوذ بورژوازی تن در میدهد وظیفه ما فقط میتواند این باشد که اشتباهات

تاکتیک شوراهای را با شکیبایی و بطور سیستماتیک توضیح دهیم و این عمل را با نیازمندیهای عملی توده ها دمساز بنامیم." (تر ۲)

از هم اکنون، وجود ICC، واقعیت یافتن وظایف کنونی اش، آمادگی ضروری برای پاسخگویی به مسائل آینده را نمایان میکند. توانایی انقلابیون در ایفای نقش خود در دروه عمومی شدن مبارزه به فعالیت کنونی شان بستگی دارد.

۱- این صلاحیت بطور خودبخودی زاده نمیشود بلکه از درون یک پروسه پیشروی سیاسی و تشکیلاتی تکامل میابد. مواضع فرموله شده پیوسته و روشن، مانند توانایی تشکیلاتی در دفاع، بسط و تعمیق آن، از آسان نازل نشود، بلکه از هم اکنون باید تدارک دیده شود. تاریخ نشان میدهد که چگونه ظرفیت بلشویکها در تکامل دادن مواضع شان از طریق استخراج درسهایی از تجربیات طبقه (از ۱۹۰۵ تا جنگ ۱) و مستحکم نبودن سازمان، برای آنها امکانپذیر گردانید که بطور مثال، برخلاف انقلابیون آلمان نقش تعیین کننده ای در مبارزات طبقه ایفا نمایند.

در این چارچوب، میبایست یکی از مهمترین نکته ها برای یک گروه انقلابی این باشد که از سطح فعالیت و تشکیلات خورده بورژوازی که به شکل عمومی مرحله آغازین مبارزه سیاسی را نشان میدهد، بگذرد. گسترش سیستماتیزه کردن و پیشبرد منظم وظایف تشکیلات از جمله دخالتگری، انتشار مطالب، توزیع و مباحثات با افرادی که به ما نزدیکند، کلیه اینها میبایست آن چیزهایی باشند که ما کار اصلی مان را باید حول آنها متمرکز کنیم. این یعنی تکامل تشکیلات از طریق فعالیت تنظیم شده و از طریق ارگانهای معین که امانپذیر میسازد تا همچون یک پیکر یکپارچه، با متابولیسم تنظیم شده، ظاهر شویم، نه همچون حاصل جمع سلولهای پراکنده.

۲- از امروز، سازمان انقلابی قطب پیوسته ای را برای گروهبندی سیاسی جهانی، برای گروههای سیاسی، محافل مطالعاتی و گروههای کارگری نمایندگی میکند که در کل جهان همراه با آهنگ رشد مبارزه، گسترش یابند. وجود یک تشکیلات کمونیستی بین المللی با نشریه و دخالتگری، برای این گروهها امکانپذیر میسازد که از طریق تبادل تجربیات و برخورد نظری، خودشان حرکت کنند، که توازن انقلابی مواضع خود را تکامل بخشند، و در مواردی با تشکیلات کمونیستی بین المللی وحدت نمایند. اگر چنین قطبی وجود نداشته باشد بسیار محتمل است که این گروهها قربانی پراکندگی، یأس و انحطاط بطور مثال اکتیویسم، محلی گری و اتحادیه گرایی شوند. با گسترش مبارزه و نزدیک شدن دوره ای از برخوردهای انقلابی، این نقش باتوجه به عناصری که مستقیماً از درون مبارزه طبقاتی رشد میکنند، بسیار مهم خواهد شد.

طبقه کارگر بیش از پیش مجبور خواهد گشت که با دشمن مهلك خود روبرو شود. همچنین زمانی که امکانپذیر نیست که بلافاصله به قدرت بورژوازی پایان دهد، دفع حملات آن خشونت آمیز و برای نقطه حرکت مبارزه طبقاتی تعیین کننده خواهد بود. به همین دلیل انقلابیون میبایست با هر امکانی که دارند در مبارزه طبقاتی دخالت نمایند:

برای اینکه مبارزه طبقاتی را تا جایی که ممکن است به جلو برانند، بطوری که کلیه امکاناتی که مبارزه طبقاتی در خود دارد تحقق یابد.

برای اینکه تضمین نمود که بیشترین آموزشها در چارچوب چشم انداز سیاسی عمومی، استخراج شود. **پایان**

.....
* این ضمیمه در شماره ۲۹ International Review درج شده است.

اتحادیه ها بر علیه طبقه کارگر

قسمت دوم

یکی از اهداف اساسی مبارزه طبقه در طی سده گذشته این بود که حق سازماندهی خود در اجتماعات و اتحادیه ها را بدست آورد.

پس از انقلاب سال ۱۷۸۹ همینکه طبقه سرمایه دار قدرت سیاسی را بدست گرفت، طبقه کارگر را از حق تشکیل اجتماعات محروم ساخت، حتی که بورژوازی خود بسختی بدست آورده بود. بعنوان نتیجه قانون اساسی ای که در ۱۴ ژوئن سال ۱۷۹۱ تصویب رسید، بر هر تلاش کارگران در دفاع از منافع مشترکشان انگ "حمله به آزادی و منشور حقوق بشر" زده شد و کیفر آن ۵۰۰ (Livers) جریمه نقدی و از دست دادن حقوق شهروندی به مدت یکسال تعیین گردید. نخست، پس از نیم قرن مبارزه کارگری بود که بهبودیایی حاصل شد، که حق ایجاد اجتماعات را تحمل میکرد، همزمان که هر "دخالتی را در آزادی عمل صنایع و آزادی کار" کیفر می داد.

در انگلستان قوانین ممنوعیت اجتماعات ابتدا بر اثر فشار کارگران برچیده شد. تنها بعد از ژوئن ۱۸۷۱، پس از رفرمهای سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۲۵، قوانین وجود قانونی اتحادیه ها را برسمیت شناختند، همزمان حدود این برسمیت شناسی با قوانین جدیدی محدود شد. رسمیت قانونی و یا غیر آن، اگر کارگران در مخالفت خود بر علیه دولت سرمایه داری دانا مبارزه و جانفشانی نمیکردند، انجمنهای آنها هرگز پابرجا نمیمانند.

امروز رابطه بین طبقه کارگر، اتحادیه ها و دولت کاملاً تغییر یافته است. برخورد بین کارگران و اتحادیه ها یک مشخصه برجسته هر مبارزه مهم کارگری شده است. پس از ۱۹۱۹، هنگامیکه اتحادیه های کارگری در آلمان، درسروکوب خونین شورش کارگری برلین شرکت جستند، تاریخ تمام مبارزات مهم کارگری با تصادم خشونت آمیز بین پرولتاریا و تشکلهای اتحادیه ای مشخص شده است. این پدیده که در تمام فرازونشیب های مبارزه تکرار میشود، باسانی در تمام کشورها و با از سرگیری مجدد مبارزه طبقاتی پس از ۱۹۶۸ تشدید شده است.

موج اعتصابات، عمومی فرانسه در ماه مه سال ۱۹۶۸ خارج از احادیه ها براه افتاد. در ایتالیا، در جریان اعتصاباتی که در "پاییزداغ" سال ۱۹۶۹ بوقوع پیوست، کارگران نمایندگان اتحادیه ای را از کردهای اعتصاب بیرون راندند. در انگلیس، جایی که اعتصابات، پس از آغاز دهه ۶۰ و بویژه بین سالهای ۶۸ و ۷۲ چندین برابر شده بود، بیشتر اعتصابات غیرقانونی بودند، یعنی بر علیه اتحادیه ها. در بلژیک اعتصابات ضداتحادیه ای در سال ۱۹۷۰ کشتش یافت و در سال ۱۹۷۲ کارگران بندر Antwerpen در جریان یک اعتصاب، مرکز اصلی اتحادیه را مورد حمله قرار دادند. در ونزولا، در مراکز مناطق صنعتی کارگران سران اتحادیه را به گروگان گرفتند و با ارتش که برای آزادی گروگانها گسیل شده بود مقابله نمودند. در لهستان در سال ۱۹۷۰ کارگران کشتی سازی با "حزب کارگر" و اتحادیه ها به مقابله برخاستند. در گریهایی که در این شورش بوقوع پیوست با کشته شدن صدها نفر به پایان رسید. ازسویی دیگر اتحادیه های "کارگران" و دولت سرمایه داری متحدان بسیار نزدیک یکدیگر شده اند. در کشورهای سرمایه داری دولتی که نیشمرانه کشورهای "کمونیستی" خوانده شده اند، اتحادیه ها دقیقاً همانند ارتش و پلیس، رسماً در دستگاه دولتی ادغام گشته اند و وظایف

اتحادیه بعنوان یک ارکان دولتی بخوبی تعریف شده است. مسئولیت نگهداشتن طبقه کارگر در کارخانه ها، مراقبت از اینکه، کنترل پلیسی و دیسیپلین کار حفظ شود، ونبروی محرکی باشند تا نیاز تولید سرمایه داری از طریق فشار آنها برای افزایش بارآوری کار و کاهش هزینه دستمزدها. برآورده شود. از اینرو بطور نمونه، کمیته اجرایی اتحادیه های مرکزی چین در نشست خود در ۱۰ جولای ۱۹۵۲ دستور داد که:

"تمام کادریهای اتحادیه ای، میبایست تحکیم و تقویت دیسیپلین کار را بعنوان وظیفه دانشی و اصلی خود تلقی کنند"

و توصیه نمود

"عناصر مشروری که مرتکب جرایم جدی بر علیه دیسیپلین کار میشوند را به

روش مناسبی مجازات نماید. (G. Iefranc, Le Syndicalisme dans le monde, i Que sais-je?)

به همین روش، کنکره دهم اتحادیه ای در سال ۱۹۴۹، اهداف جنبش اتحادیه ای را در فراخوان خود تعریف کرد که "یک مسابقه سوسیالیستی را با این هدف سازمان دهد که مطمئن گردد، سهمیه ای را که برنامه اقتصادی برای افزایش بارآوری و کاهش هزینه های تولید در نظر گرفته برآورده و از آن خواهد گذشت."

همکاری بین دولت و اتحادیه ها در کشورهایی که دولت مکانیزمهای به اصطلاح "دمکراتیک" را بکار میگیرد کمتر آشکار و غیر رسمی تر است. اما دقیقاً همانقدر واقعی است. این همکاری اغلب در کشورهایی برجسته تر است که در آنجا بخش های مرکزی تشکلهای اتحادیه ای با احزاب سیاسی که تقریباً اغلب به قدرت میرسند متحدند. در کشورهای اسکاندیناوی، بریتانیا، آلمان، بلژیک و غیره این آشکار است. برای نمونه در بلژیک، اتحادیه ها پس از سال ۱۹۱۹ در "میزگرد" که از طرف دولت برای بوجود آوردن رابطه صمیمانه بین اتحادیه ها و کارفرمایان سازمان داده شد شرکت جستند. اتحادیه ها در دادگاههای دولتی کار که میبایست اختلافات بوجود آمده میان کارفرمایان و کارگران را حل نماید نمایندگی دارند. آنها (اتحادیه ها) در شورای مرکزی اقتصاد و نیز در شورایی که بانک ملی بلژیک را هدایت میکند حضور دارند. آنها مسئولیت اداره امور بیمه بیکاری اعضا اتحادیه را بعهده داشته و در این رابطه از دولت کمک دریافت میکنند. مختصر و مفید، آنها تنگاتنگ با دولت در مدیریت اقتصاد ملی گره خورده اند که همانا مدیریت بردکی مزدی است. در کشورهایی که اتحادیه ها متحدان نزدیک احزاب اپوزیسیون هستند، میتواند حلقه ارتباطشان به دولت کمتر آشکار باشد. آنها مجبورند همان سناریویی را در اپوزیسیون بازی کنند که احزاب میکنند. طی دوره ای اتحادیه ها در ایتالیا و فرانسه چنین کردند. با این همه این مسئله مانع از آن نیست که اتحادیه ها به عنوان یک بخش از دستگاه دولتی، در آن ادغام شده باشند، حتی در یک فرم مؤسسه ای.

بطور مثال اتحادیه در فرانسه اینگونه اند: با کمک های پرچرب از طرف دولت حمایت میشوند، در شورای برنامه ریزی، در شورای اقتصادی و اجتماعی، در کمیته های شرکتها و غیره شرکت میکنند و از سوی دولت با آنها در هر تصمیمی که طبیعت اجتماعی مهمی دارد مشورت میشود.

در تمام کشورها اتحادیه های بزرگتر "نمایندگان" بسیار محترم و رسمی "طبقه کارگر" شده اند، که دوش بدوش دولت سرمایه داری و به عنوان یک بخش مکمل آن کار میکنند. به همین دلیل دشوار نیست که درک نمود،

درشت برای دادرسی "سازمان جهانی کار"، پیگ انترناسیونالیستی زنگ خطر را برای پیشروان جنبش کارگری بصدا درمیآورد و به افشای ماهیت ضدانقلابی اتحادیه ها بشابه جزئی از دستگاه بورژوازی و ارگانهای کنترل مبارزه کارگری میپردازد. این اتفاقی نیست که امروز در میان هلهله شادی مستان "پیروزی انتخاباتی مردم" پیگ انترناسیونالیستی سیمای پنهان صف آرابی طبقه حاکم و نیروهای سیاسی آنرا در مقابل تشدید مبارزه طبقاتی در ایران آشکار میسازد. و بالاخره این اتفاقی نیست که به اهتزاز درآمدن پرچم جنبش انترناسیونالیستی طبقه ما در ایران برخلاف سنن تاکتونی آیین سازی های میان تهی بصورت رشد یک جنبش معین تاریخی ظهور میکند. این همه تنها از آنروست که پیگ انترناسیونالیستی سخنگوی جنبش سیاسی پرولتری بوده و در صف مدافعین منافع طبقه کارگر بشابه طبقه ای جهانی قرار دارد. تاکید بر این حقایق و عزم راسخ ما در راهی که کام نهاده ایم به هیچ وجه به معنی خوشبینی ساده لوحانه و به فراموشی سپردن دشواری های بسیاری که در مقابل ما قرار دارد نیست. کمونیست ها هیچگاه ادعای جنون آمیز در دست داشتن "حقیقت مطلق" را نداشته اند. سخن تنها بر سر مکانی است که در آن می ایستیم. ما بر این حقیقت واقفیم که حرکت ما دارای نواقص و کمبودهای فراوانی است. چرا که انتشار پیگ انترناسیونالیستی تولدی است دردناک، بر بستر حرکتی خلاف جریان. ما بر این حقیقت آگاهیم که موانع عظیمی در مقابل راه ما قرار دارد، موانعی که حاصل سلطه هولناک ضدانقلاب بر جنبش طبقه ما طی بیش از نیم قرن بوده است و از میان برداشتن این موانع مستلزم شرایط مادی معینی است و کاری پرحوصله و مسنولانه را طلب میکند. ما یقین داریم که جمع ها و عناصر مبارز وابسته به جنبش طبقه ما از نقاط و جهات دیگری گام در همین راه نهاده اند و به حکم شرایط عینی طبقه ما و اهداف مشترکمان پرچم گروهبندی کمونیستی در جنبش کارگری ایران بشابه جزء لاینفک پرولتریای جهانی به اهتزاز درخواهد آمد.

پیگ انترناسیونالیستی مرداد ۱۳۷۶

از نشریه انقلابی حمایت کنید

وجود یک نشریه انقلابی مظهر آنتاگونیسم میان پرولتاریا و طبقه حاکم است. یک نشریه انقلابی حرارت سنج مبارزه طبقاتی و آگاهی است که در بطن این مبارزه نطفه بسته و گرایش به رشد دارد تداوم انتشار نشریه انقلابی و تبدیل شدن آن به نیروی مادی یعنی نطفه بستن آگاهی کمونیستی در جنبش کارگری. رشد تیراژ چنین نشریه ای به معنای رشد آگاهی کمونیستی است که آن نیز بنوبه خود منوط به رشد مبارزه طبقاتی است.

مطبوعات بورژوازی مظهر احزاب راست و چپ طبقه حاکم هستند که با اتکا بر بنگاههای تجارتي و سرمایه حاصل از استثمار طبقه کارگر دست به بمباران تبلیغاتی استثمارشدگان برای "جلب آراء" میزنند بالاوبائین رفتن تیراژمطبوعات اینگونه احزاب بسته به میزان سودآوری موسسات تجاری و فاکتورهای دیگری است.

یک نشریه کمونیستی ملزم است تا به خوانندگان خود متکی گردد و به آگاهی مخاطبین خود تکیه کند به این معنا اشتراک یک نشریه، عملی است سیاسی جهت حمایت از آن.

نشریه پیگ انترناسیونالیستی را مشترک شوید، آنرا در میان افراد و جمع های مبارز جنبش کارگری معرفی کنید و برای پیشبرد اهداف کمونیستی به آن کمک مالی نمایید.

چرا نماینده اتحادیه کارفرمایان فرانسه امروز میتواند اظهارنظرجدی و روشنی برای یک جنبش اتحادیه ای نیرومند بنماید، جنبشی که بورژوازی انقلابی با انرژی مشابه ای در سال ۱۷۹۱ بر علیه آن جنگید:

به عنوان طرف مقابل، آزادی ای که مدیر صنایع از آن برخوردار است، پسندیده میباشد که اتحادیه های کارگران بتوانند برای حفظ تعادل قویا حضور یابند. شخصا هرچه بیشتر از اقتصاد آزاد دفاع میکنم، بیشتر از آن به یک جنبش اتحادیه ای نیرومند امیدوارم.

(F. Ceyrac مدیرعامل CNFP تشکیلات تیپیک کارفرمایان در L Express)

امروز پرولتاریا میبایست از تمام نتایجی که ۵۰ سال ضدانقلاب و شکست، برای طبقه کارگر ببارآورده است، آموزشهایی را کسب کند. نظر به اینکه بحران سرمایه داری عمیق میشود و ملزومات بیداری مبارزه کارگری را بوجود میآورد که خود را برکل کره زمین درسطحی که هرگز درگذشته دیده نشده است میگستراند، میبایست پرولتاریا در مقابل آن سؤلهایی که تاریخ در برابرش قرار میدهد، پاسخ روشنی را درآگاهی خود حک کند.

آیا این اعتصابات "غیرقانونی"، [آیا] این مبارزات ضد اتحادیه ای که بطور پراکنده در طی ۶۰ سال اخیر شیوع یافت و امروز در چهارگوشه جهان چندین برابر افزایش میابد، پدیدههایی استثنایی هستند یا معرف تنها روشی هستند که پرولتاریا میتواند در دوره تاریخی کنونی مبارزه کند؟

آیا ادغام اتحادیه ها در دولت بورژوازی یک پدیده واقعی است که کامل و برگشت ناپذیر است، یا اینکه تنها چنین بنظر میرسد؟ آیا اتحادیه ها هنوز کاراکتر کارگری درخود دارند؟ آیا اتحادیه ها در کلیت خود، میتواند توسط طبقه مجدداً بازپس گرفته شود، یا میبایست اشکال جدیدی ازتشکلهای اتحادیه ای بوجود آید؟ یا سخاوتمندانه تر گفته باشیم، مبارزه کارگری میتواند همان اشکالی را که پس از جنگ جهانی اول کهنه بوده است (امروز در سرمایه داری روبه سقوط بکار گیرد که در دوره تاریخی بالندگی سرمایه داری در قرن نوزدهم بکار گرفت). ادامه در صفحه ۱۱

آدرسهای تماس با نشریات جریان کمونیست بین المللی

ACCION PROLETARI Apartado de Correos 258, Valencia, Spain

INTERNACIONALISMO Apartado Postal 20674, San Martin, Caracas 1020A, Venezuela

INTERNATIONALIS Post Office Box 288, New York, NY 10018-0288, USA

INTERNATIONALISME BP1134 Bruxelles, 1000Bruxelles, Belgium

INTERNATIONELL REVOLUTION Box 21 106, 10031 Stockholm, Sweden

REVOLUTION INTERNATIONELE Librairie "La Boulangerie", 67Rue de Bgneus, 92120 Montrouge, France

RIVOLUZIONE INTERNAZIONALE CP 469, 80100 Napoli, Italy

WELTREVOLUTION Postfach 410308, 50863 Köln 41, Germany

WELTREVOLUTION(Schweiz) Postfach A3134, 8026, Zurich, Switzerland

WERELDREVOLUTIE Postbus 11549, 1001 GM Amsterdam, Holland

WORLD REVOLUTION BM Box 869, London WCIN 3XX, England

REVOLUCION MUNDIAL Apdo Post. 15-024, C.p. 02600, D. F., Mexico

COMMUNIST INTERNATIONALIST PO Box 25, NIT, Faridabad, 12001, Haryana, India

پول، اعتبار و بحران

برخلاف بحران ۱۹۲۹ که ناکهان توسعه یافت و منجر به سقوط بیرحمانه و فوری تولید گردید، بحران فعلی به آهستگی توسعه میابد و در حقیقت حدود یک دهه با ما بوده است. کمونیستها برای بنا نهادن چشم انداز منسجمی جهت کارشان و همچنین اثبات اینکه این آهسته شدن با سرنوشت مهلک بحران ناسازگار نیست - باید دینامیسم جدیداً کند شده سرمایه داری را توضیح داده و پیش بینی کنند. مقاله زیر قدمی از جانب CWO در جهت این وظیفه اساسی میباشد.

قسمت دوم

ارزش، بها و تورم

پول پس از تجزیه و تحلیل حالت مرموز خود را از دست میدهد، "قیمت" هم همینطور میباشد. فلزات گرانبهائی که نقش پول را ایفا میکردند، با وزنشان اندازه گیری میشدند. اگر شینی یک پاوند طلا می ارزید، قیمتش یک لیبره بود. اگر عرضه و تقاضا را کنار بگذاریم، کالاها براساس زمان کار اجتماعاً لازم برای تولیدشان، مبادله میشوند. کار یک بنا با حاصل کار یک آهنگر براساس زمان کار اجتماعاً لازم برای تولیدشان، مبادله میشود و توسط محصول کار معدنچی طلا به همان ترتیب قیمت گذاری میشود.

این رویه نسبتاً ساده، سرتاسر تاریخ تولید کالا عمل میکرد، ولی شکل قیمتها، زمانیکه سرمایه صنعتی صحنه را فتح کرد دستخوش تغییراتی شد. ما با این مسئله جای دیگر برخورد کردیم، ولی بطور خلاصه، قیمت کالاها بست هزینه تولید باضافه میانگین نرخ سود کرایش دارد. این شکل بندی قیمت، خود از رقابت ناشی میشود. این مخارج قیمتها یا قیمتهای تولید، بوضوح حامل رابطه نزدیکی با ارزش هر کالا بطور مجزا است، ولی منطبق بر آن نیست. بهرحال مارکس قصد نداشت تئوری عامیانه قیمت را بسازد؛ قصد او تجزیه و تحلیل محتوای ارزشی کل سرمایه اجتماعی بود.

تعیین قیمت بوسیله ارزش نمیتواند بصورت تجربی بقرار شود، بلکه فقط از این حقیقت که همه کالاها محصول کار هستند منتج میشود... هیچگونه "انتقال" قابل مشاهده ارزش به داخل قیمت وجود ندارد و پدیده ارزش فقط در رابطه با کل سرمایه اجتماعی معنی میدهد.

(مائیک ، مارکس و کینس، ص ۴۳)

واضح است که نه تمامی سرمایه اجتماعی الزاماً به شکل پولی وجود دارد و نه کل ارزش تولید در گذشته و حال مساوی با انبوه معادل فلزات گرانبهائی در گردش است. انباشت سرمایه بمعنی انباشت سرمایه پولی و فلزات گرانبها نیست. اوهایمی از این قبیل، پایه تئوریهای نامعقول روزا لوگزامبورگ در باره پول قرار میگیرند. انباشت بطور عمده عبارت است از انباشت ارزش های سرمایه ای. از جمله کارخانجات، مواد خام، املاک، که از طریق اسناد و عناوین معرف مالکیت هستند. فقط مقدار واقعی کالاهای در گردش، در هر زمان مشخص، با مقدار پول لازم برای پروسه گردش ارتباط دارد ولی هیچگونه رابطه ساده یک ییکی بین مقدار ارزشهای کالائی در گردش و مقدار "تقدینگی" لازم برای گردش آنها وجود ندارد:

"سرعت گردش، یعنی تکرار یک عمل بعنوان وسیله خرید و وسیله

پرداخت با همان قطعه پول در یک دوره مشخص، مقدار خرید و فروش

های همزمان یا پرداختها، مجموعه قیمتهای کالاهای در گردش، و نهایتاً

موازنه پرداختهای واریز شده در همان دوره، مقدار پول یا ارز در

گردش را تعیین میکند." (کاپیتال، جلد ۳، ص ۴۴۵)

البته لازم نیست همه ارزشهای کالائی بصورت ارزشهای پولی وجود داشته باشند و رابطه بین ایندو قراردادی هم نیست، بلکه بوسیله متغیرهای مختلفی که بعضاً در بالا ذکر شدند، تعیین میگردد. چنانچه این رابطه مختل شود، نوسانات قیمت بوجود میآید. قیمتها به دلایل زیادی تغییر میکنند، عمده ترین شان عبارتند از:

۱ نوسانات موقتی قیمت که ناشی از تغییرات عرضه و تقاضا میباشد؛ این مورد عمدتاً شامل اقلام کشاورزی است که از درون صافی شاخص عمومی قیمتها رد میشوند. افزایش اخیر قیمت قهوه مثالی برای همین است.

۲ تنزل قیمت که ناشی از افزایش بارآوری کار میباشد؛ سرتاسر قرن ۱۹ چنین حالتی برای کالاهای صنعتی وجود داشت و حتی امروز هم اتفاق می افتد. از جمله پائین آمدن قیمت ماشین حساب الکترونیکی.

۳ کاهش ارزش طلا و نقره؛ اکتشافات جدید این فلزات منتهی به افزایش بارآوری و کاهش ارزی آنها میشود. از اینرو با تغییرات موقعیت پول اکم شدن ارزش آن قیمتها نیز افزایش پیدا میکند. واضح است که اگر طلا و نقره کم شود، عکس آن حالت بوجود می آید، یعنی قیمت سایر کالاها تنزل میکند.

۴ تغییرات قیمت ناشی از کاهش ارزش ارز، یعنی کم کردن برابری طلا با واحد پولی ارزی بوسیله دولت؛ اینکار منتهی به بالا رفتن قیمتها میشود. حالت عکس آن، که فوق العاده نادر است، منجر به تنزل قیمتها میشود. در شرایط مساوی، این تغییر پشتوانه طلا نیست که موجب فشارهای تورمی میشود، بلکه افزایش حجم ارز در گردش در رابطه با ارزش محصولات کالائی، موجب چنین فشارهایی میشود.

افزایش قیمت ها، اگر از نوسانات فزاینده سیکل تجارتي یا عامل تقاضا ناشی شده باشند، تورم بحساب نمی آیند. تورم افزایش قیمت عمومیت یافته و طولانی مدت است که اثر متراکم شونده ای همچون تصاعد هندسی دارد.

این افزایش حتی در دوران تنزل واقعی تولید نیز ادامه یافته است. مرض نهانی سرمایه داری با این واقعیت نشان داده میشود که کاهش تولید و افزایش قیمتها برای نخستین بار در تاریخ همزیستی میکنند.

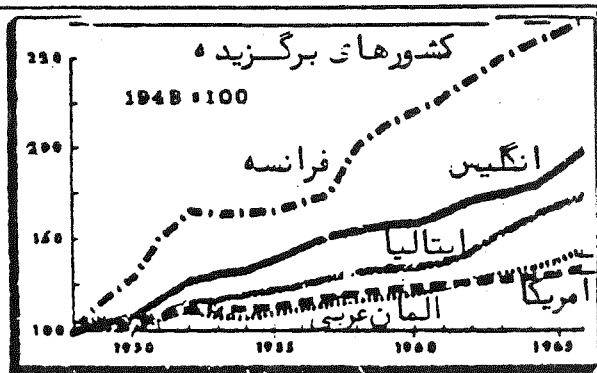
تورم پس از جنگ

تحت استاندارد طلا، بسط اعتبارات محدود به موجودی طلا بود و در نتیجه، بالا رفتن قیمتها محدود به قیدبندهای عرضه پول بود. غیر ممکن نبود که طلا را از رواج انداخت و پول ثابت و قراردادی ای داشت، که قادر باشد بر بلا تکلیفی تولید طلا غلبه کند. تا موقعیکه پول رایج با ارزش کالاهای در گردش ارتباط داشت، هیچگونه تورمی صورت نمی گرفت. در واقع، چون طلا بوضوح هزینه تولید است، میتواند به بالا رفتن نرخ سود سرمایه اجتماعی کمک کند. مارکس مشاهده کرده که این موضوع تا حدودی در قرن ۱۹ جریان داشت. یکی از هزینه های عمده گردش خود پول است - بدلیل ارزشی که در خود آن است. پول از طریق اعتبارات به سه طریق صرفه جویی میشود: الف) با حذف کامل بسیاری از دادوستدهای پولی، ب) با تسریع گردش واسطه در حال گردش، ج) با جانشین کردن اسکناس بجای پول طلا. (کاپیتال، جلد ۳، ص ۶۳۵-۶۳۸)

ولی زمانیکه استاندارد طلا نقض شود، هیچگونه مانع فیزیکی در مقابل گسترش عرضه پول! و در نتیجه اعتبارات، در صورت بروز بحران، وجود ندارد. پول کاغذی آنچنان ابزاری را در اختیار دولت میکذار که میتواند بوسیله آن نیازهای مالی خود و یا حداقل درآمدی بالاتر از مالیات (اکسری مالی)، از آن طریق کسب کند. این پول اضافه یا مستقیماً توسط دولت صرف کالاهای و خدمات میشود، و یا از طریق بانکهای تجارتی برای تسریع بازدهی به سمت صنعت گسیل میشود. تنها نتیجه کسری مالی تورم دائمی است.

اگر چه فعلاً تورم جنبه مزمن دارد، ولی تازکی ندارد. در اروپای غربی، بین سالهای ۱۹۵۷-۱۹۶۷ قیمتها ۶٪ بالا رفتند، یعنی هر سال ۵٪ افزایش. از آنموقع نرخ تورم جهت افزایشی داشته است. در آخر سالهای ۱۹۶۰ تورم حدود ۱۰٪ بود و امروزه برای سرمایه های پیشرفته و بدحال (انگلیس، ایتالیا، اسپانیا) ۱۵٪ است. برخلاف ادوار قبلی حیات سرمایه داری، بدت سی سال قیمتها دائما بالا رفته اند، بدون اینکه حتی یکسال شاخص قیمتها ثابت بماند. تنزل قیمتها فعلاً منحصر به کالاهای کشاورزی و یا خطوط منحصر بفرد تولید است. در غیر اینصورت، تورم در سرمایه داری نقش دائمی و روزافزون دارد.

روند قیمت های مصرف کننده



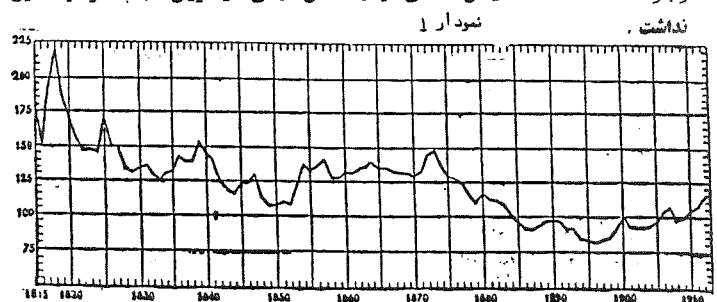
نمودار ۲

تئوریهایی زیادی برای توضیح تورم طرح شده اند. از یکسو، نظراتی از طرف احزاب کمونیست ملی گوناگون مطرح میشوند که در دنباله روی از امپریالیسم، نمائنده بالاترین مرحله سرمایه داری لنین، تورم را توطئه سرمایه انحصاری علیه

برخلاف تئوریهایی عامیانه کمی، ما تاکید میکنیم که افزایش عرضه پولی به تنهایی موجب افزایش قیمت نمیشود. اگر تولید سریعتر از عرضه پول افزایش پیدا کند، ممکن است قیمتها در یک دوره بالا رفتن بازدهی طلا، حتی تنزل کنند. دو قرن پس از قرن شانزدهم، تولید جهانی فلزات گرانبها مجدداً افزایش یافت (نقره مکزیک و طلای برزیل)، ولی قیمتها به کندی بالا رفت. در قرن ۱۸ رشد ذخیره طلا معادل سه برابر قرن ۱۶ بود. ولی افزایش قیمتها در اروپا، برخلاف قرن ۱۶، موجب بروز انقلاب نشدند. . . . علتش این بود که تجارت و تولید اروپایی بموتارب سریعتر از قرن ۱۶ توسعه میافت." (ویلار، تاریخ طلا و پول، ص ۹-۱۶)

بسط عرضه پول چه طلا و چه پول اعتباری در اینجا دارای اهمیت جزئی است. اگر پیشرفتهای تولید صنعتی پیشی بگیرند، ممکن است قیمتها واقعاً تنزل کنند. این حالت در انگلیس دوره ۱۸۵۰-۱۸۱۵ اتفاق افتاد. تولید بسرعت ترقی کرد و سطح عمومی قیمتها تنزل کرد. اگر قیمتها تابع نتیجه عوامل عرضه و تقاضا بودند (در آنموقع تقاضا همیشه بالا بود)، و یا فقط به سطح بازدهی طلا میرسیدند، مسئله غیرقابل توضیح میشد.

در قرن ۱۶ نوسانات قیمتها از عوامل مختلفی ناشی میشد: تغییرات تکنولوژی استخراج طلا (مثلاً با استفاده از آرسنیک) که بازدهی را افزایش میداد، یا کشف منابع جدید طلا. توسعه بارآوری کار نیز موجب تغییرات قیمت میشد و این همیشه جهت رو به پایین دارد. سیاستهای اعتباری موسسات بانکی و مالی، و نوسانات کشاورزی نیز موجب تغییر سطوح قیمت میشوند. اگر چه، عامل مهمی که نباید از نظر دور داشت این است که قیمتها در ۱۹۱۴ پائین تر از ۱۸۱۵ بودند. قرن نوزدهم دوره رفته دوره تنزل دائمی قیمتها بود (ارجوع کنید به نمودار ۱) تورم بشکل فعلی اش در قرن ۱۹ وجود نداشت. بالا رفتن دائمی قیمتها نقش مهمی در دوران شباب سرمایه داری



قیمتهای عمده فروشی در انگلیس، ۱۸۱۵-۱۹۱۴ (۱۹۰۰=۱۰۰)

سرمایه داری بسختی تلاش میکند با تجدید استاندارد طلا به دوران خوش پس از ۱۹۱۴ برگردد. ولی حتی استاندارد طلا، که در سالهای ۱۹۲۰ قیمتها را ثابت نگه داشت، نتوانست از سفت شدن اعتبارات و کاهش عمومی بازدهی، که نشانه بحران بود، جلوگیری کند و منجر به کاهش قیمتها شد بخصوص برای کالاهای غیرصنعتی بحران بخوبی نشان داد که سرمایه داری دیگر نخواهد توانست با توسل به ابزار "اتوماتیک"، خود را از اعماق بحران نوجوان بیرون بکشد. این دوره بحران که همراه با قیمتهای پائین بود، بیهودگی امید برای حل معضلات سرمایه داری از طریق "ثبیت قیمتها" را نشان داد. در حقیقت، بین دوجنگ، سرمایه داری قیمتهای پائین را بشابه علت بحران دیده، برای بالا بردن آن نعره ها کشیده بود.

پس از وقوع جنگ جهانی دوم، گسترش کارهای عمومی تحت کنترل دولت، قیمتها را از سطح ۱۹۲۱ نیز بالاتر برد. جنگ جهانی اول نیز دوران بالا رفتن قیمتها بود، ولی پس از ۱۹۱۸ قیمتها دوباره تنزل کردند. مسئله ای که در اینجا مورد بحث قرار میدهم این است که چرا پس از خاتمه جنگ جهانی دوم قیمتها هیچوقت پائین نیامدند و برعکس روز بروز هم بالاتر رفتند.

عامه بیچاره میدانند. از آنجا که انحصارات با رقابت مواجه نیستند، فقط قیمتها را بالا میبرند، در نتیجه فوق سود از خریداران بیرون میکشند. این نظر بیهوده است. حتی آزمایش تجربی بحران، آشکار میکند که سطح سود پائین است و فوق سود، به آن شکل که تنوریهای آنها سعی در اثباتش دارند، وجود ندارد. از این گذشته، اکثریت تولید سرمایه داری نه به مصرف کننده مورد بحث لنین، بلکه به سایر واحدهای سرمایه داری فروخته میشود، در نتیجه "فوق سود" یک نفر، "فوق چاپیدن" از نفر دیگر است.

این تنوری همچون سکه دارای دو روست. روی دیگر از جانب گروه هانی چون GLAT چنین مطرح میشود که این کارگرانند که از طریق مبارزات پیگیرانه برای افزایش دستمزد، باعث بالا رفتن قیمتها میشوند (و یا بخاطر حرص و طمع، که این نظر از جانب بنجل فروشان راستگرای همین نسخه مطرح میشود). اولاً اکثراً افزایش بارآوری، بطور اجتناب ناپذیر، برافاضه دستمزد پیشی میگیرد، که تاثیر اصلی آن ضد تورمی است. در شرایطی که چنین حالتی اتفاق نیافتد، تاثیر آن بالا بردن قیمتها نبوده، بلکه پائین آوردن سود است، در نتیجه سرمایه دار در بازاری قرار میگیرد که هزینه کار بالاتری نسبت به رقبایش پرداخت میکند. بالا بردن قیمتها هم بمعنای از دست دادن فروش خواهد بود. از نظر تجربی این تنوری بی ارزش است:

از ۱۹۶۸، دستمزدهای پولی پس از کم شدن مالیات توانسته اند پهای تورم برسند. حالا حتی قبل از کسر مالیات، افزایش دستمزدها پهای افزایش قیمتها نمیرسد. قیمتها برآنتب سریعتر از پیش بالا میروند!

مشابه نظری وجود دارد مبنی براینکه قیمتها بالا میروند چون بار هزینه های غیرتولیدی هم به، باصطلاح ارزش تولیدات "اضافه میشود" و علت تورم همین است. این چنین برخورد عامیانه ای به تنوری قیمت متعلق به ICC (۱۶) است. ولی هزینه های غیرتولیدی از ابتدای حیات سرمایه داری تدریجاً افزایش یافته اند. در قرن ۱۹، بدون بالا رفتن قیمتها این جریان برقرار بود. فقط وقتی که دستاوردهای تولیدی، حریف هزینه های غیرتولیدی نشوند، سرمایه دار به دردمر می افتد و احساس فشار روی سودهایش میکند (۱) قیمتهای بالا به این معنی است که وی در بازار قادر به رقابت نیست. رابطه بین سطوح قیمت با کار غیرتولیدی بسیار زیرکانه است و توسط سیاستهای اقتصادی دولت سرمایه دار پشتیبانی میشود.

بالا رفتن قیمتها در قرن نوزدهم که ناشی از عوامل کشاورزی، معدن و غیره میشدند، تورم بحساب نمی آیند. تورم شکل ویژه ای از افزایش قیمت است که نه براساس عوامل بالا هرچند که چنین عواملی ممکن است وجود داشته و وقوع آنها پیچیده سازند بلکه براساس تنزل سیستماتیک ارزش پول رایج سرمایه های مختلف است.

در سال ۱۹۲۶، وقتی کینس در **تئوری عمومی** خود از سیستم غیر فلزی پول رایج و بسط نامحدود اعتبارات با نرخ بهره پائین، بخصوص در زمان بحران دفاع کرد، احساس مبتکر بودن میکرد. ولی یکی از پیروان پرودون، داریمان، همین نظریه را در سالهای ۱۸۵۰ مطرح کرده بود. وی بانکهای حریص را بخاطر معوق گذاشتن اعتبار تولید کنندگان، زمانیکه "آنها بیش از هر وقت لازم داشتند"، سرزنش کرد. مارکس در جواب گفت که بانک، بعنوان تشکیلات اقتصادی سرمایه داری، طبعاً جهت حفظ منافع خود عمل میکند، و ادامه بسط نامحدود اعتبارات مسکنی بیش نیست:

"بانک ثروت ملی را با یک ضربه جادوئی افزایش نمیداد، بلکه فقط عهده دار عمل پیش یا افتاده تنزل ارزش کاغذ های خود بود."

(گروندریس، ص ۱۲۲)

ساخت اعتباری قرن نوزدهم چنین اعمالی را منع میکرد. اکثر مشاجرات کینس براساس همین، یعنی استاندارد طلا متمرکز شده است. اگر این را رها میکردند، عرضه پول در وقت بحران، که اعتبارات طبعاً منقبض

میشدند، میتوانست بطور نامحدود بسط یابد. بحث میشود که حکومتها با صرف اسکناسها باعث "تقویت" و برانگیختن تولید میشوند. با پائین نگهداشتن نرخ بهره، صنایع تشویق به سرمایه گذاری میشوند و "مرگ آسان موجد" امکان جذب بخش اصلی ارزش اضافه توسط لایه های انگلی سرمایه داری را سلب میکند. کینس فکر میکرد که "ملی کردن اعتبارات" میتواند جلوی ملی کردن احتمالی تولید را بگیرد.

او واقف بود که این پروسه ممکن است تورم را باشد، ولی راه چاره وجود نداشت. از افرادی که درآمد ثابت داشتند، از جمله دریافت کنندگان حقوق بازنشستگی، دانسا بوسیله تورم سلب مالکیت میشد. ولی سطح دستمزد ها دانسا بوسیله افزایش قیمتها تحلیل میرفت. در نتیجه سود بالاتری برای صنایع بوجود آمده، سرمایه گذاری تشویق میشد. همچنین قرضه ملی و وامهای بین المللی ممکن است متراکم شوند، ولی همه اینها بوسیله تنزل ارزش ازسر باز میشوند. همه این "ضربات جادوئی"، سرمایه داری را در حالت ترقی دائم نگه میدارند و بحرانها برای همیشه دور میشوند. ۲۵ سال پس از برتون وودز، دلیل برای مباحثه با درمانهای هواداران کینس وجود ندارد. نظرات کینس در این مدت بصورت آئین ارتدکس جدیدی درآمد اند. "ما همه هوادار کینس هستیم"، این شعار بورژوازی، چه راست و چه چپ است. ولی بورژوازی دمدمی مزاج است. یارمباهانی Jeremiah که با کینس مخالفت میکردند، ناگهان بعنوان ناجیان سرمایه در آخرین بحرانش مورد ستایش قرار گرفتند. کانگسترهای شیکاگو، مثل فریدمان، بخاطر کشف مجدد فرضیه های اقتصادی کلاسیک، برنده جوایز نوبل شدند و فریاد موازنه بودجه و بازگشت به استاندارد طلا سر میدهند. انتقاد از اقدامات سرمایه داری دولتی بصورت آئین ارتدکس جدید سالهای ۱۹۷۰ درآمد است. ولی وجود استاندارد طلا قبل از ۱۹۲۶ نتوانست جلوی بحرانها را بگیرد، همانطور که آئین کینس (۱) آنطور که حالا واضح شده است) نتوانست از شر آن خلاص شد. بازگشت به مکانیزم اعتباری براساس طلا، ممکن است جلوی تورم را بگیرد، ولی باعث ایجاد کساد مشابه سالهای ۱۹۲۰ و تشنجات بی شمار اجتماعی میشود. اگر چه وضع تورم آنچنان جدی است که تمایل بورژوازی فعلاً به سمت همان سیستمهای پولی جهت گیری میکند.

فعلاً خطرات تورم برای سرمایه داری مهمتر از فواید آن است. در درجه اول، نرخهای متفاوت تورم منجر به هرج و مرج نرخهای مبادله ارز گردیده است. بعد از جنگ جهانی دوم، برای تسهیل تجارت بین المللی، ارزها بجای تبعیت از طلا از همدیگر دنباله روی میکنند. ولی قدرت هر اقتصادی اکه تورم جنبه منفی آن است در طول زمان تغییر میکند. ایندانا صندوق جهانی پول اجازه ۲٪ + نوسان تا حداکثر ۱۰٪ را در صورت توافق همه کشورها میداد. این روند در دوران ترقی طولانی بعد از جنگ، نسبتاً مؤثر بود. ولی از اواسط سالهای ۱۹۶۰ موجب مشکلاتی گردید. نرخهای مبادله ارز خودشان را از شر این لباس تنگ خلاص کردند و این اساساً بنفع ارزهای کم ارزش سرمایه های قویتر مثل ژاپن و آلمان بود. در حال حاضر اکثر کشورها به دنباله روی از انگلیس در سال ۱۹۷۲ و بعد از آن ایتالیا، ارزهای خود را شناور کرده اند. با اینکار احتمال ورشکستگی سرمایه های بین المللی، اگر ارزیانشان خیلی تنزل کند بیشتر میشود، همچنین فشارهای سفته بازی را فوق العاده زیاد کرده و مشکلاتی برای تصفیه حسابهای بین کشورهای مختلف بوجود می آورد.

خطر دیگر در همین رابطه فوق تورم است. قبلاً مشاهده کردیم که نرخ تورم در طی چندین دهه، اساساً گرایش صعودی داشته است. اگر این گرایش از کنترل خارج شود، منجر به عدم تمایل به سرمایه گذاری میشود. همانطور که اختلاف زیاد بین هزینه تولید و فروش، درواقع به این معناست

که کمتر از هزینه تولید آن محصول دوباره به آن کارخانه یا کشور برمیگردد. فوق تورم در درازمدت، کلیه ارزشهای سرمایه ای را بی ارزش میسازد و فلج میکند، نمونه اش آلمان ۱۹۲۳. اگر این مسئله در یک کشور محدود میماند، سرمایه داری میتواندست بقا یافته و عملیات نجات راه بیندازد، ولی اگر عمومی شود، دیگر هیچ راهی نیست. ترس از فوق تورم جلوی اتخاذ سیاستهای "بهبودی" اقتصادی را میگیرد.

تورم همچنین معمای **نوخ منفی بهره** را مطرح میکند. اتوبی خرده بورژوازی پرودون در مورد اعتبارات آزاد به تحقق پیوسته است! واضح است که امروزه پول در بانک گذاشتن یا خرید سهام و رهن های دولتی، برای وام دهنده بجای نفع، ضرر دارد، زیرا بواسطه تورم ارزش دانا کم میشود. برعکس، در شرایط تورمی قرض گرفتن به این معناست که بازپرداخت کمتر از پول قرض شده میباشد! لااقل شرایط در انگلیس چنین است. البته این مشکل برای دارندگان حساب بانکی یا سهام است، برای سرمایه درکل، این وسیله ای است جهت سلب مالکیت اکثریت و پرداخت کمک هزینه به جیب سرمایه گذارهای بزرگ. این حقایق بدین معنی است که مردم گرایش دارند پولشان را با کالا معاوضه کنند و همین چرخشی به سمت بالا برای حرکت مارپیچی ترغیب تقاضا توسط تورم میباشد.

ولی اینهم راه حلی برای معضل سرمایه نیست. حتی حالا که سرمایه داران اعتبارات نامحدود دریافت میکنند، به این معنی نیست که صنایع میتوانند ارزش اضافه کافی جهت پس دادن پول و گسترش تولید انباشت کنند. اگر نرخ سود و بتبع آن کل سود، سریعتر از پس دادن وامها تنزل میکنند بخاطر نرخ بهره منفی پس اینکار فقط سرعت ضربه بحران را کند میکند. قاعدتا وقتی کارخانه ای باید صورتحسابها یا هزینه های کار را پرداخت کند، ولی حتی نمیتواند ارزش اضافه برای پرداخت قرضهای "واقعا" پانین تر را تولید کند، در آنصورت ورشکستگی کارخانه، کاهش ارزش سرمایه ای، و اخراج کارگران شروع میشود. امروزه اگر کارخانه ای از نظر اقتصاد ملی مهم باشد و نتواند باندازه کافی وام بانکی برای ادامه کارکسب کند، در آنصورت یا دولت قرض هایش را حذف میکند و از طریق مالیاتها بارش را بدوش کل جامعه می اندازد! نمونه کرایسلر یا فراتی ۱. یا اینکه کارخانه را ملی کرده و قروضش را میپردازد و سرمایه مدرنتری وارد آن میکند! نمونه بریتیس لیلاند، رولزرویس! ولی همه این تاکتیکها محدود به سودآوری سراسری سرمایه اجتماعی است. رابطه ای که قبلاً بین یک کارخانه با بانک وجود داشت، امروزه در رابطه بین **سرمایه ملی** با **دولت** منعکس میشود. جنبه شکنندگی قضیه نیز از یک کارخانه به سطح دولتی منتقل شده است.

مکانیزم بحران و چشم انداز تحول آن

امروزه، تاثیر شدید بحران بوسیله سیستم اعتباری ملی و بین المللی تعیین میشود. چنین نظری به فکر هم خطور داده نمیشود که این قراردادها میتوانند برمعضلات سرمایه داری **فاق آیند** ولی شکل توسعه بحران با گذشته تفاوت میکند. نمی توانیم انتظار داشته باشیم که بحران باعث سقوط ناگهانی و اضمحلال یکسری از کپانی های اصلی شده و عین همین مسئله در کل اقتصاد توسط یکسری قراردادهای پرداخت نشده و بانکهای ورشکسته و اعتبارات محدود شده صورت بگیرد. بخشی از صنایع ممکن است کاملاً از بین بروند (مثلاً پارچه بافی در انگلیس ۱)، بانکهای کوچک یا مؤسسات تجارتی ممکن است سقوط کنند، ولی هر واحد مهم صنعتی یا تجاری بوسیله حکومت ملی نجات پیدا خواهد کرد، چه با ملی کردن و چه با حذف قرضها. گرایش قوی برای تقسیم مساوی بحران دربخشها وصنایع مختلف وجود دارد.

ولی حرکت فعلی جهت تقسیم مساوی بحران به این معنی نیست که برتضاد

مرکزی تولید سرمایه داری گرایش نزولی نرخ سود غلبه شده است. رقابت کماکان سرمایه داران دولتی یا خصوصی را مجبور میکند که بازآوری را از طریق جابجا کردن انسان اکه قیمت کارش را سرمایه متغیر یا $S/C+V$ کاهش میدهد. تنزل نرخ سود فقط با افزایش کل سود (یعنی با کشیدن ارزش اضافه بیشتر از طبقه کارگر ۱) خنثی میشود. ولی سرانجام سرمایه ثابت آتقدر بزرگ میشود که ارزش اضافه تولید شده برای سرمایه گذاری های آتی، ناکافی خواهد بود. وقتی که پروسه انباشت سرمایه کند و منقبض میشود، لحظه بحران فرا میرسد.

امروزه ما شاهد امتداد یافتن مکانیزم اعتباری در درون بحران هستیم. این دارای تاثیرات تورم زاست، که بواسطه بالا رفتن قیمت کالاها در بازار پوشیده میماند. در سطح قدیمی پول در گردش، این کالاها وسیعاً بفروش میرسفتند. بسط اعتبارات موجب ادامه گردش ظاهری کالاها، در سطح سود عادی میکردند. ولی واقعیت این است که نرخ سود کاهش یافته است. در تمام کشورها، بانک مرکزی اهرم اجرای سیاستهای دولت است. یعنی ذخایر ملی را در دست دارد، ارز تولید میکند و بعنوان بانکدار حکومت جریان اعتبارات را با تغییر دادن نسبت ذخایر بانکی یا نرخ بانکی (که حداقل نرخ قرض دادن نامیده میشود) کنترل میکند. منظور از تعریف اخیر، نسبت سپرده ها به اعتبارات ایجاد شده میباشد! که معمولاً از ۸ تا ۱۲٪ تغییر میکند). نرخ بانکی نرخي است که بانک مرکزی به بانکهای تجارتی از ارزهای جدیداً ایجاد شده، قرض میدهد. همچنین بنوبه خود، نرخ بهره مطالبه شده از مصرف کنندگان صنعتی را تعیین میکند. سایر معیارهای کنترل و محدود کردن اعتبارات عبارتند از سپرده های مخصوص که بانکها به بانکهای مرکزی پرداخت میکنند و سپس از سهم ذخایرشان حذف میشود.

چنین شرایطی که بانکهای تجارتی را تبدیل به پادوهای بانک مرکزی و دولت میکند، در عوض امتیازاتی برایشان دارد. بانک مرکزی ضمانت میکند که در شرایط سخت، بعنوان "آخرین سنگر وام دهند" به بانکهای تجارتی کمک کند. دولت متعهد میشود که **هیچیک** از بانکهای اصلی در بحرانهایی سخت لطمه نخورند. دولت و ذخایر طلا و ارز آن پشتوانه این ضمانت است. بخاطر همین، وقتی بدنبال گسیختگی در سیستم هستیم باید به دولت بپردازیم.

دولت در بحران سرمایه داری

نقش دولت بعنوان "حافظ آخرین سنگر"، چه از نظر سیاسی و چه از نظر ساخت اقتصادی سرمایه داری دارای دو پیامد مهم است: کم ارزش کردن ارز و انباشت قروض ملی.

کم ارزش کردن ارز که بوسیله وجوه سیستم اعتبارات بانکی برای پرداخت هزینه های غیر اتفاقی حکومت، یعنی غیرقابل تبدیل به سرمایه صورت میگردد، نتیجه اجتناب ناپذیر کسری مالی است. ارزش قراردادی ارز کاغذی باسانی کم میشود. هرچه سرمایه ملی دربحران عمیقتری باشد، این متدها بیشتر بکار گرفته میشود و سطح تورم نیز بیشتر است. بنابراین نرخ تورم را میتوان نشانه عکس نرخ سود در سرمایه های ملی مختلف دانست. درست مثل نرخ سود و تنزل آن، کم ارزش کردن ارز، گرایش ضدخود را بوجود میآورد، از جمله فرسایش دستمزدها و سلب مالکیت از سرمایه گذاران.

اثر بعدی کسری مالی، انباشت قرضه ملی و افزایش هزینه خدمات آن است. کرچه همین هم گرایش ضدخود را بوجود می آورد. قرضه ملی پولی است که دولت به صاحبان سهام و وثیقه قرض داده است و خدماتش بهره ای است که بابت اینها پرداخت میشود. این مورد برجسته ای از سرمایه "جعلی" است. دولت فقط اوراقی چاپ میکند و میگوید که اینها ارزش ظاهری را باضافه بهره در آینده مشخصی بازپرداخت خواهد کرد. هیچگونه ارزش جدیدی تولید نشده که احتیاج به وسایل گردش اضافه باشد. بطور سنتی، چنین سرمایه های جعلی شناسایی در جنگ ها (سهام جنگی) منتشر میشوند. ولی در قرن بیستم انواع دیگری از قبیل سهام پس انداز، وثیقه های دولتی و غیره منتشر شده اند. قرض ملی انگلیس درحال حاضر ۷۸۰×۱۰ لیره است و بخش خدماتش ۱۰٪ هزینه دولتی است، یعنی ۸٪ GNP. هواداران کینس میگویند که انباشت قرضه ملی بیهوده است، و فقط نماینده انتقال "ثروت" کشور از "مالیات دهنده" به سهامدار معمولاً بانکها، صرافخانه ها، بورژوازی و غیره است. بعنوان مثال:

**"خسارت دیدن قرضه ملی باعث انتقال و سرگردان شدن درآمد ملی
اختلاف ما میگردد..." (ف. هیرش، بین الملل پول، ص ۱۸۴)**

این کشف "درخشان" مثل سایر نظرات کینس، نه تازه و نه درخشان است. در برابر اقتصاددانان کلاسیک که با قرضه ملی آمیزش میکردند، مارکس دریافت که این ابزار انتقال درآمد توده های مردم به سرمایه مالی است. **"انباشت سرمایه قرضه ملی، فقط زیاد شدن طبقه ای ازستانکاران دولتی است که مدعی سرسخت، در انحصار داشتن بخش مشخصی از درآمد مالیاتی هستند."** (گروندریس، ص ۴۷۶)

درواقع در یک دوره غیر بحرانی، وقتی که نرخ سود بالاست، قرضه ملی حتماً برای سرمایه داری بدردهخور است. ولی این مسئله در بحرانهای سخت صدق نمیکند و قرضه ملی حالا باری بردوش کل سرمایه ملی است چه داخلی و چه بین المللی. سهامداران دیگر مالک مالیات گرفته شده از توده های مردم نبوده، بلکه خودشان مجبور به پرداخت مالیات برای نیازهای کل سرمایه ملی میشوند. قرضه ملی فعلاً شکل دیگری از مساوی کردن است. در شرایطی که نرخ تورم بالا میرود، سهام دولتی اگرچه به ارزش صوری بالاتر از قیمت اولیه بازخیرد میشود، ولی در حقیقت با ارزش واقعی کمتری بازخیرد میشوند. مثلاً، اگر نرخ بهره سالانه پانزده درصد از نرخ تورم باشد، در واقع پرداخت نمیشود.

تورم کنترل شده در واقع دست کشیدن از همه قروض، از جمله قروض ملی، بطور دائمی و آهسته است. با اینکار هزینه تولیدات غیر انتفاعی و حمایت شده از جانب دولت، طی یک دوره طولانی بدوش کل جامعه میافتد" (۱۸۷)

درواقع برای دارندگان سرمایه، آلترناتیو واقعی دیگری بجز قرضه ملی وجود ندارد، مگر اینکه در کمپانی های صنعتی با سودآوری پایین سرمایه گذاری کنند، و یا در بانکها که نرخ بهره منفی برقرار است. تنها امکان واقعی، خارج کردن سرمایه است که دولت میتواند بوسیله مقررات ارزی کنترلش کند. دولت برای فائق آمدن براین مشکلات میتواند سهام شاخص دار، یا سهام کوتاه مدت با نرخهای بهره بالا عرضه کند. ولی اینکارها فقط بطور کوتاه مدت جلوی مشکلات جریان سرمایه را میکبرد و معضل خدمات را هم اضافه میکند. صاحبان قرضه های خارجی معمولاً میتوانند برمشکلات تورم فائق آیند، زیرا قرضه ملی را بصورت ارز قویتری در دست دارند. بطور مثال در حالیکه استرلینگ سقوط میکند، آنها بجای بهره منفی نرخ بهره دوبل دریافت میکنند. دلیل سرازیر شدن عظیم سرمایه به لندن پس از سقوط پوند، تاحدودی از همینجا آب میخورد. و البته حتی متعصب ترین هواداران کینس

نیز نمیتوانند ادعا کنند که این شکل خدمات وابسته به قرضه سودمند است. **درمورد قرضه های خارجی، البته موضوع فرق میکند. پرداخت بهره برای اینها هزینه ای برای موازنه پرداخت هاست."**

(پترز، دارائی خصوصی و عمومی، ص ۱۳۷)

کرچه کسری مالی مشکلاتی بوجود میآورد، سرمایه ملی تا زمانیکه خود دولت قادر به پرداخت قروض باشد، میتواند به اینکار ادامه دهد. آیا حالا نقطه گسیختگی در هنگام وقوع بحران معلوم شده است؟ افزایش بدهی های سرمایه ملی در داخل، باضافه افزایش موازنه پرداختهای ناشی از کاهش بهای ارز، نشاندهنده ضعف ساخت سرمایه داری هستند؟

اگر علت بحران سرمایه داری وفور فوق العاده **کالاهایی** است که به بازار میرسند و **بلوکهای** امپریالیستی وجود ندارند، اینرا باید امروزه میتوانستیم ببینیم. رقابت سبعانه در "بازار جهانی اشباع شده" میتواند منجر به تلاش سرمایه ها برای افزایش ظرفیت رقابتی در سطح دولتی، بکلم دوره های رقابت جویانه کم ارزش کردن ارز، برپا کردن سدهای تجارتی و کنترل ارزی و محدود کردن جریان اعتبارات از یک سرمایه به دیگری گردد. اضحلال سرمایه ها از جانب رقبایشان با خوشحالی استقبال میشد و بازار داخلی و خارجی شان توسط همین رقبا تسخیر میگردد. درآنصورت با بحران نامتقارنی مواجه بودیم که سرمایه های ضعیف تر داغان شده و قویترها روی لاشه آنها بهبودی را به صحنه میاورند.

وقتی پیش نویس این مقاله شروع شد، جلسه وزیران دارائی کشورهای اصلی بانک جهانی پول در لندن برگزار شد. در جریان پایان این میتینگ، "گفت و شنود" بین کشورهای صنعتی و "جهان سوم" شروع شد. هیچ کس ادعا نخواهد کرد که این نشاندهنده غالب شدن برمرزهای ملی سرمایه داری، یا پایان یافتن رقابت است. از طرف دیگر، اگر چنین قرارداتی را بحساب ظاهرسازی محض بگذاریم، پیش بینی در مورد اجگیری بحران بیهوده خواهد بود. کل تاریخ سرمایه داری از ۱۹۴۵، در جهت بین المللی کردن سرمایه پیش رفته است. اگر چه سرانجام، این پروژه غیرممکن است، ولی میتواند "تغییر و تحول" یافته و شکل بحران آتی را تعیین کند.

نابودی هر سرمایه ملی روی بقیه تاثیر **فاجعه آمیز** و نه سودمند، خواهد داشت. اگر بعنوان مثال انگلیس یا ایتالیا سقوط کنند، سرمایه های قویتر مجبورند سرمایه گذلری های عظیم خود را در این مناطق سوخته شده محسوب کنند. همچنین بازارهای صادراتی اصلی در این کشورها یکشنبه ناپدید میشوند و واردات ارزان از این کشورها (بعنوان مثال اجزاء انگلیسی ماشینهای ژاپنی) ناپدید میشوند. بعلاوه، وجود **بلوک های** امپریالیستی (نه فقط سرمایه های ملی و رقابتگر) این تهدید را به همراه دارد که نابودی هر دولت باعث ضعیف شدن بلوک مربوط میشود (مثلاً انگلیس تهدید میکند که اگر بانک جهانی وام ندهد، قوای خود را از آلمان بیرون میکشد)، یا حتی الحاق سرمایه مضحمل شده به بلوک مخالف (مثلاً احتمال اخیر در مورد رفتن ایتالیا به مدار شوروی).

امروزه سرمایه داری بیش از هروقت دیگری بین المللی شده است. توسعه تجارت جهانی پس از جنگ، که از توسعه تولید بمراتب جلوتر افتاده است، نشاندهنده تنزل تعرفه های گمرکی و سایر موانع، طبق قرارداد GAT پس از ۱۹۴۴ است. اینها پس از دوران خوش و بسر رسیده تجارت آزاد، در پایین ترین حد خود هستند. با ظهور کمپانی های عظیم چند ملیتی که منافعتشان با چند سرمایه ملی کره خورده است، صدور سرمایه به مقیاس سرکجه آوری رسیده است. بین المللی شدن سرمایه خود را در تنظیم پول بین المللی و سیستم اعتباری منعکس میکند و بدین معنی است که مساوی کردن بحران بمراتب بیش از گذشته بکار خواهد رفت. دگرگونی کساد فنی تا مرحله سقوط، طی دوره ای طولانی خواهد بود که ضمن آن

اساس اقتصادی سرمایه های اصلی از پایه ویران خواهد شد. این نظر، برخلاف نظراتی که برپایه تولید فوق العاده کالا میباشند، بدین معنی است که بحران با شدت نسبی به همه سرمایه های اصلی ضربه خواهد زد. راه حل های درازمدت سرمایه عبارتند از:

۱) منحنی صعودی تورم فوق العاده

۲) محدودیت شدید اعتبارات و سقوط بزرگ

در همین حال، بورژوازی سعی میکند با ترکیب تورم ملایم، و ارتش ذخیره بیکاران، و نرخ رشد پائین، با یک تیر دو نشان بزند. اگرچه، درک این مسئله مهم است که "مساوی کردن بحران" در **چارچوب سرمایه داری و امپریالیسم** صورت نمیکرد. "مبادله نابرابر" موجب اقدامات افراطی برای جلوگیری از سقوط سرمایه های هم پیمان میگردد. بعنوان مثال، هزینه کفالت ایالات متحده امریکا از انگلیس هنوز کمتر از منفعتی است که شرکت های امریکایی به امریکا برمیگردانند، یعنی ارزش اضافی تحقق یافته بوسیله صادرات ایالات متحده در انگلیس. در مورد روسیه و "کمک" اقتصادی به کومکون نیز همین روال برقرار است. این تصویر بوسیله پادشاهی اقتصادی که ضمن حفاظت از مواد خام حیاتی پس از بسط "کمک" به کشورهای توسعه نیافته (مثل زئیر) کسب شده است، تایید میگردد. **حتی در جاهایی که چنین مساوی کردنهایی منافع فوری بدست نمیدهد، همچنان به امید کسب سود در درازمدت انجام میشود، با این امید که اقتصاد کشور دریافت کننده کمک نیروی تازه ای بگیرد شرایط استثنائی (مثل مصر) نیز وجود دارند که "مساوی کردن" فقط پول بدور ریختن است، ولی این شرایط باید در پرتو مبارزه سراسری امپریالیسم جهانی و ضروریات سیاسی نظامی آن ارزیابی شود.**

اعتبارات بین المللی امروز - صندوق جهانی پول

صندوق جهانی پول در برتون وودز در ۱۹۴۴ آغاز بکار کرد. اهداف بین المللی آن عبارت بود از:

کوشش برای اجتناب از انتقال معضلات اقتصادی بوسیله سیاست های بیچاره کردن همسایگان، از جمله تعرفه های گمرکی و کم ارزش کردن ارزها بصورت رقابتی، و محدود کردن اعتبارات بین المللی. حکومت هایی که مشکلات سخت اقتصادی داشتند میتوانند اعتبارات صندوق جهانی پول برخوردار باشند، با این شرط که از گرایش های حمایت طلبانه اجتناب می ورزیدند و اقدامات ریاضت کشانه در داخل کشور اعمال میکردند. بوسیله این اقدامات تعادل تدریجی حاصل میشد که مشکلات موازنه پرداختها را برطرف میکرد. البته آنچه نادیده گرفته میشد این بود که کسر درآمد یکی، اضافه درآمد دیگری بود. در سالهای ۱۹۵۰، ژاپن و آلمان دارای کسری مالی بودند و امروز اضافه درآمد دارند. عکسش در مورد انگلیس، فرانسه و غیره صدق میکند. در کنار صندوق جهانی پول، بانک جهانی هم تاسیس شد که هدفش سازمان دادن اعتبارات برای مناطق توسعه نیافته بود. بیشتر این اعتبارات در پروژه های زیربنائی برای تسریع جریان مواد خام به نواحی صنعتی بکار رفت. کینس از ایجاد ارز بین المللی برای تجارت جهانی طرفداری میکرد، تا از این طریق پرداخت ها بوسیله اتحادیه بین المللی نقل و اتصالات بانکی (مثل موسسات داخلی نقل و اتصالات بانکی) انجام شود و حساب میکرد که همه کشورها ذخایر پولی خود را به بانک جهانی واریز خواهند کرد.

طرح اولیه صندوق جهانی پول، در مورد نرخ های ثابت مبادله، مدت ها است که مرده و ب خاک سپرده شده است. این طرح تغییرات ساختی سرمایه های مختلف را، که "ارزش" ارزهای خود را تغییر میدادند، بحساب نیاورده بود. درحالی که صندوق جهانی پول کم ارزش کردن ارز سرمایه های ضعیف تر را مجاز میدانست، در مورد تجدید قیمت گذاری ارزهای کم قیمت از قبیل

یین و مارک، که همین کم قیمت کردن باعث ترقی سریع صادرات این کشورها در سالهای ۱۹۶۰ شده بود، کاری از دستش ساخته نبود. بدنبال لغو نرخ های ثابت مبادله، سیستم "مارپیچ" که اجازه نوسانات ارزی در محدوده مشخصی را میداد، مورد قبول قرار گرفت. روشن است که قراردادهای لافزانه مالی تناقضات ساختی سرمایه را فقط در ظاهر حل میکند. کوشش سرمایه های ملی در بالا نگهداشتن ارزهایشان زیرآب ذخایر طلا و ارزششان را میزند، ورشکستگی قریب الوقوع ایتالیا و انگلیس نیز از همینجا سرچشمه میگیرد. از طرف دیگر حفظ ذخایر و تنزل ارز نیز چرخش جدیدی به مارپیچ تورم میافزاید. سرمایه داری فقط میتواند اختیار "انتخاب زهر مناسب" را داشته باشد.

امروزه، سرمایه ها ترجیح میدهند تقاضای وام از صندوق جهانی پول بکنند و ارزش ارز خود را بالا نگه دارند (از جمله وام ۴ میلیارد دلاری به انگلیس). با اینکار ضمن حفظ ذخایر خود، از کاهش ارزش ارز بخاطر تصحیح موازنه پرداختها جلوگیری میکنند. کم ارزش کردن ارز کار پر مخاطره ای است و راه حل آسانی برای کسری پرداختها نیست. برای موفقیت در این امر، افزایش درآمدهای صادراتی باید از کم ارزش کردن ارز بیشتر باشد. هر قسمت از ۱۰٪ که موجب ۵٪ نوسان در صادرات شود، معضلات پرداختها را شدیدتر خواهد کرد. بعلاوه، کم ارزش کردن ارز فشارهای تورمی در داخل کشور را افزایش میدهد و هزینه واردات را زیاد میکند. کوشش برای کنترل مورد اخیر منجر به اعمال تلافی جویانه میشود.

"کاهش بهای ارز ملی، سرمایه را سودآورتر و در سطح بین المللی دارای توان رقابت بیشتری میکند. ولی از آنجا که همه ملتهای مستقل قدرت کم ارزش کردن ارز خود را دارند، کم ارزش کردن ارز در بعضی کشورها منجر به اقدامات تلافی جویانه سایر کشورها میشود. نهایتاً، قدرت واقعی ساخت سرمایه، و نه ساخت پول، ظرفیت رقابت نسبی ملتهای مختلف را تعیین خواهد کرد."

(ماتیک، مارکس و کینس، ص ۱۸۳)

آلترناتیو کم ارزش کردن ارز و خارج شدن ذخایر ارزی، تقاضای اعتبار از صندوق جهانی پول است. این تقاضا، چنانکه لیست زیر نشان میدهد، پیش از سالهای ۱۹۷۰ توسعه یافته بود.

۱۹۶۲۲ انگلیس از صندوق جهانی پول وام گرفت، زیرا ذخایرش بخاطر ترس از کم ارزش کردن ارز کاهش پیدا کرد.

۱۹۶۴ ایالات متحده امریکا ۱۲۵ میلیون دلار از اعتبارش را صندوق جهانی پول فراهم کرد.

۱۹۶۴ انگلیس از **بانک های مرکزی** قرض گرفت و برای بازپرداخت آن از صندوق جهانی پول قرض گرفت.

۱۹۶۴ انگلیس برای جبران کسری حسابهای جاری یک میلیارد پوند از صندوق جهانی پول قرض گرفت.

۱۹۶۸ کانادا در بحران است، صندوق جهانی پول نجاتش میدهد.

۱۹۶۹ فرانسه بهای ارز خود را کاهش داد و سپس اعتبار یک میلیارد دلاری از صندوق جهانی پول فراهم کرد.

(آمارها براساس تئو، همکاری پولی بین المللی ۶۵-۱۹۴۵)

امکان دستیابی به وجوه صندوق بین المللی پول به هیچوجه از کشورهای واجد اهمیت دریغ نمیشود، و این امکانات فزاینده زیادی در بردارند. گذشته از وامهای انگلیس که در بالا ذکر شد، به ایتالیا در سال ۱۹۷۴، وقتی نورشکسته شده بود، ۱/۶ میلیارد دلار وام داده شد. این وام با حمایت **بانکهای مرکزی**، وجوه حمایتی EEC و غیره تکمیل شد، ولی برای سادگی مطلب، توجه ما روی صندوق جهانی پول متمرکز میشود. این شکل وام بین المللی، در واقع بعنوان انتقال ارزش اضافه از سرمایه قویتر به ضعیف تر

عمل میکند، زیرا نرخ بهره (۸٪) برای وامهای صندوق بین المللی) بهیچ وجه جبران هزینه های اجرایی و تورم را نمکند. این پروسه مساوی کردن از راههای دیگر نیز عمل میکند، همیشه کمتر از تقاضای سرمایه های ضعیف تر به آنها پرداخت میشود و سرمایه های قویتر با اعتراض زیاد اجازه رسمی صادر میکنند در EEC این واقعیت وجود دارد که "پاوند سبز" نرخي که انگلیس مواد غذایی EEC را میخرد بمدت بیش از یکسال در سطح قبل از تنزل پاوند ثابت ماند، که این بیانگر کمک هزینه عظیمی برای پرداخت های مواد غذایی انگلیس بود. همچنین کمکهای منطقه ای EEC به کشورهایی چون ایرلند، ایتالیا و انگلیس از وجوه مرکزیش، پیش روی ما قرار دارد که عمدتاً مالیاتی روی دوش سرمایه داری آلمان میباشد). در کنفرانسهایی بین المللی اخیر در مورد آینده کشتی سازی ژاپنی ها، خودشان تولید کشتی را محدود کردند. اگر رقابت بیطرفانه بود، ژاپن میتواند ۹۰٪ بازار جهانی را بدست بگیرد، ولی در چند سال آینده خودش را به ۵۰٪ محدود کرده است. گفت و شنود اخیر شمال جنوب کمتر از آنچه سرمایه های ضعیف انتظار داشتند، ثمر داشته است ولی ترمیم قروض و تهیه وجوهی جهت تثبیت قیمت کالاها لافل جلوی اضحلال اقتصادیشان را در حال حاضر خواهد گرفت. مجدداً، ضمن اینکه امیدواریم در مورد هیچیک از این فاکتها یا گرایشات مبالغه نکرده و مدعی ظهور "فوق سرمایه داری" نشده باشیم، در عین حال وجود این موارد اهمیت دارد و نشان میدهد که بسط اعتبارات از سرمایه های قویتر به ضعیف تر در صورت بحران به این معنی است که:

- ۱) هیچیک از سرمایه های اصلی در آینده نزدیک متلاشی نخواهد شد.
- ۲) گرایشات در جهت حکومت های مطلقه، جنگهای تجارتي و غیره، در آینده نزدیک محتمل نیستند.

درحقیقت، وجود این اقدامات و توان سرمایه های مسلط بعنوان پشتوانه آنها نابالغی بحران اقتصادی روز را ترسیم میکند.

در ابتدا، صندوق جهانی پول بیشتر بصورت يك بانک خوب و مستحکم قرن ۱۹ عمل میکرد. دریافت هر سرمایه اکیدا به نسبت پس اندازش در صندوق مرکزی صندوق بین المللی پول بود. ولی، از آنجا که در پایان سالهای ۱۹۶۰ بیشتر این وامها به سرمایه های ضعیف تر داده شده بود، در ۱۹۶۷ در ریودوژانیرو اعتبارات جدیدی بوجود آمد که بهیچوجه با پس انداز کشورهای مورد بحث پشتیبانی نمی شدند و فقط زانده تورمی ذخیره پولی جهان بودند. در هریک از سالهای ۱۹۷۱، ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳ جمعاً ۹۵۰۰ میلیون دلار اعتبار به سرمایه های مصیبت زده اختصاص یافت. این اقدامات حتماً از تأیید کینس برخوردار و مشابه نظراتی بودند که او سی سال پیش دفاع میکرد. ولی حل مشکلات ناشی از گندیدگی سرمایه داری، با ایجاد هرچه بیشتر سرمایه جمعی، چیزی جز اوتوبی نیست:

تنبهاتلیل عقلانی برای توضیح کسری مالی این است که میتواند اثرات بحران را به تاخیر بیندازد... عین همین وظیفه بعهدہ ذخایر بین المللی پول گذاشته میشود، تا بحران پولی به تعویق افتاده و یا کلاً از وقوع آن اجتناب شود... برخلاف تمام شواهد، تعویق بحران پولی براساس این فرض است که گواهیی در جهت تعادل خارجی وجود دارد و قادر به عملکرد است" (ماتیک، همانجا، ۲۲۸)

ما بطورقطعی اظهار میکنیم که هیچگونه سمت گیری در جهت تعادل در اقتصاد بین المللی وجود ندارد، مگر اینکه مربوط به رکود باشد. ولی بدون شک این حالت وجود دارد که قراردادهای بین المللی اعتباری که بوسیله عوامل دیگری تکمیل میشوند) تاکنون جلوی سقوط سرمایه های اصلی را در مواقع دشوار گرفته اند. درست همانطور که دولتهای چنین کشورهایی جلوی اضحلال بخشهای کلیدی داخلی را گرفته اند. در سطح کشورهای کوچکتر نیز شاهد همین رویداد هستیم. مثلاً زمانیکه زیر خود از عهد حل

مسائلش برنیاورده بود، عملیا نجات از جانب سایرین به اوج رسید. حتی اقتصاد کاملاً متروک مصر، که امید کمی به بهبودی اش میرود، خون تازه ای از اعتبارات اوپک و صندوق جهانی پول دریافت کرده است.

چشم اندازها: سوپر کاپیتالیزم و دولت ملی

امپریسم نیز قادر است تحلیل سطحی از موضوع مشخصی بدست بدهد. نشریه "انقلاب جهانی" (پیرو منطق لوکزامبورگ) بعد از سالها پیشگویی در مورد بروز جنگهای تجارتي و استبداد مطلقه، ناگهان مسئله مساوی کردن بحران در سطح بین المللی را کشف کرده است اگر چه سایر بخشهای ICC "مستبدانه" به راه خود ادامه میدهد. "انقلاب جهانی" شماره ۱۲ از وامهای ایالات متحده امریکا به سرمایه های ضعیف تر، که از هم پاشیدگی شان را به تعویق می اندازد، صحبت میکند و همچنین بحث تورم مجدد در ژاپن و آلمان را پیش میکشد. علل این اقدامات چیست؟ بخاطر امکان دانسی بروز جنگ جهانی سوم، بلوک غرب خود را تقویت میکند! اینگونه برخوردهای عامیانه با اقتصاد مارکسیستی از **تایمز مالی** هم پائین تر است.

ولی حتی اگر "انقلاب جهانی" از تاریخ درس نگیرد، بورژوازی میگیرد و وقوع ۱۹۲۹ آنرا مصمم میکند که جلوی تکرارش را بگیرد. تصویب قراردادهای مستبدانه اتعرفه های گمرکی، محدود کردن اعتبارات بین المللی، کم ارزش کردن ارز بطور رقابت امیز! بسرعت منجر به چنان فاجعه اقتصادی میگردد که سرمایه داری با خوش بینی بسیار کمی قادر به مواجهه با آن است. اگرچه، در درازمدت نمیتواند از چنین اقداماتی اجتناب کند، ولی در کوتاه مدت از هر حربه ای برای به عقب انداختن آن استفاده خواهد کرد و سلاح کلیدی در این مورد **بسط اعتبارات بین المللی** است. پیدا کردن شواهد توسعه اعتبارات مشکل نیست:

"آخریاً صندوق جهانی پول بررسی مخصوصی در مورد قرضه های بین المللی انتشار داده است که نشان میدهد حجم وامهای بین المللی، تا سال پیش، ۴۰٪ یا ۹۵ میلیارد دلار افزایش یافته است" (گاردین ۱۹۹۷/۶/۹)

اگرچه عمده این قرض ها از طریق بانکهای امریکانی بوده است، نقش کیفی صندوق جهانی پول افزایش یافته است، هرچند وامهای آن بستگی به سیاستهای اقتصادی و سیاسی امپریالیسم ایالات متحده دارد.

"حتی یک وام معتدل از جانب صندوق جهانی پول میتواند تاثیر بسیار تقویت کننده ای داشته باشد، زیرا امکانات اعتباری دیگری بوجود میآورد... کشورها، برای ترقی موضع اعتباری خود، در جستجوی وام از صندوق جهانی پول برمی آیند"

(س. بریتان، **تایمز مالی** ۱۹۹۷/۴/۲۹)

در حقیقت ایده های کینس با تقویت صندوق جهانی پول، ایجاد و توسعه SDR که ایالات متحده میخواهد بتدریج جایگزین طلا کند و با بسط عمومی اعتبارات در برابر بحران، نقش سراسری پیدا کرده اند. هدف مقابله مستقیم با ۱۹۲۹ است.

گذشته از قروض ایتالیا در ۱۹۷۴ و انگلیس در ۱۹۷۶، که غالباً ذکر میشود، قروض سرمایه هانی از قبیل برزیل، مکزیک و کانادا نیز بطور فاحشی افزایش پیدا کرده اند. درحقیقت،

"عظیم ترین کسری جاری پرداختها متعلق به کشورهای غیر نفتی درحال توسعه است، که از ۱۱ میلیارد دلار در ۱۹۷۳ به ۳۸ میلیارد دلار در ۱۹۷۵ جهیده است."

(**تایمز مالی** "بررسی بانکداری جهانی"، ۱۹۹۷/۴/۲۵)

برای جلوگیری از اضحلال سرمایه داری پرتغال، وامهایی از طرف صندوق جهانی پول ترتیب داده شد و حالا که انتخابات، حکومت "مطمئن"ی در

اسپانیا بوجود آورده، در آنجا هم باید منتظر همین روند بود: یعنی کشودن کانالهای اعتباری ارزانتر از بازار اروپایی دلار. با اتخاذ این سیاستها سرمایه مجبور است وامهای مجددی برای پرداخت قروض قبلی بدهد. عمده ۱۰ میلیارد دلاری که هریک از کشورهای برزیل و مکزیک به بانکهای ایالات متحده مقروضند، باید سال بعد بازپرداخت شود. درمورد انگلیس که قروضش بالای ۲۰ میلیارد دلار است، اوضاع چنین است:

"... بازپرداختها در ۸۴ - ۱۹۷۹ به سنگین ترین حد خود خواهد رسید و نقطه اوج آن ۱۹۸۱ خواهد بود. در این شش سال بیش از ۱۷ میلیارد دلار باید بازپرداخت شود."

(HMG گزارش پیشرفت اقتصادی، شماره ۸۶، مه ۱۹۷۷)

تنها راه ممکن برای پرداخت این قروض، چاپیدن یکی برای پرداخت بدیگری است، یعنی توسعه باز هم بیشتر اعتبارات. پرو و زئیر اخیراً بوی دومین بار از عهده پرداخت قروض خارجی خود برنیامده اند و وسایل نجات با عجله برایشان جور شده است.

در نظر اول، این موضوع که مدافعان پول استوار فعلاً نظر بورژوازی را بخود جلب کرده اند، ممکن است با نظر اتخاذ شده در مقاله متناقض بنظر آید. اما سیاست روز را میتوان بصورت "فریدمان در داخل، کینس در سطح بین المللی!" خلاصه کرد. حکومت ها در داخل، عموماً بودجه های ضد تورمی ارائه داده، برنامه های ریاضت کشانه بکار میبرند، درحالیکه در سطح بین المللی سیاست توسعه اعتبارات تورمی اتخاذ میگردد. "فریدمان در خانه" بمعنی یک دوره حکومتهای دست راستی یا "میان رو" از نوع سوسیال دمکرات است. در نتیجه اخیراً شاهد برکناری رژیمهای سوسیال دمکرات در سوئد، استرالیا، اسرائیل و جاهای دیگر بودیم. حضور فعلی چنین حکومت هایی در آلمان و انگلیس فقط بخاطر این است که ایدئولوژی اقتصادی جناح راست سرمایه داری را پذیرفته اند. مجدداً، برخلاف ژرفکونی های "انقلاب جهانی"، این "سرانجام" هوسهای رای دهندگان بیشکل که گاه موفق و گاه شکست خورده هستند "نیست که سرمایه واقعا به رژیمهای دست چپی احتیاج پیدا میکند، برعکس همه این شواهد بیانگر نیازهای واقعی سرمایه است."

نتیجه گیری

له شدن واقعی سرمایه داری زمانی فراخواهد رسید که مکانیزم های متعادل کننده بین المللی، در سطح مالی، مواجه با ورشکستگی شوند. این مسئله انحطاط باز هم بیشتر سرمایه هایی را که در حال حاضر قویتر هستند و ناتوانی آنها را در حمایت از سرمایه های ضعیف تر موجب خواهد شد. بعضی اوقات نشانه های این روند را میتوان تشخیص داد:

"شکل فعلی این است که منابع صندوق جهانی پول خیلی محدودند. حدود ۴ میلیارد دلار ارز قابل استفاده و تبدیل، پس از نقاضاهای وسیعی که اخیراً شده است."

(تایمز مالی، بررسی بانکداری جهان، ۱۹۷۷/۴/۲۵، ص ۱۴)

ولی ذخایر سرمایه واقعی (اوپک) و جعلی (SDR و غیره) برای مداوای سرمایه داری مریض هنوز آنقدر وسیع است که بتوان گفت انتهای سرمایه داری هنوز در مقابل ما نیست.

با اینحال سرمایه داری قادر نیست مرزهای دولت ملی را که چارچوب رشدش بود، درهم بشکند. کوشش برای ایجاد سرمایه بین المللی و بانک جهانی مشترک، و از بین بردن گرایشات "ملی کردن" سرمایه، چیزی جز اوتوبی سرمایه داری نیست. بوخارین این مسئله را سالها پیش در ۱۹۱۵ در **امپریالیسم و اقتصاد جهانی** خاطر نشان کرد. ولی خاطره بحران ۱۹۲۹ بدین معنی است که سرمایه حتی المقدور برای تحقق این اتوبی تلاش خواهد کرد،

اگرچه تاکنون حرکتش درجهتی کاملاً مخالف آنچه در صورت اوجگیری بحران باید بکند، بوده است.

ضمن تعمیق بحران، گرایشات مساوی کردن بحران از طرف سرمایه های قویتر (امریکا، ژاپن و ...) مطرح میگردد، تا جلوی عواقب سیاسی و اقتصادی آن از جمله روی کارآمدن حکومتها مطلقه و یا انحراف به بلوک شرق گرفته شود. ولی همچنانکه بحران "اوج میگردد"، ارزش اضافه برای چنین اقداماتی کافی نخواهد بود و قدرت های زورمندتر برای نجات اقتصاد داخلی خودشان مجبور به نفی اقدامات "مساوی کردن" بحران، که تاکنون روابط بنیادی امپریالیستی را تسکین داده است، خواهند شد. همچنین، آنها مجبور به اجرای اقدامات مستبدانه خواهند شد که اقتصاد جنگی را بهمرهه خواهد داشت. در این دوره، آلترناتیو بی بدیل جنگ یا انقلاب پرولتری مطرح خواهد شد. ولی هنوز راه درازی تا آنوقت در پیش است.

علت پائین بودن سطح مبارزه طبقاتی در چند سال گذشته را باید در سطح بحران جستجو کرد. و قتیکه بعد از سالها "کامیابی" اولین ضربه بحران شروع شد، طبقه کارگر عکس العمل بسیار مبارزه جویانه ای نشان داد، اگر چه هنوز شرایط جدید را موقتی می پنداشت. ولی بحران، بعنوان یک "وضعیت معمولی"، آن مبارزه جویی اولیه را کم کم تحلیل برده است، و موازنه بعد از ۱۹۷۴ طبقه را متقاعد ساخته است که بحران به سطح بالاتری ارتقاء نمی یابد.

چشم انداز سالهای آینده، دوران طولانی رکود اقتصادی خواهد بود، که با دوره های کوتاه توسعه همراه با تورم، که ضمن آن سطح بیکاری کمی تنزل میکند ولی سطح معیشت همچنان سقوط خواهد کرد، مشخص میشود. تا موقعیکه سرمایه های اصلی دوام آورند و تا موقعیکه هیچیک از جنگهای محلی تبدیل به جنگ اصلی امپریالیستی نشود، سرمایه داری قادر است لنکان لنکان به حیات توأم با رکود تورم زای خود ادامه دهد. چنین چشم اندازی که همراه با فرسایش تدریجی سطح معیشت و سطح بالای و ولی نه چندان وخیم بیکاری است و همچنین بحران های شدید محلی (اگرچه قابل کنترل باشند) را همراه دارد، بحران اجتماعی را به شدت ارتقاء خواهد داد و احتمالاً بهترین شرایط را برای بلوغ آگاهی طبقاتی مهیا خواهد کرد. در درازمدت، گرایشات طرفدار مساوی کردن بحران نمیتوانند برمسئله بنیادی انباشت سرمایه یعنی تنزل نرخ سود فائق آیند. این گرایشات نشاندهنده این حقیقت هستند که تأثیرات بحران محدود به پیرامون سرمایه نخواهند بود و به قلب سرمایه نیز با همان شدت ضربه خواهد زد. اینگونه "مساوی کردن" بحران فقط بنفع انقلاب پرولتری آینده است.

پایان

.....
توضیح مترجم: مقاله فوق در نشریه "چشم انداز انقلابی" ۸، ارگان تنوریک سازمان کارگران کمونیست در سال ۱۹۷۷ چاپ شده بود. ترجمه فارسی از متن انگلیسی در اون ۱۹۸۴ صورت گرفت.
.....

زیرنویس ها

۴- بعنوان مثال جزوه انترناسیونالیسم / انقلاب جهانی **فساد سرمایه داری** که تورم را چنین تجزیه و تحلیل میکند: "تورم سرطان سرمایه داری مدرن است و مخارج غیرتولیدی عمده ترین منبع تغذیه آن میباشد."

(ص ۲ ICC مخفف INTERNATIONALIST COMMUNIST CURRENT)

پیک انترناسیونالیستی :

۱- سیستم سرمایه داری که مرحله رشد و صعود آن تا پایان قرن نوزدهم بطول انجامید با جنگ جهانی اول وارد دوره انحطاط خود گردید که با تغییراتی در کارکرد این سیستم (اشکال بروز بحران) و ساختار روبنایی آن توأم بود.

۲- روند ادغام ساختارهای اجتماعی و دولتی بمثابة نمودی از دوران انحطاط و مفری برای خروج این سیستم از بحران در بعد از جنگ جهانی اول آغاز شد این روند با قدرت گیری فاشیسم (در آلمان و ایتالیا) و استالینسم (در روسیه) اوج یافت و بصورت گرایش جهانشمول سرمایه به دولتی شدن (درمترویل و پیرامون) در بعد از جنگ جهانی دوم تثبیت گردید.

۳- جنگهای جهانی اول و دوم بمثابة تنها آلترناتیو برای خروج سرمایه داری از بحران های گذشته خود در مرحله زوال بود. تداوم بحران دهه هفتاد پس از جنگ جهانی دوم موجب اوجگیری جدال جناحهای امپریالیسم جهت دستیابی به بازارهای جدید (بصورت جنگهای ملی و منطقه ای)، فروپاشی جناح چپ طبقه حاکم و بالاخره تهاجم گسترده به سطح معیشت طبقه کارگر گشته است. سرنوشت جامعه بشری در شرایط کنونی درگرو سرنوشت طبقه کارگر بمثابة تنها نیروی انقلابی عصر حاضر و میزان آمادگی سازمانی آن در مقیاس جهانی است.

۴- اتحادیه های کارگری که در دوران رشد و ترقی سرمایه داری، سازمانهای مبارزه طبقاتی بودند، در عصر حاضر تبدیل به ارگانهای کنترل و به انحراف کشاندن مبارزات کارگری توسط طبقه حاکم و جناحهای مختلف آن شده اند. در دوران کنونی امکان بازپس گیری این تشکلهای توسط طبقه کارگر و یا اصلاح و تبدیل آنها به سازمانهای مستقل کارگری از میان رفته است.

۵- شرکت در نمایشات انتخاباتی و یا پارلمانی در عصر زوال و فروپاشی سرمایه داری تحت عناوینی چون "استفاده از تربیون بورژوازی" یا "انهدام انقلابی پارلمان از درون" نهایتا به تقویت توهمات پارلمانتاریستی و سردرگمی طبقه انقلابی منجر میشود.

۶- کلیه جنبش های ملی عرصه ای از کشمکش جناحهای مختلف امپریالیسم بوده و حمایت و یا شرکت در درگیریهای ملی به معنای شرکت در جنگهای ارتجاعی و اقدامی ضد انقلابی میباشد.

۷- معضلات متعدد اجتماعی نظیر ستم های جنسی و نژادی جزئی از موجودیت نظام کنونی بوده و دائما توسط آن بازتولید میگردد. ایجاد انجمنها و یا سازمانهای ویژه که پایه های واقعی این معضلات (سیستم سرمایه داری) را مورد هدف قرار نمیدهند نه تنها در خدمت حل این معضلات قرار نمیگیرد بلکه از طریق تقسیم طبقه کارگر به گروههای متفرق (جنسی و نژادی) موجب تضعیف مبارزه طبقاتی میگردد.

۸- انقلاب اکتبر روسیه با شکست انقلاب آلمان و انزوای حکومت شوراهای از یکسو و انحطاط حزب بلشویک از طریق تسلط استالینسم و سرکوب اپوزیسیونهای چپ از سوی دیگر دچار شکست قطعی شد. پس از انحطاط حزب بلشویک و بین الملل کمونیستی، کلیه احزاب بااصلاح چپ و کمونیست در خدمت پروژه ادغام ساختارهای دولتی و اقتصادی قرار گرفته و تبدیل به چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری شدند.

۹- کلیه دول بااصلاح سوسیالیستی تاکتونی (چین، کره شمالی و آلبانی، کوبا و...) که از طریق جنبش های ملی و توده ای شکل گرفتند، تجلی بحران و بربریت سرمایه داری و نهادهای ضدانقلابی بوده و میباشند.

۱۰- حزب طبقه کارگر در هیچ دورانی نمیتواند جانشین طبقه در مبارزه طبقات گردد. وظیفه حزب نه قبضه کردن قدرت سیاسی به نیابت از طبقه کارگر بلکه دخالت سازمانیافته در جنبش کارگری در مقیاس جهانی و تعمیم آگاهی طبقاتی و بالاخره دفاع از برنامه کمونیستی تا زمان محو طبقات است.

۱۱- شیوه تولید سرمایه داری در ایران که بعد از رفرم ارضی تبدیل به شیوه مسلط تولیدی گشت، از همان بدو پیدایش خود بصورت سرمایه داری دولتی پدیدار شد و دولت مالک اصلی وسایل و منابع تولید سرمایه بود. این ساختار در بعد از شکست قیام بهمن ماه ۱۳۵۷ (فوریه ۱۹۷۹) و به حاکمیت رسیدن رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی تقویت شد و همانند دیگر نمونه های سرمایه داری دولتی در کشورهای پیرامونی (عراق - سوریه - الجزایر و...) تجلی بربریت سرمایه داری در عصر احتضار آن هستند.

۱۲- ناهمگونی ساختارهای اقتصادی اجتماعی ایران که بصورت ناکامل بودن ارگانها و عوامل تولید، همزیستی روابط کهن در دل مناسبات سرمایه داری و وسعت صنایع کارگاهی و اقشار خرده بورژوازی تجلی یافته، یک مشخصه اساسی سرمایه داری پیرامونی است. این ویژگی نه تنها موجب جایگزینی انقلاب بورژوازی (دمکراتیک) با انقلاب سوسیالیستی نمیکردد، بلکه ضرورت حل تکالیف دمکراتیک بوسیله انقلاب پروлетری را در این دوران به ثبوت میرساند. لذا ارائه هرگونه برنامه سیاسی که منکر ضرورت انقلاب اجتماعی در ایران (بمثابه حلقه ای از انقلاب جهانی) گردد بلحاظ عینی دفاع از نظام بردگی مزدی است.

۱۳- پس از اولین حزب کمونیستی (برهبری سلطانزاده) در ایران، تاکنون هیچ جریان کمونیستی وجود نداشته است. کلیه احزاب و سازمانهایی که هم اکنون تحت عناوین کمونیست و کارگر فعالیت میکنند، چپ دستگاه سیاسی سرمایه داری و ضدانقلاب هستند.

پیک انترناسیونالیستی